
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سایر ملل وطوایفیکه از حالت توحش و بربریت خارج و در دایرهٔ انسانیت داخل
شده‌اند ضد این مطلب را بروشنی آفتاب مدلل میکنند و در مواقع درس خوبی
بنوع بشر میدهند که مغایرت ذات‌البین را بخوبی بفهمند علمای هر ملتی در این
موضوع داد معنی داده‌اند و چون فرمایشات اولیاء و اظهارات علمای اسلامی خیلی
میان مسلمین اشتهار دارد از این رو از تکرار آنها صرف نظر نموده گفتار برخی
حکماء و فضلای ملل دیگر را برای اطلاع خوانندگان درج میکنیم جان برایت (1)
نطاق و سیاسی شهیر انگلیس گوید مرا عقیده بر این است که برای یک ملت هیچ
عظمت مستقلی نخواهد بود مگر اینکه اساسش بر حسن اخلاق باشد من
اعتنائی بعظمت قوای حربی یا شهرت سطوت نظامی ندارم بلکه بحال مردمانی که
میان ایشان زندگی میکنم توجه مینمایم در انگلستان کسی نیست که مثل من
بیباکانه در خصوص تاج و تخت انگلیس سخن رانده ولی تخت و تاج و دیهیم و
افسر و نمایش نظامی و شکوه حربی و مستعمرات و مستملکات و وسعت ممالک
فیهم در نظر من بکلی بی قدر و بهاء بلکه جزو هوا میباشد سوای اینکه
میان عده بزرگی از مردم راحت و مسرت حاصل گردد قصور عالیه قلاع
مستحکمه ابنیهٔ رفیعه و عمارات شاهانه موجب تشکیل ملت نمیشوند بلکه
در هر مملکت وجوه ملت در کاشانه‌ها و کوخها هستند و هرگاه انوار مشرق طینت
بدانجاها نتابد ولذائذ قانون و فواید سیاست شما بر احساسات مردم اثری نکند
آسوده باشید که هنوز باید وظایف حکومت بیاموزید و در مکتب سیاست
درس بخوانید هذا همچنانکه من خودم معتقد میباشم از شما هم استدعا میکنم
معتقد باشید که قوانین اخلاق فقط برای اشخاص و افراد نوشته نشده بلکه بر
ملل هم اطلاق میشود و اگر ملل مزبوره آنرا در عهدهٔ غفلت و نسیان گذارند

(1) John Bright



سوانح اعمار بالطبیعه از هر چیز مفیدتر و خوشتر است و مخصوصاً سوانح عمری بزرگان دارای این فواید میباشد سموئیل اسمیلز (۱) حکیم اخلاقی و مؤلف کتب نافعه عدیده فرماید شرح حال بزرگان خاصه نیکوکاران بی نهایت نافع و دانش آموز است و دیگران را مساعدت و هدایت کرده انها را بتشویق میاورد بعضی از انها در حقیقت ثانی آیات آسمانی میباشند و زندگانی و فکر انسانی را تعالی داده و بر ما مقدرت میدهند که برای خیر خود و فایده تمام دنیا کار کند سرمشقهای ذیقیمتی که از قوه معاونت نفس ثبات فکر استقامت عمل و خلوص امانت میدهند بزبانی در کمال وضوح ظاهر میدارند که هر کس تا چه اندازه میتواند خودش را تکمیل کند و با فصاحت تامه اهمیت عزت نفس و اعتماد بر نفس را ممثل میسازند و مینمایند که حتی پست ترین افراد هم میتوانند برای خود قدری عالی و رتبتی متعالی تحصیل نمایند در معارف ملل مزبوره برای هر طبقه از بزرگان محلی مخصوص مقرر گردیده مثلاً احوال دانشمندان بزرگ را در یک سلسله مخصوص منسلک داشته و انقدر کتب در این موضوع تصنیف و تألیف کرده اند که در مخیله انهائیکه مطلع نیستند نمی گنجد گذشته از حالات رجال سلف که قابل عبرت ابناء خلف میشود حالات نسوان شهیره نیز که در این عالم مصدر خیری شده اند یکی از شعب نفیسه معارف میباشد و با وجودیکه مدتهاست آن نسوان از این جهان رخت کشیده و بسرای دیگر رفته اند معهذا ذکر خیر و نام نیکشان در صفحات روزگار باقی مؤبد و برقرار است که رجال از خواندن احوالشان شعف اید و بر احساسات نافعه بیفزاید راستی حالات بعضی زنان مرد صفت مهیج حس مردان و منشط قلوب انان میگردد و هر کس که در صفحات سوانح اعمار انها نظر اندازد بی اختیار باین مقال مترنم میشود

(۱) Samuel Smiles (۲) Carlyle

دوستداران بشر

تألیفی مصور مشتمل بر سوانح عمری بعضی
اشخاص است که خدمات شایان بنوع بشر کرده اند و هرگونه
متاعب و زحمات را در خدمت ابناء جنس خود تحمل نموده ساعی شده اند که حتی المقدور
آن شقاوت و مصائبی که حیات افراد بشر را تلخ میسازد تخفیف داده
موجبات سعادت و رفاهیت آنها را فراهم آورند

از منابع مختلفه مأخوذ و ترجمه شده است

تألیف میرزا محمد منشی ـ



جان هوارد- اصلاح دهندهٔ محابس

John Howard the prison reformer.



آورده هیچ جدا از مواظبت احوالش فروگذار نکرد و آخرالامر هوارد در اشفای
کامل حاصل گشت با وصف اینکه مشارالیه بیست و پنج ساله و مومی الیها پنجاه و دو ساله
بود معهذا محض اینکه مراتب تشکر خود را به بیوه زن ابراز دارد تکلیف مزاوجت با او
نمود و این مطلب تلقی بقبول شد مخدره مسطوره طبعی موافق و تقوائی خالصانه
داشت و دارای کمالات عالیه و خصال مرضیه میبود و هر دوی اینها بمسرت و خوشی
با هم بکور زیست نمودند تا اینکه مشارالیها در سال سوم ازدواجشان وفات یافت
چون هوارد از این واقعه متوحش و محزون شده بود از اینجهة مصمم شد که بجانب
مسافرت کند در سنه ۱۷۵۵ ۱۱۷۱ هجری بندر لیزبون از زلزلهٔ عظیمی صدمه سختی
یافته و شصت هزار نفر از اهالیش تلف گشته بودند و هوارد بر جهازیکه روانه
آنجا بود سوار شده و قصد داشت که کمال جهد نموده نکبت و مشقت بازماندگان را
تخفیف دهد ولی از سوء قضا در انوقت فرانسه و انگلستان باهم جنگ میکردند و جهازیکه
هوارد در آن میبود گرفتار فرانسویان شده و او را اسیر کردند و در مدت اسارتش
زحمات بسیار بروی وارد آمد از آنجمله قبل از آنکه او را در خشکی پیاده کنند تا مدت
چهل و هشت ساعت بدون یک قطرهٔ آب و ذرهٔ غذا توقیفش نمودند و در بندر برست
شش شب روی علف خوابید و بعد از آنکه مدت مدیدی او را با سایر اسراء بدون
هیچ خوراک و غذا نگاه داشتند آنوقت یکران گاو را در سیاه چالی که منزل محبوسین
بود انداختند و اسراهم مانند سگان گرسنه آنرا ربوده و خوردند چندی نگذشت
که چون دوساقچی باشی مزایای حمیدهٔ هوارد را مشاهده نمود التفات مخصوصی
نسبت باو ابراز و مجازش داشت که در شهر اقامت کند و بالاخره از فرانسه اجازه
حاصل کرد که بانگلستان برود اما باین شرط که اگر نتوانست دولت انگلیس را
متقاعد سازد که در عوضش مبادله مناسبی کند آنوقت بایست مراجعت کند

Lisbon




سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



دوستداران بشر

ترجمه و تألیف

میرزا محمد منشی

مصنف و مؤلف

و مترجم

انشاء جدید - طلوع تمدن - احوال کرستوفر کلمبس

انشاء اعلی و غیره و غیره

باشاره

و فرمایش جناب مستطاب دانشمند یگانه و عالم فرزانه

آقا شیخ عبد الکریم

تحریر و در مطبعه مظفری بمبئی طبع گردید

۱۳۳۱



دوستداران بشر

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد و الصلوة * حقیقتی که امروزه بر جمیع فضلاء و دانایان مسلم و مستغنی از
هر گونه دلیل و برهان میباشد این است که غرض کلی از بعث رسل و جعل قوانین فقط
اصلاح اخلاق بشر بوده و تمام متاعب و مصائبی که انبیاء و اولیاء در عهود ماضیه
و فضلاء و حکماء در ازمنهٔ اخیره بر خود هموار کرده اند برای حصول آن مأمول
بوده چنانکه مصدوقهٔ بعثت لاتمم مکارم الاخلاق دلیل دائم الحق این مدعا میباشد و
حسن اخلاق مرتبتی است که انسان متمدن را از وحشیان آدم خوار امتیاز میدهد و
و بر ابجاده سعادت میکشاند بشهادت تاریخ نوع بشر تا وقتیکه از حسن اخلاق محروم
بود در کمال مذلت و نکبت مانده مانند وحوش بیابان در مغاکهای تیره و تار
اعماق جنگلها و شکاف کوهها زیست میکرد و از خوی و طبیعت حیوانی بهرهٔ کامل برده
تنها فرقی که از سباع ضاریه داشت همین بود که با فروختن آتش پی برد ولی بعد از آنکه
الطاف حضرت واجب الوجود جلت کلمته شامل حال و کافل احوالش گردید انبیاء
عالیمقدار بتربیت وی مأمور و احکام ربانی برای تعدیل اخلاقش نازل شده
بالتدریج تمدن بر توحش غلبه جست و همان آدمیکه در خوی و منش و عادت و
روش با حیوانات دانیه مساوات و اشتراک داشت رفته رفته باعلی درجهٔ تمدن
ارتقاء و اعتلاء یافت هنوز هم بعضی شعب و قبائل انسانی بهمان حالت
بربریت و توحش باقی مانده اند که میتوان از وجود ایشان تفاوت سوء اخلاق را
از حسن اخلاق مقایسه نمود وحشیان افریقا و استرالیا و امریکا بهترین نمونهٔ
اعصار قدیمه هستند و ترتیبات معیشت سلوکشان با دیگران اختلافات
بی پایان و مذلت دائمی ایشان یگانه مرآت بد اخلاقی میباشد اما از جهة دیگر

البته شعاع قبش مجازات و سیاست حتمی بر انها وارد خواهد شد جان استوارت
میل (۱) مؤلف و فیلسوف معروف فرماید قدر و قیمت هر دولت عاقبت منتهی
بقدر و ارزش افرادی میشود که از تشکیل میدهند لارد بیکونسفیلد (۲)
یعنی مستر دیسرائیلی رئیس الوزراء انکلیس کوید ما خیلی بترتیبات و تنسیقات
اعتقاد داریم و چندان حالات افراد را بنظر دقت نمی بینیم ملل متمدنه
که این همه مساعی وافره در نشر معارف و علوم و توسعهٔ ادب و فنون معمول
میدارند هیچ مقصود و منظوری جز اصلاح اخلاق عمومی ندارند و غیر از ان
چیزی نمی طلبند همانطور که بقاء انسان باجتماع وابسته و مربوط است
بقاء اجتماع هم بحسن اخلاق منوط و متعلق میباشد و هر گاه کسی در تواریخ
دنیا غور و دقت کند البته دریافت خواهد کرد که اضمحلال و تدنی هر یک
از ملل مصادف با وقتی بوده که حسن اخلاق انها را وداع کفته و فساد اخلاق
در میان ایشان شایع کشته است یکی از بهترین وسایلی که قلوب عموم را بحسن
اخلاق متوجه و معطوف میسازد کتبی استکه احوال و افعال نیکوکاران و خیرین را
حاوی باشد و اموزجی از سوانح عمری ایشان بخوانند کان بدهد و انها را
بجاده صواب بکشاند از این رو می بینیم که یک شعبهٔ عمدهٔ از مطبوعات ملل
متمدنه باین موضوع عالی وقف شده و احوال حکماء فضلاء شعراء
ادباء اطباء مصنفین مؤلفین مخترعین سیاسیون و حتی
علماء فن موسیقی مجلدات ضخیمه تشکیل داده و کلیات و جزئیات احوالشان
مشروح و مفصل کردیده تا خوانند کان انها هر کدام را که موافق طبع و مطابق
ذوق خود دانند تقلید کنند و هر عادت و شیوه حمیده را که مناسب
حال خویش شمارند اتخاذ نمایند کارلیل (۳) فیلسوف انکلیسی کوید

(۱) John Stewart Mill (۲) Lord Beaconsfield.

چه مردی بود کز زنی کم بود   هرچند معارف عرب و ایران از حیث این موضوع
تا اندازهٔ تکمیل دارد ولی چون نقیصهٔ تملّق و چاپلوسی میان برخی نویسندگان این
دو قوم جاری بوده در بعضی موارد غالب حقایق و دقایق نافعه در زیر پردهٔ
مدح و تمجید مستور مانده و از انجائیکه راست و دروغ همه بیکدیگر آمیخته شده
خیلی مشکل است که صالح از طالح مشخص و معلوم و حقیقت اصلی بدون اغراق
مفهوم گردد   یک منقصت دیگر که بعضی از آن کتب ظاهر و هویدا میباشد این است
که مؤلفین قدیم مانند نویسندگان جدید بوسائلی که کشف حقایق و دقایق نماید
دسترس نداشتند و از این جهة بسیاری مواد لازمه از نظرشان مستور و
مخفی مانده است ولی در این عصر مخصوصاً میان ملل متمدّنه که حریّت قلم
حقیقت واقعی دارد   ایندو نقیصه مرتفع شده اوّلاً مؤلّفین و مصنّفین بیغرض
هستند که فقط برای خدمت بمعارف و انسانیّت قلم برمیدارند و مانند
برخی معاصرین ایرانی شرف خود و قلم را ابدا هم بخس نمیفروشند و اگر همه جان خود را
بر سر این کار گذارند معهذا ذرّهٔ از راست قلمی و حقیقت گوئی تمایل و تجاوز نمیکنند
مدح بیجا انهم برای خوشنودی زید و عمرو نزد ایشان کفر محض و تمجید بی اساس در
نظرشان عین بی شرفی است   ثانیاً وسایل و ذرایعیکه حقایق لازمه را کماهو
حقه کشف نماید بطریق اکمل دارند و بطوری از انها استفاده مینمایند
که بیک کرشمه دو کار میکنند یعنی هم نام نیک ممدوحشان تا ابد برقرار و هم
ذکر خیر خود شان همواره پایدار خواهد بود   نظر بهمین مراتب کتبی که
در این موضوع بقلم نویسندگان اروپائی نوشته شده تا درجات شتّی قابل
اعتماد میباشد و چون غالب مردم بواسطهٔ کثرت گرفتاریهای دنیوی چندان
فراغت ندارند که کتب مبسوطه بخوانند و از انها مستفیض شوند لهذا معارف
طلبان متمدّن کتبی را که حاوی شمّهٔ از افعال و شرذمهٔ از احوال بزرگان میباشد

مدوّن کرده‌اند که باوجودیکه خواندن آنها چندان طول نمیکشد و موجب ملال
خواننده نمیشود معهذا کارهای عمدهٔ اشخاص را بخوانندگان توضیح میکند و باعث
استفاضه میگردد   در این اوقات رسالهٔ مختصر انگلیسی بنظر رسید که بهمین
اسلوب نوشته شده و در نظر خوانندگان محلّی عالی کسب کرده است   چنانکه
در دیباچهٔ همان مجلّد مذکور است   مقصود از این رساله آنستکه بفضل الهی قرّاء
خود را بمتابعت آنهائیکه شرح حالشان مسطور است ترغیب نماید   والحق برای
حصول آن مقصود خیلی نافع و سودمند افتاده است   یکی از مزایای عمدهٔ آن رساله
این است که احوال بعضی معاصرین یا آنهائیکه در اواخر قرن اخیر زیست میکرده‌اند
برشتهٔ تحریر آورده و اسنادش همه معتبر و روایاتش تماماً صحیح و مستند بمأخذ
موثّق میباشد   از آنجائیکه چنین رساله برای اطّلاع ابناء وطن خیلی لزوم دارد
این بندهٔ هیچ نیرزنده بعضی منتخب رجالش را از اصل کتابی که منبع آن اخبار بودند
ترجمه نموده و برخی تراجم دیگر را از سایر کتب انتخاب و بفارسی در آورده اینک
این صفحات ناقابل را که حاصل اوقات تعطیل میباشد بهموطنان محترم
تقدیم میکند   چون با وصف بضاعت مزجات فقط قربةً الی الله و طلباً لمرضاته
قلم فرسائی نموده و غیر از سعادت و اطّلاع خوانندگان هیچ مقصود و منظوری
نداشته‌ام امید است که ایشانهم از هر سهو و غلطیکه واقع شده اغماض فرمایند

بوشهر   شهر رجب المرجّب ۱۳۲۹   محمّد منشی



جان هووارد (۱)

اصلاح دهنده محابس

در اوائل قرن اخیر وضع محابس انکلستان بطوری خراب و مختل بود که موجب افتضاح انمملکت شده و نام انرا لکه دار میساخت یعنی زندانخانهای انجا غالبا پر از رطوبت و تنک و تاریک بود و فقط قلیلی علف و پوشال روی سطح انها را ریخته بودند که بجای بستر زندانیان بکار رود در بعضی موارد زنجیر محبوسین بسطح اطاق استوار میکردند و مشاهره زنجیربانان از رسومی یا قلقیکه از محبوسین دریافت میشد کارسازی میکشت و بسا همی واقع میشد که مثلا یکنفر تا ۳ سه سال برای استنطاق خود در زندان معطل میماند و بعد از انکه ثابت میشد بری الذمه است بایستی پیش از انکه بتواند قلقی کارسازی نماید تا ۳ سه سال دیکر در زندان بماند محبوسین کاملا در زیر رحم و مروت زندانبانان بودند و اینها هم بطوریکه طبعشان اقتضا میکرد انهارا مستاصل و بیچیز ساخته و در شکنجه میانداختند ولی اکر اتفاقا کسی از محبوسین متمول میبود از طرف زندانبانان هر کونه رعایت در حق او بجا میامد کثافت این مزبله های محقر و ازدحام بدبختانیکه در انها توقیف بودند موجب بروز یک ناخوشی مخصوص شد که باسم تب زندان موسوم کردید و هر ساله صدها نفوس را بدیار عدم میکشانید این ناخوشی بطوری مسری و شدید بود که بعضی اوقات همینکه محبوسین را در محضر قاضی و اهالی محکمه برای استنطاق حاضر میکردند مرض مزبور بمشار الیهم هم سرایت میکرد و در سال ۱۷۳۰ و ۱۱۴۶ هجری قاضی القضاة انکلستان و یکی از اکابر و چندین نفر از کماشتکان ایشان تلف نمود اصلاحی که از انوقت تاکنون در محابس مزبوره جاری کشته غالبا از مساعدات

John Howard (۱)




سازمان اسناد و کتابخانه ملی

جاهدانه و مجاهدات مخلصانه یکنفر موسوم به جان هوارد میباشد این
شخص محترم در سنه ۱۷۲۶ ۱۱۴۲ هجری در لندن متولد شد و پدرش از طریق تجارت
مکنت زیادی جمع کرده و بعد از ان از کار دست کشید و تقریباً بعد از انکه
پسرش متولد شد یك قطعه ملکی را در بدفردشیر[1] برای خود ابتیاع نمود
همچو استنباط میشود که جان هوارد در عهد صباوت علیل المزاج بوده و چون
مادرش در همان اوقات برای دیگر شتافت او را باملاك پدرش بردند و در انجا
تربیت کردند نیکی صفاتش چنان بود که هر کس وی را میشناخت از جهة طبع
شفقت امیز و وضع متواضعش او را دوست میداشت هوارد را در ایام
شباب بمدرسه هرتفرد[2] فرستادند ولی از حیث تعلیم و تدریس پیشرفتی
نکرده و چیزی نیاموخت و تا اواخر عمرش چندان بقواعد صرف و نحو اشنا
نشده و املای نوشتجاتش درست نبود ولی در ان ایام همچو نقایص خیلی بیشتر
از حالا جاری بود و اسباب خجالت و شرمندگی نمیشد در سن شانزده سالگی
وی را شاگرد عطاری ساختند و قبل از اینکه مدت شاگردیش باتمام برسد
پدرش این دار فانی را بدرود گفته املاك خود را به هوارد و خواهرش که ورثه
منحصر او بودند متروك داشت و هوارد جوان در انوقت از مقاوله خود استخلاص
حاصل کرده مانند یکی از اعیان و اکابر در لندن زیست نمود و حتی در انوقت
هم شفقت جبلی و رأفت فطری خود را بمعرض شهود میرسانید مثلاً وقتیکه منزلش را
تعمیر میکردند و خودش بسرپرستی انکار اشتغال داشت همیشه مواظب بود
کالسکه نان فروشی از انجا بگذرد و یکقرص نانی را خریده باشوخ طبعی و مفاکهه انرا
بر باغبان میداد دیگر وقتیکه هوارد در منزل بیوه زنی در لندن اقامت داشت
ناخوشی سختی باو عارض شده و بیوه زن در پرستاریش کمال سعی و دقت را بجا

Hertford 2 Bedfordshire 1



هر طور بود هووارد بدان مقصود نایل شده و در بارهٔ سایر محبوسین هم تا اندازهٔ
که مقدرت داشت جد و جهد فرمود در سنه ۱۷۵۸ ۱۱۷۲ هجری هووارد زوجهٔ دومی
خود را که خانمی جمیله و کامله بود بنکاح در آورد مشار الیها نیز همان حسیات عالیه را
که مکنون خواطر شوهرش بود در دل داشت و در املاک خود شان در بدفرد شیر
منزل گرفته و کمال سعی را بجا آوردند که بترفیه حال مستاجرین خود شان موفق
شوند و خانه های قدیم را که چندان خوب نبود خراب کرده و منازل جدیده بطرحی
ظریف و ساده بنا گذاردند برای هر یک از آنخانها باغچه ساخت که بطور کافی
خضروات و سبزی آلاتی که ساکنین آنها ضرور داشتند میداد و برای زینت
منزل در جلوش حصاری که بر یک دو حفرهٔ گل محتوی بود ساخت خود هووارد
غالبا بدین خانواده های مستاجرین میرفت و بر دروازه منازل نشسته بنوازش آنها
میپرداخت و مخصوصا نسبت باطفال و خورد سالان رأفت وافری ظاهر میداشت عیالش
نیز با والدین اطفال ملاقات کرده و از نصایح خیریه خود فواید تامه بایشان میرسانید
کذلک مشار الیه بتأسیس مدارس همت گماشت و مشاهرهٔ معلمین و مخارج آن
ادارات مفید را از جیب فتوت خویش میپرداخت هووارد و عیالش مبالغ خودشان
یک کیسهٔ خیرات معین و هر قدر پولکه از مخارج یومیه اضافه میشد فیما بین
خویش بالمساوات تقسیم میکردند و بعد از چندی هر چه بدین طور اندوخته
شده بود در موارد خیریه مصروف میداشتند فقرهٔ عیالش هر چه جمع شده در
انواع خرج کرده سپس جواهرات خود را فروخته و کیسه را دوباره مملو ساخت این زن
و شوهر نجیبش که مجسمه رأفت و مکرمت بودند همواره ثروت خود شانرا ودیعه
الهی تصور کرده و بجهت صرف آن در طرق حسنه خود را در پیشگاه کبریائی مسئول
و جوابدار می پنداشتند نه مانند بعضی از ابنای این زمان که جنی ثروتی که گرد
آورده اند حق طلق و ملک صدق خود دانسته از غایت لئامت و کثرت دنائت انزوا



در شکم زمین مخفی و پنهان میدارند و در این باب چنان اصرار و الحاح میکنند که
گذشته از اینکه هیچ بهره و فائده بنوع محترم انسانی نمیرسد خود شانهم از تلذذات
محروم میمانند و مانند گمراهان قدیم بحرف أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ
تمسک جسته مصداق الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ میشوند باری از این جملهٔ معترضه که
قسمت عمدهٔ از نجات اسلامیان را فراهم آورده و ایشان را بدرجات شتّی از جادهٔ
ترقی و تعالی دور ساخته صرف نظر کرده از متروکات میگذاریم و بموضوع عالی خود مراجعت
میکنیم بگوفتی همینکه وجهی از کیسهٔ حضرات اضافه شد هووارد بعیالش اشاره کرد
که مسافرت مختصری بلندن کنند امّا خاتون معظم توضیح نمود که وجه مزبور برای بنای
کاشانه جهت خانوادهٔ فقیری کافی و وافی است و بهتر اینکه از لذت این مسافرت صرف نظر
کرده و آن پول را در این راه خرج کنند و شوهر معظمش این تصویب را تلقی بقبول کرده مسافرت را
متروک داشتند بعد از آنکه تا مدت هفت سال بکمال خوشی و مسرّت زیست کردند
عیال هووارد قلیل مدتی بعد از آنکه پسری زائید بغتةً در سنه ۱۷۶۵ ۱۱۸۲ هجری
فوت شد و فقدان مشار الیها خیلی بر هووارد ناگوار آمد و مشاهده کرد که گذشته
از وحشت تنهائی باید مسئولیت پسر صغیرها که همیشه از درگاه الهی مسئلت کرده بود
بر عهدهٔ خویش گیرد و بایک شفقت بجدّی بر مغفرت روح مشار الیها قیام کرده و
همساله روز فوتشانرا بصیام و عبادت میگذرانید ولی اگرچه این داهیه عظمی در اول برای او
ناگوار و سخت میبود اما وقوعش باعث تحریک هووارد باشغال مهمه شده و او را
بانجام کارهای مهم موفق نمود هووارد قدری علیل المزاج بود و بعضی اوقات
خود را بمسافرت مصروف کرد در سنه ۱۱۸۷ هجری هنگامی که در ناپلی[۱] بود این
مراتب را در دفتر خاطرات خود نوشته میگوید باز هم در محضر کبریائی بخطاهای خود

[۱] Naples



که همه عظیم و کبیره میباشند اقرار و اذعان مینمایم تأسفات دلم از ارتکاب این معاصی بی
پایان و حسرتهای قلبم از انزجار خارج از دایرهٔ بیان است و فقط عذر تقصیر
خود را اطاعت آورده و جان ناپاک خود را باعث رحمت و بخشایش خداوند منّان و فادی
سبحان میگذارم ای حضرت رحمان بر گناهان کبیره ام بخشایش فرما و این استغفار
خالصانه مرا بکرم عمیم و لطف جسیم خود قبول فرما و در حق طفل یگانه ام محافظت
خود را مشمول بنما تمام آنچه دارم در کف قدرت تو میگذارم و این الطاف شامله
باعث جلال خویش می پندارم و بوظایف و تکالیف عبودیت اذعان و اقرار
دارم امید که کنون عتبهٔ تلطفت مأمن و ملجأ این نیازمند باشد و این ذرّهٔ بی
مقدار از جادهٔ عبودیت تخطّی ننماید

بر دانایان رموز مکتوم و مخفی نیست که بهترین مردم همیشه به نقص و خطای
خود معترف میباشند و در عالم وجدان نفوس خود را با آنچه باید و شاید موازنه
کرده تفاوت فیمابین را که مانند بعد المشرقین است مشاهده میکنند
امّا اشخاص بیخیالی که کسوت لاابالیگری بر تن راست کرده اند گاهی از مذهب
خود منزجر گشته بغرور و خودپسندی که مایهٔ تنزّل و تنگی میباشد خورسند
و سرخوش شوند باری بعد از چندی هووارد به املاک خود مراجعت کرده و در ضمن
خطیکه بکسی نوشته حسیات خویش را چنان بخوبی شرح داده که مقتضی است نقل قولش
بکنم میگوید خیلی مایل هستم که با وجدانی مصفاتر و عاقلتر و بهتر از پیشتر مراجعت
کرده و با بشاشت تامّه از قصور کالای خود سر افکنده باشم و نسبت بافراد نوع
بشر محبت و کرامت بنمایم و همیشه مواظب خیال و افعال خودم بوده و برضای
الهی متوکل و معتمد باشم تا اینکه در صراط المستقیم هدایت قدم زده حیات
شریفه را در این دنیا بسر برم در سنه ۱۷۷۳ ۱۱۸۷ هجری هووارد را بسمت شریف
بدفردشیر تعیین کردند در انگلستان شریف را کسی میگویند که بر مضافات

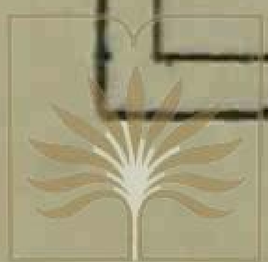


وسامانی که محوّل باو میشود ریاست دارد وفی الحقیقه این رتبه افتخاری میباشد
زیرا که جمیع اشغال راجعهٔ بدانرا کماشتکان وزیردستان بانجام میرسانند امّا
هووارد به نفس نفیس خود بوظایف وتکالیف ان عهدهٔ سرپرستی میکرد ازجملهٔ
وظایفش این بود که رسیدکی بمحابس نماید واوّل محبسی را که معاینه نمود متعلّق
به بدفردشیر بود درهمین محبس جان بنیان[1] نطّاق ومحرّر معروف انکلیس
تامدّت دوازده سال محبوس بود ودرظرف انمدّت کتاب مشهور خود راموسوم
به پلگریمس پراگرس[2] مسافرت حجّاج نوشته واز کیسه دوزی تحصیل معاشی
میکرد چیزی که اوّل بلا اوّل باعث تحریک هووارد شده ویرا بر هیجان دراورد
این بود که مشاهده نمود بعضی اشخاصیکه فتوای برائت ذمّه شان از محکمه صادر شده
باز بزندان معاودت یافته ودرانجا توقیف میشوند تامادامیکه بعضی رسوم وقلقرا
کارسازی نمایند محض دفع این رسوائی هووارد مصمّم شد که خواهش کند
مشاهرهٔ معیّنی برای زندان بانان مقرّر شود ولی دولت متبوعه اش پیش از انکه
این تصویب را قبول کند استفسار نمود که آیا در ممالک دیگر نیز چنین رسمی
جاری میباشد یا خیر بنابراین هووارد عازم شد که حقیقت این مطلب را
محقّق دارد وبممالک همجوار مسافرت نمود امّا دریافت کرد که درانجاها هم همان
هنکامهٔ بدبختی ومذلّت ومعرکهٔ شآمت وشناعت درکار میباشد وکثرت افتضاح
ونکبتی که درانمحابس جاری بود بیشتر اورا شایق نمود که باصلاح انها بپردازد و
حتّی المقدور از بذل مال ومنال پهلوتهی نسازد هووارد تقریباً یکسال
بتماشای محابس اوقات خود را مصروف داشت وبرای بازدید انها جان خود را
درهرگونه هلکه ومخاطره انداخت تا آخر بدان مقصود عالی ومنظور متعالی که مطرح
نظر ومطمح بصرش بود نایل آمد ودر دارالشورای انکلیس قانونی پیشنهاد شد

Pilgrims' Progress ٢ John Bunyan ١



کرسوم و مأخوذی زنجیربانان موقوف و بجایش مشاهرهٔ معیّنی مقرّر کرد دویمی از آن
هووارد باید که در محضر انجمن عالی یعنی دار الشورای انکلیس حاضر شده مراتب
مشهودات خود را بعنوان شهادت عرضه دارد بعد از آنکه بخوبی از عهدهٔ آن کار
بر آمد مجلس ملّی علناً تشکرات خالصانه را نسبت باو اظهار و بدینطور مراتب امتنان را
اشعار داشت از انسانیت و غیرت جنابعالی که شما را بمشاهدهٔ محابس این مملکت
وادار کرده و از اینکه مشهودات مفیدهٔ خود را بدین مجلس ابلاغ داشته اید کمال امتنان را
اظهار مینمائیم بعد از آن باز در همان سنهٔ ۱۷۷۴ مطابق ۱۱۸۸ هجری قانونی صادر کردید
که قضاة مملکت را مأذون و مأمور میساخت مواظبت کنند دیوار و سقف محابسی که
در حوزهٔ خودشان میباشد اقلاً هر سالی یکمرتبه پاک و با کل کبوده یا آهک
سفید شود و بمحبوسین لباس در دست اعطاء و از طرف مریضخانها کمال توجه
بصحّت آنها کرده و حجرات آنها هوا کرده و نظیف باشد و سایر قوانین حفظ الصحّه
بطریق اکمل رعایت شود همینکه این قوانین نافعه صادر کردید هووارد که
خودش مایهٔ حصول آنها شده بود نسخه های متعدده از آنها را بخرج خود طبع نموده
و یک نسخه بهر محبس انکلیسی انفاذ فرمود و علاوه بر آن محض حصول اطمینان مسافرتها
مکرّر کرده و رسیدگی مینمود که آیا قوانین مزبوره را صحیحاً امتثال کرده اند یا خیر
هووارد را عزم بر این بود که کتابی موسوم به حالت محابس بنویسد و قبل از تحریرش
میخواست وضع محابس انکلستان را با سایر محابس فرنکستان موازنه و تطبیق فرماید
لهذا شش مرتبه بفرانسه و بلژیک و هولند و المان و روسیه و سایر ممالک
مسافرت کرده که مقصود خود را بدست آورد و چون در آن ایام وسایل حرکت
چندان خوب نبود خیلی مخارج و زحمت براو وارد آمد در مملکت فرانسه بیکا
نکان را بمشاهدهٔ محابس اجازه نمیدادند مکر اینکه در ضمن تماشا بمحبوسین صدقه
بدهند هووارد با کمال سرور همچو قانونی را مغتنم داشته و در این مورد



مبالغ کثیره مصروف داشت و بعضی اوقات از کثرت رأفت دیون مجبوسین را از جیب
خود پرداخته انهارا از ان بدبختی رها میکرد نوکرش در مراسله که همان اوقات
نوشته کوید غالب اوقات اقایم باکمال شعف و نشاط بمنزل خود میاید و میفرماید
که امروز یک ضعیفه بیچارهٔ را مسرور ساخته ام یعنی دیون شوهرش را پرداخته و
او را نزد عیال و اطفالش فرستاده ام شهرت هوارد در تمام فرنکستان
منتشر شد و حالت و خصلت او بطوری بود که اکر میفهمید کسی از پادشاهان
و شاهزادکان مایل بملاقاتش میباشند باکمال رضایت ایشانرا ملاقات
میکرد و کرنه شأن و شوکت و جلال و حشمت انهارا به پشیزی نمیشمرد هنکام
ورودش در سنت پطرسبرغ (پایتخت روسیه) کاترینه ملکهٔ روسیه او را بدربار
خود احضار کرد ولی انوجود محترم باکمال توقیر و احترام از اجابت این دعوت امتناع
نمود و بسفیر انکلیس اظهار فرمود من وجود خود را بمشاهدهٔ زندانها و منازل
فقرا و بدبختها وقف کرده ام و بتماشای قصور و دربار سلاطین و ملکه ها
چندان شوق و رغبتی ندارم در وینه (پایتخت استریا) مهمان سفیر انکلیس بود
و بعضی اوقات از جرئت لسان خود وی را خایف و ترسناک مینمود فقرهٔ یکی از
اکابر المان مباهات میکرد که امپراطور استریا جوزف ثانی در هر نقطه از
مملکتش شکنجه و عذاب را موقوف کرده اما هوارد از این معنی انکار و در رد اینحرف
اصرار نمود سفیر انکلیس او را تحذیر و اخطار نمود که شاید حرفش بکوش
امپراطور برسد و مایه خشم و غضب او بشود این حرف بر هوارد ناهموار
امد فریاد زد چه میفرمائید مکر کسی از شاهان و امپراطوران جهان میتواند
زبان مرا از حق کوئی به بندد من انچه را که کفتم تکرار میکنم و حاضرم که حقیقت
انرا ثابت و اشکار سازم امپراطور جوزف مایل بود که هوارد را دیده و
باوی صحبت بدارد و چون هوارد کمان داشت که این ملاقات شاید موجب

وفایده نبشود و به پیشرفت مقصود خودش کمکی نماید از این رو بقصر اوشنافت
امپراطور هم با نهایت احترام مقدمش را پذیرائی کرده و ملاقاتشان در حجره واقع شد
که هیچ کرسی و نیمکت در آن موجود نبود و هر دوی آنها تا مدت دو ساعت ایستاده مکالمه
میکردند و علت ایستادن شان هم این بود که هووارد از عدم جلوس خود در محضر شاهانه
دلخور نشود باری هووارد با منتهای جرئت و درستی و بدون تملق و رودربایستی
با ملات معظم صحبت میداشت اولاً امپراطور از هووارد پرسید که در باب مریضخانه
نظامی جدیدش چه عقیده دارد و مشارالیه جواب داد که هر گونه نقایص در آن موجود
میباشد زیرا که در محافظت مرضاء خیلی غفلت و در پرستاری آنها بی بی اعتنائی و
در ترتیب غذایشان بسیار بی پروائی میشود وقتیکه امپراطور از او پرسید که آیا محبس
بهتر از محابس استریا دیده هووارد گفت بکوفی محبس بهتری در کنت بود اما حالا نیست
امپراطور از کثرت صداقت و دیانتش چنان در شگفت شد که هنگام جدائی با نهایت
محبت با او مصافحه کرده دستور افشار داد و به سفیر انگلیس گفت که چون هووارد چندان
بتعارفات و رسومات مقید نیست بیشتر در نظرم محبوب میباشد
فقره دیگر حکمران مضافات علیای استریا با اتفاق زوجه خود بدیدن هووارد آمد و
هر دوی آنها مردمانی خود پسند و بیهوده سر بودند حاکم مومی الیه از هووارد
پرسید که آیا در این مضافات حالت محابس بر چه نهج است و هووارد بجوابش مبادرت
کرده و گفت حالشان بدترین احوال و در تمام مملکت المان از جهت بدی و خرابی
بی نظیر و مثال میباشند و مخصوصا محابس زنانه خیلی دوچار اختلال است و محض
رفع آن بلیه تصویب میکنم که خانم محترمتان بدیدن آنها بروند و حالت آنها را بچشم خود
مشاهده فرمایند خانم مشارالیها با نهایت تندی و غلظت فریاد زد (چه میگوئی
من به محبس بروم و فوراً هر دو برخاسته و از پله سرازیر شدند هووارد با صو

Kent ۱

بلند بمشار الیهما صدا زده وگفت ای خانم ملتفت باش که تو خودت هم یکی از زنان هستی
وبزودی باید مانند زنان بیچارهٔ که در قفس محبس اسیر میباشد از این دنیای فانی بسرای
باقی بروی و در یک وجب خاکی را که مانند خود شان خلقت آن شده ساکن شوی
هنگامیکه در فرانسه مسافرت کرده و بوطن خود عازم بود بعارضهٔ تب مبتلا شده
و در خصوص شفای خود شرحی در کتاب خویش نوشته گوید الطاف حضرت باریرا
بخوبی متذکر شده و باکمال تشکر بدرجش مبادرت میکنم تا چندین روز گرفتار
درد و زحمت بودم وگویا اجل موعودم در رسیده بود ولی بدرگاه حق تعالی استغاثه
نمودم واو مرا از آن تهلکه نجات داد - بار پروردگارا رحیما نوعی مرا هدایت و رحمتی کرامت
فرما و مرا بیشتر خاضع و خاشع و مراقب وظایف و وارسته از دنیا بفرما هو وارد در ثروت
سیاحتش بساده ترین طرزی زندگانی میکرد و همواره یک کتل چاهی و مقداری چاهی باخود داشت
ولی در مهمانخانه ها محض اینکه ویرا به بخل و امساک متهم نسازند بهترین انواع اغذیه را
فرمایش میداد اما دست نا انهارا میچشید و غذای معتادش قدری کماچ خشک و شیر
بود و در اثناء مسافرت خود هر وقت ویرا بغذا دعوت میکردند ابا و امتناع مینمود
و از تماشای مناظر عجیبه و مشاهد غریبه احتراز کرده و از خوف اینکه مبادا از شروع
عالی خود منصرف شود روزنامه را هم نمیخواند و در ظرف سیاحتهای خودش مبلغی که
مطابق با یکصد هزار قران بود مصروف داشته و چهل و دو هزار میلرا طی کرد
و در سنه ۱۷۸۴ پس از انکه کتاب خودرا در باب محابس اشاعه داد باملاک خودش رفته و
در انجا عزلت اختیار نمود و امیدوار بود که بقیهٔ عمررا در انجا بگذراند ولی یک امر دیگر
که بیشتر مبنی بفواید بشری بود پیش امد و مخاطراتش از جمیع صدماتیکه بر خود هموار
ساخته بود فزونی و برتری داشت مجمل این مفصل انکه ناخوشی منحوس طاعون در
قرن چهاردهم میلادی در اسیا و افریقا شیوع پیدا کرده و در سنه ۱۶۶۳ مطابق
۱۰۷۴ هجری باکمال شدت در لندن و تقریبا جمیع انگلستان بروز نمود چون این مرض

خیلی مهلک و مسری میباشد لذا اشخاصیکه از بلاد مسریه میامدند در اماکنیکه
موسوم به لازارتو[1] یعنی بیمارستان میبود توقیف میشدند هووارد تصمیم
عزم نمود که حالت این قبیل اماکن را در فرنگستان دیده در صورت امکان اطلاعاتیکه
در جلوگیری انمرض مفید باشد حاصل نماید در اوقات سابقه که بسیاحت
وگردش اشتغال داشت همیشه نوکر خود را همراه میبرد ولی حالا به تنهائی مسافرت
کرده راضی نبود که کسی در مخاطراتیکه خودش دچار میشد بیفتد هووارد از راه فرانسه
با ایطالیا مسافرت کرده و از انجا به مالت رهسپار گشت و در اثنای سفر خود خطی
بیکی از دوستانش نوشته شرح میدهد که در وقتیکه بدیدن لازارتو میرفتم
صداع شدیدی باو عارض میشد و میگوید - من در خوبی و بدی هر دو ثبات قدم را
پیشه خود ساخته ام و میدانم که جان خود مرا در بزرگترین مهالک انداخته ام و فی الواقع
بر انچه کرده ام حسن اطمینان ندارم و فقط تکیهٔ اتکالم همان ذات واجب الوجود است وبس
یک سفینه دزدان دریائی که باصطلاح اعراب لصوص نامیده میشوند از اهل تونس
بر جهازیکه هووارد در اقیانوس مدیترانه در ان مسافرت میکرد هجوم اورده و فیما
بین انها زد و خوردی واقع شد و در ضمن انکه هووارد با کمال جرئت یک توپ
بزرگی را که در جهاز بود پر کرده و چنان سخت بر سارقین شلیک کرد که فرار کردند
بعد از ان معرکه هووارد هم ملتفت شد که ناخدای کشتی مصمم بوده که جهاز
خود را اتش بزند زیرا یقین داشت که اگر در دست اعراب گرفتار شوند یا فورا
بهلاکت میرسند یا اینکه تا مادام الحیات در تونس بقید رقیت گرفتار خواهند
بود علت اینکه هووارد در انجهاز مسافرت کرد همین بود که کشتی مزبور باید قرنتینه
شود و مسافرانش در ورودشان به ونیس[2] محکوم بودند به لازارتو بردند و
میخواست به نفس نفیس تجربه حاصل نماید و از مشقت انهائیکه مشکوک به سرایت

Venice ۲ Lazaretto ۱



مرض طاعون بودند بهره مند نشود در هنگام ورود شان او را در اطاقی که کثیف و بدون اسباب و لوازم بود جای دادند ولی قدری اهل بدست آورد و دیوار ان را سفید کاری کرده خیلی ان را موافق حفظ الصحه ساخت تا مدت چهل روز او را در انجا نگاه داشتند و مصائبش در انجا تکمیل گشت یعنی خبری باو رسید که پسر یگانه اش که خیلی بوی علاقه داشت از کثرت هوس رانی و خوشگذرانی بمرض جنون مبتلا گشته هووارد هم در هنگام مراجعتش بوطن پسر را تحت معالجاتیکه خیلی مفید بنظر میامد گذارد ولی ان بیچاره هرگز قوه ادراکش عود نکرد پس از ان هووارد باز مبر و قسطنطنیه و سایر جاهائیکه طاعون سرایت کرده بود رفته و حتی در محابس و بیمارستانهائی میرفت که اطباء و بلدچیان از دخول در انها امتناع میورزیدند و در ان اماکن بمعاینه مرض مزبور اشتغال داشت و ساعی بود که مبتلایان را تسلی بخشد در قسطنطنیه صبیه یکنفر از امراء مسلم که دارای رتبتی عالی بود بمرض شدیدی مبتلا گردید که جمیع حکماء و اطباء ان شهر از علاجش عاجز بودند

و چون شهرت هووارد بگوش پدر اندختر رسیده بود از مشار الیه استدعا کردند که بدیدن مریضه برود و او هم این دعوت را اجابت کرده رفت و نسخه نوشت و مریضه را شفا حاصل گشت پدر دختر با کمال اصرار بک صره که مشتمل بر دو هزار مسکوک طلا بود بهووارد تقدیم کرد ولی مومی الیه از قبول ان وجه نکول کرده گفت که هرگز در ازاء خدماتش پول نمیگیرد و در عالم انسانیت و نوع خواهی این زحمات را برخود هموار میسازد اما بالاخره مشاهده کرد که پدر دختر خیلی الحاح میکند که در ازاء ان محبت حسن خدمتی بروز دهد و چون دید که قدری انگور خوب در باغ مشار الیه موجود میباشد از او درخواست کرد که مشتی انگور بپاداش زحماتش بدهند امیر عثمانی خیلی متعجب شده ولی بکماشتگان خود قدغن کرد تا مادامیکه این حکیم غریب در انولایت باشد هفته

از بهترین میوه‌ها را باو بدهند هووارد در سنه ۱۱۹۲ هجری (۱۷۷۸) بلندن مراجعت کرده
و متجاوز از یک سال در خارجه گذرانیده بود پس از آن یک شرح مفصلی در خصوص گزارشهای
فرنگستان اشاعه داده و هنگامیکه این کتاب تحت طبع بود خودش بنفسه مباشر تصحیحش شده
و در سرمای بسیار سخت هر روزه یک ساعت قبل از آفتاب برخاسته و پس از پوشیدن
لباس و خوردن غذایش بمطبعه میرفت (چند ساعت در مطبعه مشغول بود سپس بگردش میرفت) و شام را در صحبت رفقای خود میگذرانید و
قبل از آنکه به بستر خود رود با نوکرهای مردانه خودش نماز جماعت میخواند هووارد کمافی السابق
جرء پرستی محابس لندن اقدام داشت و مدت مدیدی را در این کار مصروف نمود و فی
الحقیقه خیلی تهور و جرئت داشت و وقتیکه مقصودی در مد نظرش بود هیچ مانع و
عایقی مانند خطر و مهلکه و حتی مرگ هم نمیتوانست او را از انجام آن باز دارد یکوقتی در
عمارت مشهور ساوی در لندن که محبس نظامی بود بلوائی حادث شد و محبوسین
که عده شان به دویست نفر میرسید خود شانرا رها کرده دو نفر از محافظین آنجا را مقتول
و آنعمارت را بکلی در حیطه تصرف خود در آوردند همینکه هووارد این مطلب را شنید
و دانست که هیچکس جرئت ندارد بدانمحل نزدیک شود خودش یکتنه و بی اسلحه
بمحبس روانه شد و باوجودیکه رفقا و دوستانش با کمال تاکید و اصرار میخواستند
او را از این کار منصرف سازند و زندانبانان نیز از مخاطرات عظیمی که در پیش داشت
اخطارش نمودند و از قتل رفقای خود مسبوقش ساختند مع هذا هووارد فسخ عزم
نکرده و بمحل بلوا شتافت وقتیکه در آن محبس داخل شد با همه محبوسین روبرو
ایستاده و بطوری حضورش در آنجا و نصایحیکه بایشان نمود مؤثر بود که شیران
معرکه همگی مانند گوسفندان رام شدند هووارد هم بشکایات ایشان گوش داده
و در حالیکه رفتار آنها را تقبیح مینمود بدیشان وعده داد که تحقیقات مقتضیه معمول
و شکایاتشان مرتفع خواهد شد و آنها هم متقاعد شده باز باطاقهای خود مراجعت

Savoy ـ

کردند



کردند در ۱۷۸۹ ۱۲۰۴ هجری که هوارد بسن شصت و سه سالگی رسیده بود بآخرین
مسافرت خود رهسپار شد و در ضمن دیباچهٔ کتابی که در خصوص لازارتو نوشته
از بابت عزایم و ارادات خود شرحی مبسوط بیان کرده میگوید اگر ارادهٔ الهی چنان
باشد که من جان خود را بر سر این کار بگذارم خیلی شایسته است که مردم این کار را هم
مرا فقط بر یک جزئی و تهور منسوب ننمایند بلکه بفهمند که من در اعمال خود خیلی تعمق
کرده و یقین داشته ام که در جادهٔ وظیفه و تکالیف خود قدم میزنم و ساعی بوده ام که باعث
رفاهیت و آسودگی نوع خود باشم وقتیکه هوارد از انگلستان حرکت نمود همچو
احساس نمود که هرگز مراجعت نمیکند و در موقعیکه با یک از رفقای خود موادعه میکرد همچو
گفت شاید شما هرگز مرا نه بینید ولی من چندان پروا ندارم که در مملکت عثمانی یا مصر یا آسیای
وسطی یا جای دیگر بمیرم چرا که لندن یا مصر بحال آنهائیکه باید بمقامات خود برسند فرقی
ندارد از مملکت آلمان عبور کرده به پطرزبورغ و مسکو وارد گردید و سپس به
چرسون یا خرسون[1] که در جنوب روسیه واقع است رهسپار گشت اما تب شدیدی در آنشهر
بروز کرده و مشارالیه استدعا کردند که بعیادت خانم جوانی که منزلش تقریباً ۲۴ میل
از آنشهر دور بود برود و او هم اجابت کرده پس از آنکه مشارالیها را دید دستورالعمل
لازمه برای پرستاری او داد و سفارش کرد که اگر احوالش بدتر شود دیگر کاری از دست
او بر نمیاید ولی اگر آثار بهبودی در مزاجش ظاهر گردد باید عقب وی بفرستند
مشارالیها بهبودی حاصل کرده و باز خطی بهوارد نوشته از او خواهش کردند که
مجدداً او را بازدید نماید ولی در وصول مراسله من بوره تعویق و تأخیری دست داده
و وقتیکه تاریخش را ملاحظه نمود خیلی متأسف شد که از زمان تحریرش تا آنوقت
هشت روز منقضی شده فقط بدون اینکه یک دقیقه تأخیر نماید با وجود سرمائیکه
در آنوقت اشتداد داشت بحرکت افتاد و چون هیچ اسب چاپاری عاید نشد از اینرو

(۱) Kherson یا Cherson.

اسب

اسب کالسکه تحصیل کرده و سوار شد و در شب سرد مسافرت نمود آخر الامر مریضه را
شفا حاصل شد ولی هووارد خودش بدان مرض مهلک مبتلا گشت در مرض اخیرش
هرگونه مواظبت و مراقبت را در حق هووارد معمول داشتند و امیر البحر پریستمن[۱] که
با او سمت مودت داشت بسی سعی نمود که ورا خرم و شادمان بسازد ولی هووارد میگفت
مرگ چندان برای من موجب هول و هراس نمیشود و من همیشه با خوشی و خوشحالی مترصدش
بوده ام ولی از جنابعالی استدعا دارم که چون با این دوست قدیم خود کمال محبت و التفات
دارید مگذارید که در تشییع جنازهٔ من تشریفات و احتراماتی بعمل آید و نیز مگذارید در
جائیکه مرا مدفون میکنند بنائی یا مکتوبی که دلالت بر یادگاری کند منصوب یا مرقوم کنند
فقط مرا بخاموشی در زمین مدفون ساخته و بفرمائید روی قبرم تصویر ساعتی را نقش
کرده بگذارند از خاطر مردم محو شوم صبح آینده نفس آخرین کشیده این جهان فانی را
وداع گفت و فوت او در ماه جنوری ۱۷۹۰ - ۱۲۰۵ هجری واقع شد و در آن وقت بسن شصت و
چهار سالگی بود برخلاف خواهشی که نموده بود احترامات شایان و تشریفات بی پایان
در تشییع جنازه‌اش معمول داشتند و شاهزاده مولداویا و سپهسالاران و امیر البحران
و جمیع هیئت قضات و وجوه اکابر و اعیان با عدهٔ بزرگی از سوار نظام و هزاران اشخاص دیگر
مانند سرباز و ملاح و دهقان و محبوسین جزء مشایعت کنندگان بودند
خبر فوتش در تمام عرض و طول فرنگستان مایهٔ کمال تأسف و تأثر گردید
هووارد معتدل القامه و تیره رنگ بود و چشمهای منور داشت و مخصوصاً متنفر بود
از اینکه تصویرش بکشند روزی نزدیک دکانی ایستاده بود و مشاهده نمود که کسی
سعی دارد تصویر او را بکشد هووارد بطوری چهرهٔ خود را درهم نمود که با صورت
اصلیش خیلی مباینت داشت و در ضمن حکایت میگفت بحدی آن تصویر از چهرهٔ اصلی
من مغایرت داشت که مقصود من حاصل گردید علت اینکه مشار الیه از ائمه ناخوشیهای

Admiral Priestman ۱



سالم محفوظ ماند چنانکه خودش میگوید این بود بعد از لطف و فضل الهی چیزیکه
مرا محفوظ داشته همان پرهیزکاری یعنی عدم استعمال مسکرات و نظافت است و بر مراحم
کاملهٔ الهیه توکل کرده و چون یقین دارم که در جادهٔ وظیفه خود کار میکنم در مخوفترین
مواضع میروم و مادامیکه بدینطور مشغولم از هیچ مضرتی خوف ندارم قدر و قیمتی
که بوقت خود میگذاشت خیلی مایهٔ تعجب بود در هر کار و شغلی تا دقیقهٔ آخر مواظبت
داشت و غالبا وقتیکه جائی موعود بود در ضمن مکالمه ساعت خود را در دست
گرفته بر زانو مینهاد و لو اینکه در عین صحبت و گرم مکالمه و حکایت بود معهذا همینکه
دقیقهٔ معینهٔ حرکتش میرسید مشارالیه برمیخواست و کلاه خود را برداشته از منزل
میرفت یکی دیگر از خصایص او تصمیم عزم بود فاستر نام که یکی از محررین انگلیس است
در رساله مشهوری که در تعریف این خصلت نوشته اسم هووارد را ذکر کرده و او را
بزرگترین شخص با عزم تصور کرده مشارالیه همچو بیان میکند اتمام نقشه هایش در خیال
و شروع او بعملیات در آن واحد بود و از این عادتش همچو استنباط میشد که بعقیدهٔ
منفقه خودش وظیفهٔ دارد اجراء بنماید و کسیکه میخواهد در این حیات کوتاه کارهای
بزرگ کند بایستی که چنان با اجتماع حواس و حدّت و جدیّت بکار بپردازد که بنظر اشخاص
بیکاری که فقط برای نفس زندگانی میکنند کارهای ایشان بمثابهٔ جنون مشهود شود
تواضع هووارد هم کمتر از آن خصلتش نبود و از تعریف و خوشامد خیلی نفرت داشت بعضی
مردمانیکه اعمال و افعالش را تمجید و تحسین میکردند ساعی شدند که در زمان
مجسمه بیادگار او برپا کنند و همینکه مشارالیه این مطلب را شنید بی اندازه افسوس
و اندوه کرده و در این خصوص چنین نوشت چون رفقایم که میدانند تا چه درجه
من از همچو مفاخرتی تنفر دارم این اقدام نابهنگامی ممانعت نکرده اند من نمیتوانم
بر خود هموار سازم که بدینطور تشهیر یابم و البته باید کاری کرد که این مطلب موقوف شود
این خیال را در زمان حیاتش موقوف کردند ولی بعد از مماتش مجسمه او را در کمال



قشنگی و ظرافت ساخته و در کلیسای سنت پال که اعظم معابد انگلستان است در
محلی که مخصوص مجسمه‌هاست رکز نمودند واز حسن اتفاق اولین مجسمه که در آنجا داخل
شد مجسمهٔ هووارد بود   یکی از خصایص عمدهٔ هووارد خوف از خدا و محبت نوع بود
ادمند برک[1]   یکی از مشاهیر محررین و سیاسیون انگلیس در حق هووارد نوشته
این شخص تمام فرنگستان را سیر ولی مقصود از مسافرتش نه مشاهدهٔ قصور عالیه و
تماشای معابد عظیمه و نه تفتیش آثار جلالت سابقه یا دیدن عجائب حالیه بود و
نه‌خواست آثار عتیقه بدست آورده یا مکاتیب قدیمه تحصیل نماید بلکه میخواست در
اعماق زندانها و در گوشه‌های مریضخانه‌ها داخل شده بمشاهدهٔ بدبختی و نکبت مبادرت
کند و اندازهٔ مذلت و مشقت بدبختان افسرده فراموش شده کان را بازدید نماید
و زحمات بنی نوع انسان را   در جمیع ممالک مرتفع سازد   مسلک او در کمال
جدیت و مقرون بنهایت انسانیت بود و در حقیقت شباهت بمسافرتی در ساحات
خیر و نوع پرستی داشت و در هر مملکت آثار او احساس و از فواید زحمات او استفاضه
کرده اند - انتهی   بنتهام[2] محرر انگلیسی در حق او گوید مشار الیه بعد از انکه
حیاتی معصومانه گذرانید بفوز شهادت رسید   آثار خیری که بعد از فوت هووارد
از او مترتب شد بیش از آن بود که در مدت حیات خود متصدی گشت یعنی بعضی
نفوس طیبه باقتفاء وی پرداخته و بسی فواید عظیمه ببنی نوع بشر رسانیدند

Bentham [2] Edmond Burke [1]

الیهو بریت

نام الیهو بریت از کثرت جد و جهد بکه باوصف مشکلات و موانع بحصول علم مبذول داشت معروف و مشهور گردید کذلک او را مصلح اخلاقی میشمارند که عمدهٔ مقصود حیاتش دعوت مردم باصول صلح و سلم بود الیهو بریت در ماه دسیمبر ۱۸۱۰ مطابق ۱۲۲۴ هجری در نیو بریتیان از مضافات کانکتی کت از ولایت امریکا متولد گردید و پدرش کفاشی بود که طبعی بنهایت رحیم و خوئی بغایت کریم داشت و منزلش ملجأ فقراء و محتاجین و ملاذ ضعفا و مساکین بود الیهو اظهار میکرد که متذکر است گاهی همینکه پدرش از بازار ان شهر که ده میل تا منزلشان دور بود میامد غالب اوقات از راه منحرف شده و دو سه میل راه را طی میکرد که بفقیر محتاجی دانهٔ نارنجی یا تکهٔ جزئی دیگر بدهد و والده اش نیز از حیث حسن خصال و نیکی ذات باشوهر خود برابری میکرد و در تربیت پسرهای وی کمال لیاقت داشت باوجود این تعلیمات لایقه که از والدینش باو میرسید هیچ عجب نیست که الیهو تا امروز مجسمهٔ رأفت و مردانگی تصور میشود قبل از انکه موضوع این ترجمه بهیجده سالگی برسد پدر نیکو سیرتش این جهان فانی را وداع گفت و در مرض موتش غالبا الیهو بعد از زحمت یومیه تا نصف شب بپهلوی بستر او نشسته و باکمال تلطف و محبت بتسلی و دلداری او مشغول می شد الیهو بمدرسهٔ شهر خود میرفت ولی کتب عدیده داشت وقتیکه شانزده ساله بود نزد یکنفر آهنگر بشاگردی نشست و با برادر خود الیجاه که در نیو بریتیان مدرسهٔ افتتاح کرده بود سکنا نمود ۲ در اینمدت هیچ مقصود غیر از ان نداشت که قلیلی مساحت زمین را بیاموزد و مطالعهٔ لغت لاتین را شروع نماید وقتیکه بشغل آهنگری مشغول بود روزی هیجده قران عایدش میشد فلهذا هیچ تصور مینمود که تحصیلش روزی همانمبلغ باو خسارت میرساند فلهذا باکمال جد و جهد بکار خود میپرداخت و از ابراز غیرت هیچ فرو نگذاشت در انتهای ششماه بحدی در لغت لاتین ترقی کرد که کتاب ورجیل را تمام کرده و چندین کتاب فرانسوی را

۲ همینکه مدت اجاره نامه‌اش منقضی شد بجهت تحصیل علوم در مدرسه ...

خواند و بریاضی خیلی آشنا بود محض اینکه اوقاتیرا که در مدرسه مصروف داشته جبران
نماید کار دو نفر را متصدی شده روزی چهارده ساعت کار میکرد و اجرت دو نفر را
تحصیل مینمود مع ذلک هنگام صبح و شام فرصتی بدست آورده اندکی فرانسه و لاتین
میخواند و بعد از آن عزم خود را جزم نمود که قدری لغت یونانی بیاموزد و برای حصول
این مأمول یک جزو صرف و نحو یونانی را خرید و وقتیکه مشغول بکار بود گاهگاهی نظری
بدان انداخته و افعال یونانی را بحافظهٔ خود میسپرد بدین نهج در فصل پائیز با دست
و مغز خود کار کرده و هر چه بیشتر میآموخت شوق و ولع او بتحصیل کمالات زیادتر
میگشت لهذا مصمم شد به نهادن یکی از شهرهای کانکتی کت که دار الفنونی داشت
برود و بالأخره عزم خود را بمحل اجراء رسانید و ترتیبی را که در آنجا برای تحصیلات
خود مرتب داشته بدین طور تشریح نموده است

بمجرد یکه علی الصباح یعنی ساعت چهار و نیم فرنگی موکل منزلم میآمد که برای دفع سرما
آتشی افروزد من بر میخواستم و تا هنگام ناشتا که ساعت هفت و نیم بود بمطالعهٔ لغت
المانی میپرداختم وقتیکه سایر اهالی اینخانه عقب کار خود میرفتند من بخواندن اشعار
یونانی مشغول میشدم بدون اینکه تفسیری یا مفتاحی داشته باشم که مرا معاونت نماید ولی
یک جلد قاموس لاتینی و یونانی داشتم و چند دقیقه قبل از آنکه مردم برای نهار
بیایند من از لغت یونانی و لاتینی دست کشیده و بزبان ایطالی عطف نظر میکردم
بعد از نهار اندکی راه میرفتم و باز مراجعت کرده باشعار یونانی میپرداختم و مصمم
بودم بدون مدرس و معلم بیاموزم و بهترین دقایق عمرم آنوقت بود که پانزده
سطر اولرا آموختم از شدت وجد و فرح با نهایت نخوت و تکبر بتفرج رفتم
هنگام شام تا وقت خواب بخواندن زبان اسپانی مواظبت داشتم و سه ماه این ترتیب را
معمول داشتم و در انتهاء این مدت کتاب اشعار یونانی را تمام کرده و در لغات فرانسه
و ایطالی و المان و اسپانی ترقیات معتنابه نمودم



همینکه باز زمستان در رسید مجدّداً قبای چرمی پوشیده و پشت سندان ایستاده
مصمّم گردید که مجاهدات خود را مضاعف نماید و اوقات گذشته را جبران کند
شهرت فضل و کمالش باطراف شایع شد و او را تکلیف کردند که عهدهٔ معلّم اوّلی را
در یکی از شهرهای آن حوالی قبول نماید تا یک سال بدان کار اشتغال داشت و با
کمال جدّ و جهد بتحصیلات خود و شاگردانش مواظبت مینمود ولی چون از کثرت
سکون اختلالی بصحّتش رسید مجبور شد که از آن شغل دست بکشد
پس از چندی مصمّم گردید که بعضی از لغات شرقیه را بیاموزد ولی عمدهٔ اشکالش
همین بود که کتبی که برای مطالعه لازم بود بدست بیاورد امّا چون استماع نمود که
در وُرسستر کتابخانه موجود است عازم گشت که بدانجا برود و کاری تحصیل نموده فرصتی بدست
بیاورد که کتب مزبوره را مطالعه کند امّا وقتیکه بدانجا رسید با کمال تأسّف و تأثّر ملتفت
گردید که کتابخانهٔ مزبوره در ساعاتی مفتوح است که خودش عقب کوره باید بکار مشغول
باشد با وجود این اشکال بدون مساعدت و معاونت کسی بمطالعهٔ لغت عبری اشتغال
نمود مخصوصاً زمستان خیلی زود بر میخواست و وقتی که خانم آن منزل بمساعدت چراغ ناشتا را
تهیه مینمود مشار الیه انجیل و قاموس عبری خود را در دست گرفته پهلوی او میایستاد
و همهٔ غذای خود را بدین طریق صرف میکرد ولی این مطالعهٔ مستدامی بصحّت وی خلل
رسانید علاج آن کسالت را بدین طور میکرد که دو سه ساعت بیشتر در کوره کار
میکرد و اندکی مطالعهٔ خود را تخفیف میداد بعد از آن بلغت ترکی و فارسی و حبشی
آشنا گردید چندین نفر او را دعوت کردند که در بلاد عمدهٔ امریکا نطق دهد و
مستمرّی کافی برای او تعیین نمایند که او را از لزوم زحمت و تعب باز دارد ولی
مشار الیه امتناع کرده و پشت کوره بکار خود مداومت نمود عقیدهٔ او بر این است
که مقتضیات احوال کارگران خیلی به تحصیل علوم موافق میباشد و بعد از آنکه کارهای
یومیّه با تمام میرسد تشویشی در خاطر نیست که مانع از تحصیل شود

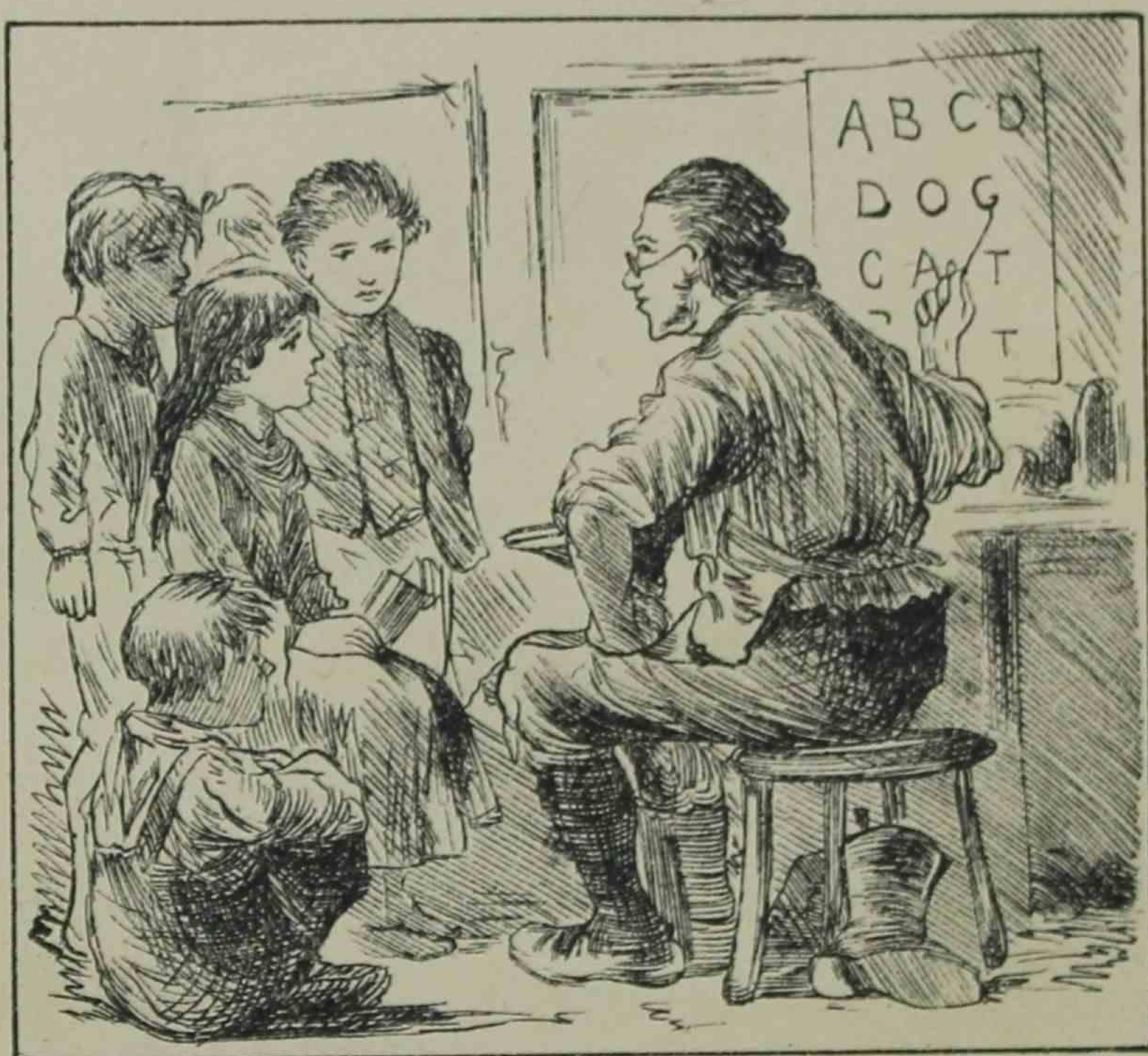
معلوم نیست مقصود اصلی او از تحصیل این همه لغات چه بود مولی این کار خیلی بجهان عالم
تعلیم و خوشی عمومی کلیه اقوام دنیا خدمت کرده و زحمات مشار الیه فواید وافره بر نوع انسانی
رسانیده است ترتیبی که بر تیب در مطالعه لغات معمول میداشت این بود که یک
لغت اصلی را که برخی السنه دیگر از آن منشعب شده اند میخواند و این مطلب خیلی او را در
تحصیل لغات منشعبه تسهیل میداد مثلا لغت عبری را با کمال توجه خوانده و باسانی
بسایر لغات که از آن منشعب شده بود مانند زبان شامی و عربی پرداخت
بالاخره در دوره سیسته شغل نطاقی را پیشه کرفت و روزنامه کریسچن سینتنل را نوشت
و در طی صفحاتش مرام و مراد عوت نمود که مشکلات بین المللی را بطوریکه معروف بصلح
و سلم تصفیه نمایند برای اشاعه این اصول به فرنکستان و ممالک متحده امریکا
مسافرت نمود و در چندین کنکره صلح حضور بهم رسانید چندین سال در
انکلستان اقامت کرده و از سنه ۱۸۶۵ تا ۱۸۷۰ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۷ هجری در منکام سمت
قونسل امریکا داشت و چندین کتابهم نوشت در ماه مارچ ۱۸۷۹ مطابق ربیع الاول
۱۲۹۶ هجری بسن شصت و هفت سالکی در موطن خود این جهان فانی را وداع کفت
بدین طریق یک نفر آهنکر از حسن جد و جهد و کثرت ثبات قدم بطوری قوای روحانی
خود را ترقی داد که بنظام عالم فواید عظیمه رسانید و در هر جا که لغت انکلیسی شایع است
اسم خود را مشهور و معروف نمود حالت مشار الیه خیلی مایه عبرت و مخصوصا
برای محصلین و طلاب تازیانه غیرت میباشد



جان پوندز[1] پینه دوز
مؤسس مدارس مجانی در انگلستان

جان پوندز در پرتسموث[2] یکی از بنادر انگلستان در سنه ۱۷۶۶ میلادی مطابق ۱۱۸۰ هجری متولد
گردید از فواید تعلیم و تربیت و تدریس دانش و معرفت چندان مستفیض نشده و بطوریکه
باید و شاید موفق بتحصیل نگشت پدرش بکیفر قلاف نجار کشتی ساز بود و وقتیکه
پسر بسن دوازده سالگی رسید او را از مدرسه بیرون آورده و بشغل پدر وادار ساختند
یک دو سال بعد از آنکه در حوضه کشتی سازی بود داهیه دهیا و حادثه عظمی بر مشار الیه
وارد آمد یعنی از محل مرتفعی در حوضه کشتی سازی افتاده و بقول خودش او را در حالتی
بخانه بردند که مشتی استخوان شکسته بود بهرصورت جوان مشار الیه مادام العمر
اعرج یعنی شل شده و بطوری موحش اعضایش دیگرگون و بد شکل گردید وقتیکه
شصت و هفت ساله بود میگفت آنوقت من جوان سرخوش هوا پرست شوخ مزاجی بودم
که در هر شوخی و مزاحی داخل شده و بهر گستاخی میپرداختم و محتمل است که مثل سایرین لاابالی
و بوالهوس بار میآمدم ولی این استخوانهای شکسته فی الحقیقه مرا ساکت ساخته و بسر منزل
عقل آورد و از فضل الهی تاکنون خوش گذرانیده ام و مکروهی نداشته ام چون اکنون پوندز
جوان از حیز انتفاع افتاده و برای کار نجاری قابل نبود لهذا بمجرد اینکه دوباره توانست حرکت
کند و برا شاگرد کفاشی ساختند و بقیه عمر خودش تماما از این ممر کسب معاش میکرد
در اوقاتیکه جنگ و حرب در کار بود گاهی در عرض یکهفته تقریبا شش تومان از آن
کار مداخل داشت ولی بعد از آنکه صلح و سلم دست میداد مشار الیه قناعت بدین
داشت که از پینه دوزی تحصیل قوتی نماید و به ترمیم کفشهای کهنه امرار وقت نماید
در سنه ۱۸۰۳ مطابق ۱۲۱۸ اگر پوندز بسن سی و هفت سالگی بود خانه پدری او را خراب کردند

1 John Pounds 2 Portsmouth



John Pounds.

«جان پوندز و اطفالیکه نزد او تربیت می یافتند»





که بجایش منزلی بزرگتر بنا گذارند و مشار الیه بر کلبهٔ محقری که در انتهای کوچه واقع
بود انتقال کرد و تا مدت ۲۰ سال در انجا توقف نمود در همانجا نخستین مدرسه
مجانیرا دائر کرد و سالهای سال صدها فقیر بچهای کوچك از استانهٔ ان کلبه عبور کرده
و باشوقی تمام و ذوقی مالا کلام بحضور پینه دوز اعرج میشتافتند و از حسن
تربیت و یمن مراقبت وی استفاده میکردند پوند از ابتداء احوالش نوعخواه
و انسان دوست بود و همچو عادت داشت که گاهی وجهی بیندوخت و همینکه
مداخلش رو بفزونی گذارده و اجرتش شنبتان بالا میکشت تمام انرا مصروف داشته
بعد از انکه احتیاجات جزئیهٔ خود را رفع مینمود بقیه را در اعانت فقرا و تغذیه
گرسنگان خرج میکرد همواره در معاونت نوع خود حاضر بود و هر کاری برای هر کس
مینمود جمیع همسایگانش در انجاح امور خود شان باو رجوع میکردند و پوند نیز هم
بانهایت خوشحالی بقضای حوائجشان میپرداخت و از تصدی زحمت و تضییع هیچ
پروا و اعتنا نداشت پوند برادرزادهٔ داشت که از بد و طفولیت اعرج بود یعنی پاهایش
داخل ساق پا فرو رفته و بر یکدیگر مسلط بودند و پوند از نظر و احساسات نوع
خواهانه متقبل شد که او را در تحت تربیت خود گیرد و متکفل احوالش شود
و چون اولین چیزیکه باید برای ان طفل اعرج تهیه شود همانا هم بازی و مصاحب
بود از اینرو مستر پوند یکی از رفقاء خود را که در ان نزدیکی ساکن بود دعوت
نمود که اطفالش را برای مصاحبت انطفل بفرستد و پوند نیز هم متعهد شد
که حتی المقدور قدری انها را تعلیم دهد و قتیکه اطفال مزبور در انجا اجتماع
میکردند پوند نیز قسمتی از اوقات خود را وقف ایشان کرده با انها ملاعبه و
بازی مینمود و اسباب لعب را جهت انها ساخته در ضمن هم کاری میکرد
که چیزی بیاموزند دکانی که مشار الیه در ان اقامت و بشغل خود
اشتغال مینمود تقریبا ۱۵ قدم طول و شش قدم عرض داشت و ارتفاعش



انقدر نبود که ادم بلندی دران بایستد همین موضع هم مدرسهٔ او بود چندان چیز درستی
که اطفال بتوانند بران بنشینند موجود نبود و فقط بعضی صندلیهای کهنهٔ شکسته و یک
دو نیمکت و پله های فوقانی انکلیسه برای نشستن ان اطفال بکار میرفت در سنوات
اولیه هیچ کتابی نداشت و سوای بعضی صفحات متفرقه و قطعات جراید و اعلانات
شایعه و انجیل خودش چندان چیزی که بتواند ازان تدریس نماید بدستش نمیامد
و برای نوشتن چیزی غیر از بعضی الواح شکسته نداشت باینهمه تجلد کفایت نبود
پوندز کفشهای بلند برای برادرزادهٔ اعرج خود ساخته و رفته رفته قدری
پایش را راست کرد و اعرج هم همواره بشکرانهٔ ان احسانها میپرداخت و همینکه قدری پینه
امینت نزد یکی از کفاشان شاگرد شد و در فن کفاشی رواج یافت و لکافی السابق نیز د عموی خود
دوزی از عموی خود اموخت توقف کرده و قدری و برادر زمان کهولت یاد او سوابق محبت
دستگیری و اعانت مینمود   جان پوندز تامدت چندین سال در معبد یکه
نزدیک منزلش بود بنماز جماعت میرفت ولی وقت حضورش فقط منحصر بعصر بود چراکه
در بامداد بایستی غذای برادرزاده اش را طبخ نماید و در وقت شام بدون تخلف
حضور بهم رسانید غالبا چندین نفر از طلاب عزیزش بکردش مجتمع میشدند
وقتیکه پوندز بسن شصت و شش سالگی رسیده بود مستر هاکز نامی[۱] بسمت ریاست
معبد معین گردید و بدون تاخیر فرصتی دست اورده بدیدن پوندز رفت
مشارالیه مشهودات خود را بدین طور شرح داده است   من در نزدیکی دکان
ایستاده واز میان دریچه که باز بود پیرمرد را مشاهده کردم که بر پینه دوزی
مشغول بود بچه بلند قامتی پهلوی او ایستاده و بقرائت اشتغال داشت و در ضمن
پیرمرد کفش کهنهٔ خود را میزد   بشرهٔ وی خیلی خشن بود و مشهود میشد که چندان
اعتنائی بجود ندارد   کلاه بالیاده در بر نداشت و یقهٔ پیرهنش باز بود بطوریکه
گردن و سینه اش نمایان میشد و استینهای خود را بازو برکردانیده بود

Mr: Hawkes. ۱

سرش بزرک و مردانه بود و ابروی درهم کشیدهٔ او بر حزم و خیال دلالت داشت و حسیات
عالیهٔ و برا ظاهر میساخت یک عینک بزرکی زیر ابروی پهن و بزرک او بود و دستهایش
قوی و نیرومند بود پوندز خواست که بعضی از نمونه اعمال خود را بوارد محترم نشان
بدهد و لهذا پسر زکی کوچکی تختهٔ لوحرا که مسئلهٔ مفصل تقسیم بران نوشته بود اورد
و نشان داد لوح مزبور پاکیزه و نظیف و مسئلهٔ مزبوره درست و صحیح بود بر لوح
دیکر مسئلهٔ تناسب مرکب را بصحت نوشته بودند و بعد از ان پوندز دختر کوچکی
لیزی نام را که صورتی بشاش و خرم داشت و لباس نظیفی پوشیده بود طلبید که بخواند
و در ضمن که مشار الیها میامد که بیرهم با او امد و مشار الیه بموی الیها امر نمود که
باب ششم از انجیل متی را بخواند و او نیز بلحنی خوش از ان اسرائید و تمام اطفال ساکت و خاموش
ماندم باستماع می پرداختند وقتی که دختره از خواندن فارغ شد پوندز باو گفت خیلی خوب
این کافیست حالا برو و با کوبیرات و مرغهای کوچکی که در انکوشه هستند بازی کن
بعد از ان دختر جبنار کوچکیرا که در زاویه نشسته بود طلبیده و از او پرسید که چه در
دست داری مشار الیه جواب داد کل نرکس دارم و پوندز از او درخواست که اسم انرا
هجی نماید و همینکه از عهدهٔ این کار بر امد از او پرسید که نرکس را کی ساخته است
دختره اظهار کرد که خداوند انرا ساخته است بعد از ان او را نیز مرخص کرد و پسر
طلبیده و از حالات زنبور عسل از او پرسید سپس [illegible]
کوچکی را که سنش متجاوز از سه چهار سال نمیبود طلبیده و مسائل ذهنی حساب را از ایشان
امتحان فرمود عادت پوندز چنین بود که هر سالی یکمرتبه اطفال را بصحرا میبرد و
یکدو ساعت قبل از طلوع بر خواسته اشیاء لازمه را مهیا میدید و یکساعت
بعد از طلوع حرکت میکرد و تمام انهائی که عزم حرکت داشتند بایستی علی الطلوع نزد
وی حاضر شده لقمة الصباح تناول کنند و از شب قبل ماکولات را در کوزهای متعدد
می بست و بشاکردان قدغن میکرد که تا وقتیکه از شهر خارج نشده اند نباید صدا

Lizzy



و غوغائی کنند ولی همینکه بصحرا میرسیدند آزاد بودند که بهر سمت بخواهند حرکت کرده و از شعف و خرمی
صدای خود را بلند کنند برخی از ایشان در اطراف مزارع حرکت کرده و گلهای گوناگون میچیدند و برخی
دیگر خاموش ایستاده باستماع نغمات دلاویز پرندگان مبادرت میکردند پوندز همواره
بمشاهدهٔ مناظر روح افزای طبیعی مسرور و خوشوقت بود و بعضی اوقات بر قلهٔ تپهٔ نزدیک
پورتسموث ایستاده با شعف و سرور باطراف و جوانب خود مینگریست و مکرراً میگفت
سبحان الله عجب دنیای قشنگی است همینکه تا مدت سه ساعت در صحرا میگذرانیدند
آنوقت پوندز بیکی از اطفال امر میکرد که گونی کماچ خشک را بیاورد و یکقطعه کماچ بهر یک
از اطفال میداد و وقتیکه از قریه میگذشتند پوندز نزد یکی از زنهای آنجا رفته خواهش
میکرد که چون اطفال قدری تشنه هستند آنها را بگذارد که از جدول آب او سیراب شوند
و مشار الیها با کمال میل و رغبت آنها را پذیرائی کرده یک دسته بزرگی کاسه و طشت میاورد
و پوندز خودش آب از جدول آهسته کشیده تمام اطفال را سیراب مینمود و خودش بعد از آنها میآشامید
و سپس ظروف را نزد زن برده از وی اظهار امتنان مینمود و وقتیکه بر تپه میرسیدند در سایه
بعضی درختان نهار صرف میکردند و بعد از استراحت در موضوع گلها و مگسهای عسل و حکایات
مختلفه سخن میراندند و در هنگام مراجعت نیز باز در قریهٔ مزبوره سیراب میشدند در دکان
این پینه دوز انسان دوست در پرتسموث همیشه چاهی و کره و نان برای آنهائیکه مایل بودند
تناول کنند موجود بود و پوندز نه فقط اینگونه مراقبت و رعایت را در حق طلاب و شاگردانش
معمول میداشت بلکه در بارهٔ کلیهٔ فقرا و مساکین و مرضا هم مبذول میفرمود و مخارج آنها را
از مداخل جزئیهٔ خود میپرداخت هر وقت که کسی پول برای خودش میداد آنرا رد میکرد ولی
وقتیکه میدید اطفال دوچار احتیاج و فقر و فاقه هستند از قبول میکرد و بآنها میداد و
غالب اینگونه اعانه ها از فقرا و ادانی میرسید مثلاً بعضی اوقات جوانی که بشکل ملاحی یا سرباز
بود بدکان آمده معلم خود را متذکر میشد که چگونه در سنوات ماضیه او را در حالیکه پا
برهنه و سرگشته بود در شهر پیدا کرده بدکان خود آورده و از فیض تربیت مستفیض نموده غالب

اینگونه وادرین اصرار میکردند که برای پیشرفت امور خیر جزئی اعانه بدهند
پینه دوز سالخورده قانع نبود که اطفال خودشان نزد او بیایند بلکه همواره ساعی بود که
باطراف گردش کرده سرگشتگان وادی ضلالت را هدایت فرماید وحتی براماکن پست و محقر
حرکت و در جستجوی اطفال سرگشته و بی والی بذل جهد وجد مینمود ودأب وی این بود که
همواره چند سیب مینو پخته در جیب خود میبرد وهمینکه یکی از اطفال بیچاره و بیراه را میدید
یکی از انهارا باو داده و برا ترغیب میکرد که بدکانش بیاید وبمجرد یکه طفلی بدانجا آمده
اوضاع انرا مشاهده میکرد دیگر مکرر آمده وکمتر مفارقت میکرد خاتمه حیوة اینمرد نیکو
کار نیکنهاد در رسید در عید میلاد مسیح ۱۸۳۹ مطابق ۷ شوال ۱۲۵۴ هجری بحالت منادی اول
بود ودر کمال سرگرمی وشدت به نشر خیرات واشاعه مبرات پرداخته وچون هوا خیلی سرد
بود خودش از وقت برای محتاجین وفقرا میبرد و باسر و دست برهنه بدین طرف وانطرف
شتافته در مدرسه خود هم درس میداد همیشه در روز عید میلاد شیرینی و شربت
میداد ودر انسال اخیر پوندز در کمال مسرت وخوشوقتی بود یعنی بعضی اطفال را که گمان
نمیرفت در منزلشان شیرینی و تنقلات بالحتی نهار موجود باشد دعوت نموده بود که با او
صرف نهار کنند و بعد از اتمام غذا آتش بخاری را زیاد کرده بعضی بسته ها و بطرهای شکر
محتوی بر هدایا مختصر جزئی بود بیرون آورده و باطفال داد پس از ان همسایگانش بملاقات
و تبریک او آمده و عصر را در نهایت مسرت گذرانیدند در آنروز مشار الیه ببرادرزاده
خود گفت من در نهایت مسرت و شعف هستم و در این دنیا آرزوئی ندارم که بدان نرسیده
باشم و حالا اگر مشیت کردگار براین قرار بگیرد که مرا قبل از اینکه بر دیگران بار شوم از این دنیا
بجهان دیگر ببرد خوشبخت زیراکه میل ندارم بیش از این در این جهان زیست کرده و برگردن
دیگران بار شوم و مایلم که در دم مانند مرغی که در قفس میافتد و میمیرد پرواز کند
آرزوی اخروی حاصل کردید یعنی روز نوروز انکلیسی در رسید وهنوز جان پوندز
در کمال قوت وچالاکی بود و مدرسه او کماکان نهایت ترویج داشت و دو ساعت قبل

از ظهر مشار الیه تعیّنه برخواست و با اطفال سفارش نمود که در مدّت غیابش مشغول و آرام
باشند و طفلی را که زخمی در پایش بود با خود برداشته که نزد حکیمی که منزلش چندان مسافتی نداشت
برود ضمناً بطفل مزبور امر کرد لوح خود را بیاورد تا حکیم مشار الیه درجهٔ ترقیات او را در حساب
ملتفت شود همینکه بخانه طبیب رسیدند و معلّم و شاگرد در اطاق محکمهٔ او ایستاده بودند
صدائی شنیده شد و بعضی از اهالی آنخانواده بدانجا شتافته پیرمرد را بحالتی سخت
روی زمین یافتند و ویرا بلند کرده روی کرسی نهادند ولی افاقه یافت و طبیب دیگر
که در آنوقت از آنجا میگذشت داخل شده دریافت نمود که کار از چه قرار است در ظرف
ده دقیقه جان پوندر در گذشت در آن اثنا طفلیکه با او آمده بود در کمال دهشت بود
بمدرسه شتافته و آن خبر وحشت اثر را ابلاغ کرده بسائرین گفت که معلّم عزیز شانرا
غشوه حاصل گردیده و در حال احتضار بمدرسه میآورند انقلاب و اضطراب در
تمام آن مکان حادث گردیده و وقتیکه اطفال در کمال رقّت بفریاد و فغان مشغول
بودند و همه یکرا صدا میکردند نعش پوندر را بدانجا آوردند اطفال بیچاره از دیدن
نعش معلّمشان که چند دقیقه قبل از آن سالماً حرکت کرده بود متوحّش و مدهوش شده
نمیتوانستند مشاهدهٔ نعش ویرا تحمّل کنند و صدا را بشیون بلند و از اینجا حرکت میکردند
احتراماتی که بعد از وفات پوندر در حقّ وی بجا آوردند بیش از آن بود که در مدّت حیاتش
معمول میگشت و برنا و پیر بمشایعت جنازه اش شتافته و اطفال و والدین آنها و همسایگانش
همگی بدور قبر وی گرد آمده و اگرچه باد بسیار سردی میوزید و سطح زمین از یخ منجمد
پوشیده شده بود معهذا هیچکس از دوستانش غایب نبود یک لوحهٔ از سنگ مرمر را
در مسجدی که در آنجا عبادت میکرد بیادگار وی رکز و عبارت ذیل بر آن منقوش کردند
دوستان و احبّاء این لوحه را بیادگار توقیر و احترام خودشان نسبت بجان پوندر نصب کردند
و آنمرحوم مبرور در حالیکه از ممرّ پینه دوزی تحصیل معاشی مینمود صدها اطفال
بیچاره را مجاناً تربیت داده و بعضی از آنها را لباس میداد بتاریخ اوّل جنوری سنه ۱۸۳۹ بغتتاً

جهان فانیرا وداع گفت و عمرش ۸۲ سال بود پوند با وجودیکه از شرافت نسب بهره نداشت
اما از شرافت طبع خیلی بهره مند بود و گاهی بخود پسندی و خودستائی مبادرت مینمود یکوقتی
نقاش جوانی از اهالی پرتسموث تصویر او را در حالیکه میان کودکان و پرندگان و کفشهای کهنه اش
نشسته بود کشید و همینکه آنرا به پوند نشان دادند مدتی به خاموشی در آن نظر میکرد ناگهان
چهره اش منبسط شده و با مسرتی بین گفت اینک گربه من آنجا نشسته است تمام آنچه در باب
تصویر بیان کردم همین بود بعد از آنکه پیرمرد محترم بغتتاً وفات کرده و آوازه اش در پرتسموث
پیچیده بود تصویر مزبور را چاپ کردند و خیلی از آن بفروش رسید و همین تصویر دلپذیر اسباب
تهییج دکتر گطری اولین مروج مدارس مجانی شد چنانکه از نطقی که در اداء تبریک داده مستفاد
میشود میگوید اولاً بواسطه تصویر مبود که من راغب شدم در امور مدارس
مجانی علاقه حاصل نمایم تصویر مزبور را طاق پینه دوزی را نشان میداد که خودش در آنجا
نشسته عینکی روی دماغش و کفش کهنه میان پاهایش بود و پیشانی چین و دهان محکم وی
از تصمیم عزمش خبر میداد و از زیر ابروهای انبوهش آثار محبت و تلطف بر عده پسران و دختران
فقیر که درسهای خود را در دست داشته و اطراف پینه دوز ایستاده بودند معطوف بود
آنوقت دل غیرت من بحرکت آمد و در کتیبه که زیر آن تصویر نوشته بودند خواندم که چگونه
این شخص که موسوم جان پوند و پینه دوزی ساکن پرتسموث بوده بر حالت آنهمه اطفال
بینوائیکه در کوچه و معابر بدون والی و پرستار مانده و گرفتار فقر و گمراهی بودند رحم
آورده و مانند راعی مهربان این گوسفندان بیچاره را جمع آوری کرده و طریقه نیکوئی آئین
دین و دنیا را بدیشان آموخته است و در حالیکه از عرق جبین و کد یمین تحصیل قوت میکرده
نفر تا پانصد نفر از این نوع اطفال را معاونت و از جاده ضلالت مستخلص ساخته است
آنوقت من از کار خود خجل و از افعال خویش منفعل شدم و از قلت کاری که کرده بودم نفس
خود را ملامت کردم و بخود گفتم همانا این مرد زینت عالم انسانیت است و مستحق میباشد

Dr: Guthrie ۱



که بلندترین مجسمه که در بریطانیا دکز کرده اند بافتخار وی موسوم کنند ——.

دکتر کطری خودش بی اندازه مایه ترویج مجانی شد و حالا صدها از اینگونه مدارس در
اطراف واکناف دنیا موجود است مشارالیه در خصوص پوند ذ چنین گفته

دو هزاران مردم دارای وقت و پول و اقتدار هستند ولی مشارالیه هیچیک نداشت
واگرچه اکنون در سراچه گور خفته و آرمیده ولی باز هم ناطق و گویا میباشد و میتوانم
بگویم چنین میسراید   اگر من بی نام و نشان که از ثروت و دولت محروم بودم و بکد
یمین و عرق جبین تحصیل قوت لایموتی کرده توانستم مصدر اینهمه اعمال خیر بشوم
و بفضل الهی تا اندرجه کار کردم البته شماها بیش از من میتوانید پیش بروید و کار کنید



سعدیا مرد نکونام نمیرد ہرگز ✤ مردہ آنست کہ نامش بنکوئی نبرند



Sir Syyad Ahmad Khan.

(جناب سر سید احمد خان طاب ثراہ)

قاید سیاسی مشہور ـ مصنف بارع ـ فاضل نحریر ـ معارف خواہ حقیقی ـ و اصلاح پروردہ داعی

سر سید احمد خان

اولین قاید سیاسی و نوع خواه هندوستان

فاضل شهیر و دانشمند نحریر - اولین قاید سیاسی هندوستان - مایهٔ افتخار مسلمانان - جناب سر[1] سید احمد خان بی شبهه اعظم سیاسیون مسلمان در قرن نوزدهم میلادی بود - این وجود محترم متجاوز از پنجاه سال زمام مهام سیاسی مسلمانان هندوستان را بکف کفایت و ید درایت خود گرفته گاهی بسمت معلم و مربی انها را حاضر و زمانی دیگر مباشر ارتقای آنان بود و قوای عقلانی فوق العاده خود را در حصول ترقی آنان مصروف میفرمود کثرت ذکاء و دهاء و فرط بلاغت و فصاحت قوت فکر و رأی و حدت ذهن وی با صفات حمیده و ملکات عالیه اش که خصایص نطاق و مصلح و مصنف و فیلسوف و قاید سیاسی دوران یگانه وجود مفخم جمع ساخته بود ندرتاً در موارد اشخاص دیگر مشهود میشد سید احمد بتاریخ ۱۷ ماه اپریل ۱۸۱۷ میلادی مطابق ۱۲۳۲ در دارالسلطنه دهلی متولد گردید و شرف سیادت را از طرف پدر و مادر هر دو دارا بود و از طرف پدر نسبتاً و تا در جد بیست و ششم بحضرت خامس آل عبا ابی عبدالله الحسین علیه السلام میرسید و چون خانواده های شرف و سیادت از مظالم و تعدیات بنی امیه بتنگ آمده و باطراف پراکنده شده بودند اسلاف این سید عالی مقدار نیز بایران مهاجرت و اولاً در افغان اقامت و سپس در همدان و هرات سکونت کردند در عهد سلطنت شاهجهان امپراطور مغول اعضاء این خانواده بهندوستان آمده و از طرف آن شاهنشاه والاجاه بجلایل امور منصوب و مأمور گردیدند و سید مهدی که جد او بود بلقب جلیل نواب جوادالدوله مفتخر و مباهی آمد میر تقی پدر سید دارای خیالات عالیه بود و از امور دولتی کناره جسته و حتی از تقبل مناصبی که باو تکلیف کردند امتناع نمود مادر سید احمد مسمات عزیز النساء بیگم صبیهٔ یکی از وزرای عظام بود که باتفاق آراء عموم بر تمام فضلا و دانشمندان

---

[1] سر Sir لقب انگلیسی و بمعنای آقا یا جناب اجل است که باشخاص بزرگ اعطا میشود

عصر خود برتری و تفوق داشت و مشار الیها در تربیت سید خیلی بذل مراقبت و مواظبت فرمود و در سایهٔ حضانت او سید دارای تربیتی کامل حاصل شد وقتیکه سید هنوز در اوایل شباب بود پدرش از این جهان فانی بدار باقی انتقال یافته و تربیت اولاد و نگاهداری ایشان بر عهدهٔ انجدّه وارد آمد در ان زمان انقراض سیاسی و مذهبی که بعالم اسلامی دوچار شده بود با مفاسد اخلاقی و اجتماعی توام شده خرافات و جهالت بر قلوب مسلمین طاری و هرگونه بیخردی و حماقت میان انها ساری گشت و اثار باقیهٔ تمدن بکمال سرعت روی بخرابی نهاد در دهلی و لکنهو مدرسهٔ که بتوان از ان استفاضه نمود موجود نبود ولی از حسن اتفاق مادر سید یکی از ان خواتین عالمهٔ شرق بود که با وجودیکه بطرز اروپائی تعلیم نیافته اما عارف بچندین لغت بوده و از شعر نیز خبرتی تام داشت و شگفت انکه معزی الیها از بعضی خرافات جاریه سالم مانده بود و در حجر تربیتش جناب سید ترقی کرده از موهومات مضرّه که موجب افنای هیئت جامعه شده بود عاری و بری گردید

سید احمد در لغت عربی و فارسی و علم الهی و فقه و تاریخ یکی از اولین افاضل عصر خود بود و در سن هیجده سالگی تحصیلات خود را متروک داشته و در ادارهٔ کمپانی هند شرقی داخل شد و در بهترین محافل دهلی دارای مقامی عالی بود و غالباً بمصاحبت شعرای بزرگ ان عصر یعنی صهبا و غالب و ازرده میگذرانید بعد از چندی بنیابت منشی اول حکمران اگره معین شد و پس از ان امتحانی که برای قضاوت در امور جزئیه لازم بود داده و بدان رتبه که در انجا منصف مینامند نایل گشت و از سنه ۱۸۴۶ تا ۱۸۵۴ مطابق ۱۲۶۲ — ۱۲۷۱ هجری بسمت مفتی دهلی معین شد و در انجا کتاب مشهور خود را موسوم به اثار صنادید در باب اثار عتیقه و حفریات و بقایای قدیمهٔ انجا نوشت و این کتاب بهترین مجلدیست که در این موضوع مرقوم شده و دانشمند اروپا قدر و قیمت انرا دانسته و در وقتیکه تاریخ دهلی را مینوشتند غالباً از مندرجاتش استفاده میکردند نسخهٔ از اثر ابتکاری مالیهٔ دهلی به انجمن اسیائی همایونی تقدیم کرده و ساعی شد که انرا بانگلیسی ترجمه نماید ولی از عهدهٔ تکمیلش بر نیامد

اما مستشرق[1] فرانسوی مشهور مسیو گارسن دتاسی[2] ترجمهٔ فرانسوی آنرا در سنه ۱۸۶۱ اشاعه داد و این ترجمه توجه انجمن مزبور را بطرف مؤلف معطوف داشت و محض اینکه از خدمات تاریخی اظهار امتنان کنند او را عضو افتخاری آن انجمن ساختند – در سنه ۱۸۵۵ مطابق ۱۲۷۱ هجری وی را بقضاوت بجنور تعیین کردند و در انجا فرصتی بدست آورده کتاب آئین اکبری را تصحیح کرد و در آن شغل خیلی توجه بکار برد در سنه ۱۸۵۷ مطابق ۱۲۷۴ هجری که در بجنور بود بلوای عام هند رخ نمود و در آن واقعه نیز کمال فطانت و درایت از او مشهود گردید نفوس بسیاری از رجال و نسوان انگلیس را رهائی داده و بعد از آن که انگلیسان در مجازات بلوائیان اقدام کردند بعضی خانواده هائی که بتهمت بغاوت میخواستند برباد دهند از وساطت سید احمد خان بسلامت ماندند بالآخره حکمران بجنور سفارش کرد که ملکی که مدخول سالیانه اش یک لک و نیم روپیه و سابقا متعلق به یک از امرای باغی بود بعنوان پاداش خدماتش به سید بدهند ولی جناب مشار الیه از قبولیت آن امتناع کرد و وجدانش راضی نشد که چیزی را که خون بهای هم وطنانش بود قبول کند در همان وقت از مفاسدی که باحوال مسلمین شده بود بی اندازه متنفر و منضجر گردید و از شدت نفرت و آزردگی مصمم شد بمصر مهاجرت کند ولی حب نوع و وطن او را از چنین اقدامی باز داشت و بر ذمهٔ مردانگی خود نه پسندید که هم وطنان خود را در این ورطهٔ سخت ترک کرده و در مملکت اجنبی براحت و عشرت بگذراند بنابراین اصلاح احوال ایشانرا مصمم و جازم گشت و در سنه ۱۸۵۸ مطابق ۱۲۷۴ هجری رسالهٔ مشهورهٔ خود را موسوم به اسباب و علل بلوای عام نوشته و در سنه ۱۸۶۳ مطابق ۱۲۸۰ هجری گرچه تا چند درجه طوفان بلوا خاموش و آثار حقد و کینهٔ آن تسکین یافته بود آنرا اشاعه داد و نائب الحکومهٔ اضلاع متحدهٔ هندوستان که باوی سمت مودت داشت آنرا بانگلیسی ترجمه کرد جناب سید عقاید خود را در باب اندازهٔ دهیا بنهایت پردلی اظهار نمود و اول

---

۱ مستشرق اروپائیانرا گویند که در امور شرق احاطه و خبرت تامه حاصل کرده و از اطوار و عوائد و رسوم شرق مطلع هستند

۲ Monsieur Garoon de Tassy



وجود محترمی بود که برای رفع شبهات و شکوک طرفین قلم فرسائی کرده هر سطری از این رساله
مغتنم و دارای اهمیتی بکمال است و در غالب موارد برای ترویج معارف و علوم غربی و صنایع
اروپائی سخنها سروده و به بیانات رایقه و کلمات نافعه لزوم اتحاد شرق و غرب را توضیح فرموده است
چون مشاهده نمود که خرافات و موهومات و کج خیالی و بیخبری تا چه اندازه میان مسلمانان
هندوستان رایج میباشد از این رو برای رفع این مذلتهای بزرگ تهیه دید و بمحاربه
عفاریت جهالت و شیاطین خرافت و ضلالت دامن همت را بر کمر استوار و عزم نمود
که چشم همکیشان خود را بمقتضیات عصر حاضر باز فرماید از طرف دیگر ملاحظه نمود
که مضراتی که از وجود ملانمایان آن زمان بهیئت جامعه مسلمانان رسیده بسی بی پایان
میباشد و انها را از اکتساب علوم و فنون جدیده و تدریس موضوعات نافعه باز داشته است
نظر باین جهات صدای رسای خود را در ترویج علم و ادب میان همکیشان بلند کرده
و از سنه ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۵ مطابق ۱۲۷۸–۱۲۹۲ هجری نهایت جد و جهد نمود که اذهان ایشان را
برای پذیرائی خیالات جدیده اماده بسازد و اهمیت مزبوره را باید دوره جهاد اصلاح
طلبی بنامیم – از سنه ۱۸۷۵ مطابق ۱۲۹۲ هجری تا زمان فوتش سنه ۱۸۹۸ بنشر معارف مبادرت
داشت در اوایل سنه ۱۸۷۵ مطابق ۱۲۹۲ هجری برتبه قضاوت عالیتری ارتقا یافت و اگرچه
وظایف این عهده خیلی سخت بود اما مع ذلک فرصت بدست اورده کارهائی نوعیکه مایه
امتنان همکیشان او بود متصدی گردید و از جمله آثاریکه در انوقت از خامه مبارکش جاری
شد کتاب تاریخ بلوا در امارت بجنور – و – تحقیق راجعه بعلل بلوا – و رساله راجعه به
انجیل و مقالات مربوطه باسلام و سوانح عمری حضرت ختمی مرتبت ص است – در سنه ۱۸۶۳
مطابق ۱۲۸۰ که در غازیپور مامور بود خیالش بدانجا رسید که انجمن ادبی و علمی تاسیس
فرماید و کتب مشهوره انگلیسی را بزبان اردو ترجمه کرده و مسلمانانیرا که از فرط حماقت
و جهالت از تعلیم علوم و لغات خارجه نفرت داشتند بتمره از خیالات فرنگیان اشنا
سازد و در حصول این مقصود کامیاب گردید انجمن دایر شده و مرکزش قصبه علیگره



مقرر شد چون اصل مقصودش همان پیشرفت معارف و ادب و بهبود هند و باز این بعضویت آن
محفل دعوت فرمود و عدهٔ کثیری از ایشان نیز در انجا داخل شده و دیوک اف ارجیل[1] که در ان
زمان وزیر هندوستان بود ریاست افتخاری ان انجمن را قبول و نایب الحکومه‌های پنجاب و بنگال هم
نیابت ریاست را پذیرفتند مهاراجهٔ پتیالا در تشیید این بنای مفید همت حکومت مبذول
فرموده و رفته رفته انجمن مزبور بی اندازه محبوب القلوب گردیده و چندین رسالهٔ نافعه در موضوع
تاریخ فلاحت ـ علم رجال و اقتصاد سیاسی اشاعه داد بعد از چند سال سر سید احمد از ۱۸۶۱
بعمارت قشنگی که در این اواخر اجزء دار العلوم علیگره ساخته اند انتقال داد تقریبا در
ملت مدرسهٔ انگلیسی را در مراد آباد دایر ساخت و بعد از ان اساس مزبور با مدارس دولتی انجا
توام گردید دو ماه بعد از انعقاد انجمن علمی مشار الیه سنگ شالودهٔ مدرسهٔ انگلیسی در
غازی پور نهاده و در انموقع نطقی پر مغز داده در طی سطری از ان بدینطور عنوان فرمود

اساسی که الیوم افتتاح می یابد خیلی اهمیت دارد ما امروز شالودهٔ بنائی میگذاریم
که انوار علم و تربیت را میان هموطنان اشاعه داده ظلمات جهالت و ابرهای خرافت و دنائت را
که در این مملکت بزرگ ما را فرا گرفته مرتفع و مندفع میسازد این اساس شریف نه تنها بحال
ما و معاصرین خود مان مفید و نافع بلکه باحوال اخلاف یعنی پسران ما و پسران انها نیز سودمند
خواهد بود چیزیکه بیشتر مرا باعث مسرت شده و باظهار تبریک و تهنیت وامیدارد این است
که انعقاد این دار العلم اصلا از خود تان ناشی شده بدون اینکه از خارج معاونت و مساعدتی شود
و بطوع و رغبت در تاسیس این بنای مقدس ابراز حمیت داده از اعانهٔ خود تان ابراز فرموده اید
بتاریخ ۱۰ ماه می ۱۸۶۶ مطابق ۲۴ ذیحجه ۱۲۸۲ هجری انجمن هند انگلیسی را تاسیس نمود که ذی
المقدمهٔ کنگرهٔ ملی هندوستان بود و مقصودش از تاسیس این اداره همین بود که اعضاء
ان انجمن را با وکلای مجلس شورای عمومی انگلیس مربوط و اشنا ساخته انها را از حقایق امور طرفین
مخبر و مسبوق سازد در طی نطق غرائی که در ان وقت داد در تاریخ سیاسی هندوستان دارای مقامی

---

[1] Duke of Argyle.

عالی و



عالی و مهم است در سنه ۱۸۶۳ مطابق ۱۲۸۰ هجری جناب نواب عبداللطیف خان او را بکلکته دعوت
و جناب سید در محضر مسلمانان بنگال نطقی مشبع و مفصل بزبان فارسی داده در فواید علم و فنون
انگلیسی داد معنی داد این مطلب خیلی مایهٔ شگفت و تحسین است که با وجودیکه او نوجوان بانمود
از تربیت انگلیسی بهره‌مند نبود معهذا از کثرت ذکاوت و فطانت فواید انرا بر اهالی هندوستان
بخوبی فهمید و حتی المقدور سعی داشت اینها را بدان طرف سوق دهد در سنه ۱۸۶۹ مطابق ۱۲۷۷ هجری
حکومت هندوستان پسر ثانی سید را یعنی جناب سید محمود را منتخب کردند که برای تحصیل
علوم بانگلستان برود و مخارجش از دولت داده شود و سر سید احمد خود هم مدتی مدید راغب
بود که بانگلستان مسافرت کرده از مشاهدات شخصیه بیشتر باطوار و رسوم و عادات و
اخلاق و ترتیب اساسهای دینیه و علمی و ادبی و سیاسی انگلستان مسبوق شود لهذا باتفاق جناب
سید محمود بانگلستان مسافرت و ترتیب معارف انجا را باکمال توجه و دقت ملاحظه و تصور
کرده عازم شد که انرا بشکلی مرغوب با تعدیلات لازمه در هندوستان ترویج دهد
شرایح مفصله در باب مسافرت خود برفقایش در هندوستان نوشته و هفده ماه
کامل در انگلستان توقف نمود و یکی از مقاصد عالیه و عزایم متعالیه که ویرا
بمسافرت انگلستان ترغیب نمود همین بود که میخواست مصالح و مطالب کافیه بدست
آورد جوابی شافی و وافی بمقالاتیکه سر ویلیام میور[1] یکی از مشاهیر محررین
انگلیس در احوال حضرت ختمی مرتبت نوشته و بخیال خود تنقیدی کرده بود بدست بیاورد
این سید والا تبار تا چندین ماه در اوراق مجلدات کتابخانهٔ شرقیهٔ متعلق بموزهٔ ملی
انگلیس تفتیش و تجسس کرده برای جواب خود اتخاذ مطالب فرمود و در سنه ۱۸۷۰ مطابق
۱۲۸۷ هجری مقالات شهیرهٔ وی در باب حالات حضرت رسالت پناهی اشاعه یافته
و بدلایل قاطعه و حجج و براهین ساطعه از تنقیدات سر ویلیام میور و سایرین مدافعه
نمود سید محمود انرا بزبان انگلیسی ترجمه کرد و در انگلستان خیلی از ان بفروش رسید

1 — Sir William Muir.

ومطبوعات انگلیس وکلیه مستشرقین اروپا انرا از نظر اعتبار دیده و مستحسن میداشتند
وحالا هم مقالات مزبوره را بهترین کتابها جهة این موضوع میدانند جناب
سر سید احمد در انگلستان خیلی مشغول بود و هر هفته یک روزه بمحافل و مجالس
حضور یافته با دانشمندان انگلیس شناسائی پیدا میکرد اراء متنوعه و نزاکت اطوار
و وقار شخصی او موجب جلب توجه شده خاطر دانایانرا بید و معطوف میداشت جناب
معظم له جمیع دارالفنونهای مهمه انگلیس و اسکاتلند را بازدید کرده با کمال غور و
دقت طرز و ترتیب تحصیلات را مشاهده میکرد و غالب اوقات در اطاق خود نشسته
از بابت تفوق عقلانی انگلیسها و تدنی هند بان تعمق و تفکر میفرمود وقتیکه در
انگلستان بود خاطر خود را مصمم نمود که دارالعلوم اسلامی مطابق ترتیبات دارالفنون
اکسفرد و کمبریج که بیشتر از دیگران مطبوع طبعش بود برقرار سازد در همانجا ترتیبات
اطاقهای اقامت شاگردان وغیره را نقشه کشیده و پسرش سید محمود در ترتیب تمام
نقشه هائیکه برای این اساس لازم بود خیلی و برا مساعدت فرمود سر سید احمد
حالا کاملا متقاعد شد که باید با انضمام لغات عربی و فارسی که در حقیقت مایه افتخار
هندوستانیان میبود فنون و علوم غربی تدریس شود و قبل از مراجعت خود سه ترتیب
عمده را پیشنهاد خاطر ساخت یعنی اولا غور نماید چه اقداماتی برای رفع تنفریکه مسلمانان
از تربیت اروپائی داشتند لازم میباشد ثانیا مسلمانانرا ترغیب نماید تعمق و تفکر
که بچه جهة و سببی از انوار تربیت محروم بمانند ثالثا برای تأسیس دار العلوم در
علیگده اعانه فراهم آورد در آن اوقات بملاقات ملکه ویکتوریا نایل شده و علیا
حضرت معظمه دو نسخه از کتب تألیف خودشانرا که بصحه همایونی موشح شده بود باو
اعطا فرمودند و نشان جلیل نجم الهند[۱] را بتوسط دیوک اف ارجیل بوی مرحمت
نمودند در اواخر سنه ۱۸۷۰ مطابق ۱۲۸۷ هجری بهندوستان معاودت و شروع

۱ - Star of India.

نمود



نمود که خیالات خود را بفعل آورد. در هنگام اقامتش در انگلستان دیده بود که در آنجا ها جراید کمال نفوذ دارند و علی الفور بتأسیس مجلهٔ ماهانه موسومه تهذیب الاخلاق مبادرت کرد. این مجله بزودی حس مسلمانان هندوستان را بحرکت در آورد و اینها را تازیانهٔ غیرت شده خدمت بزرگ بسعادت ایشان کرد. سر سید احمد خان بمعاونت برخی از دوستان از این نگاشت و غرض از انتشارش این بود که خیالات هندیان را از سلفیه و آنها را بحصول علم و معرفت که مایهٔ استرداد شان و شوکت سابقشان میشد ترغیب کند و مندرجاتش راجع بمباحث مذهبی و سیاسی و اجتماعی و علمی بود خود سر سید احمد خان و نواب محسن الملک و وقار الملک و مولوی چراغعلی با کمال آزادی در آن مواد سخن میراندند. آخر الامر این مجله بر خواطر جمعی کثیر نفوذ و تأثیر کرده و اگر چه فرقهٔ کهنه پرستان در صدد مخالفت بودند امّا این مسئله فقط بیشتر باعث ترویج مجله شده و هزاران کس از مسلمانان در زیر بیرق هدایت سر سید احمد اجتماع کردند و هندویان هم کمال اقبال بر مقالاتش پیدا کرده و در داشتن اکثر بر یکدیگر تقدم می جستند و در حقیقت نوری تازه در افق سعادت اسلامیان هندوستان طالع شده ایشان را هدایت مینمود که دلگرم مانده و در جادهٔ علم و هنر مشی کنند. بالاخره صدای رسای سید بوسایل انتشارات در تمام مملکت پیچید و نه فقط چشمهای خواب آلودهٔ کیشان غافلش را باز کرد بلکه آمال و ترقیات جدیده در خاطر اینها حادث ساخته و رخاوت مآبان را چالاک کرده در کالبد امّت مخمد روح تازه دمیده و حیات ثانوی نایلش گردانید. چون سید دریافت نمود که حالا وقت آن رسیده که ترتیبی برای تربیت مسلمانان از روی نقشهٔ انگلستان داده شود ازو هیئت علمیه تشکیل داده خود را ناظم آن ساخته و شروع کرد تدبیرات منظوره را بموقع اجرا برساند و در سنهٔ ۱۸۷۲ کمیتهٔ باسم کمیتهٔ اعانهٔ دار العلوم انگلیس و شرقی در بنارس منعقد کرد که شعبهٔ آنهم در علیگره برپا شد و تفاصیل و شرایحی که در باب تأسیس آن اساس مقتضی بود نشر داد. چیزیکه خیلی موجب حیرت و شگفت بود اینست که سر سید احمد خان خیلی اعتماد بنفس خود داشت و با نظری

ثاقب حتیاجات عامه را ملتفت شده بکمال شدت وحدت در رفع آن میکوشید و در
علیات خود چندان کار را بقضا و قدر واگذار نکرده وحتی از دولت نیز استعانت نمی جست
بلکه وجهه خاطر را چنین قرار داده بود که اکثر اصلاحاتی باید بمحل اجرا برسد آلات
اجرائش با دستی خود مردم باشند وهذا با نهایت شوق و ذوق بجمع آوری اعانه اقدام کرد
در کمتر از دو سال بحد کفایت وجوهاتی تحصیل نمود که بتأسیس آن اساس مقدس
اقدام کند در ۱۸۷۶ مطابق ۱۲۹۳ هجری سرسید احمد خان از خدمات دولتی کناره جسته
وشخصاً مراقب ترتیبات دارالعلوم گردید و مسکن خود را در علیگره معین کرد
سرجان استراچی[1] نایب الحکومه اضلاع متحده هندوستان زمینی که برای عمارت
دارالعلوم لازم بود تحصیل کرده وجناب مستطاب اجل ارل نارطبروک[2] نایب السلطنه
هندوستان در پیشرفت این امر خیلی بذل التفات نموده وقرار بود که خودش بنفسه
حاضر شده سنگ شالوده آن اساس خیر را بگذارد ولی چیزی طول نکشید که از عهده
فرمانفرمائی استعفا داد اما نخستین اعانه عمده را که عبارت از ده هزار روپیه معادل
سی و پنج هزار فرانک بود اعطا نمود و در تاریخ ۸ جنوری ۱۸۷۷ مطابق ۲۳ ذیحجه ۱۲۹۳ هجری
جناب مستطاب لارد لیطون[3] فرمانفرما و نایب السلطنه جدید هندوستان به علیگره
آمده سنگ شالوده دارالعلم را بدست خود نهاد و چندی طول نکشید که اداره مزبوره
ترقیات عمده حاصل نمود و اکنون هزار و کسری طلاب شب و روز در آن اقامت دارند و
ده خانه بزرگ که برای اقامت شاگردان معین شده بآن تعلق دارد چنانکه اندازه کرده
هند به اخلاق طلاب بقسمی ساعی میفرمود بتحصیلات ایشان نیز توجه کرده وحتی در همه
باهم بی اندازه مراقبت میکرد از زمانیکه لارد لیطون شالوده آن اساس گذارده با
وجود یکه از هیئت کهنه پرستان هرگونه مخالفت وضدیت مشهود میشد مع ذلک

Earl Northbrook. ٢ Sir John Strachey. ١
Lord Lytton. ٣

همواره بترقیات روزافزون و پیشرفت کونا کون نایل میشد هرکس در فضای آن بنای عالی
داخل شود از مراتب عظمت و اهمیت آن دایرهٔ خیریه بخوبی ملتفت و مسبوق میشود ولی این را
باید دانست که این اساس بزرک نتیجهٔ زحمات بیست و پنجسالهٔ سر سید احمد خان بود و در
ظرف این مدت غالبا در طول و عرض مملکت مسافرت کرده همکیشان خود را ملاقات و آنها را
باعطاء اعانه در ترویج این امر خیر دعوت مینمود و تمام مخارج وارده را از کیسهٔ فتوت خود
داده و از متاعب و زحمات مسافرت ابدًا نفرت و شکایت نداشت مطلبی که خیلی باعث
جلب قلوب شد این بود که هندوها و فارسیان نیز بدخول آن دار العلم مأذون شدند
و همان نوع مراقبتیکه در حق نونهالان مسلمانان مرعی میشد دربارهٔ ایشان ملحوظ میکشت
وقتیکه جناب لارد لیطون در سنه ۱۸۷۷ مطابق ۱۲۹۳ هجری مهمان سر سید احمد بود خیلی
از مراتب فهم و دانش وی در شکفت شده او را بعضویت انجمن مقننهٔ شاهنشاهی
معین فرمود سر سید احمد این فرصت را خیلی غنیمت شمرده و در مدتی که بعضویت
آن انجمن مأمور بود حتی المقدور ساعی میشد که قوانین مفیده صادر کردد
در سنه ۱۸۸۲ مطابق ۱۲۹۹ هجری کمیسیون مخصوصی تعیین شد که برای اضلاع مختلفهٔ هندوستان
مسافرت کرده در امور معارف آن ساحات تدقیق و تحقیق شایان معمول و نتیجهٔ
مشهودات خود را بحکومت جلیلهٔ هندوستان اخبار نماید و چون قدر و قیمت آقای سید
بر جناب نایب السلطنه معلوم بود او را نیز یکی از اعضاء کمیسیون ساختند اما هنوز
بیک ضلع هندوستان نرسیده بود که از علیکده خبر باو رسید که امور مالیهٔ دار
العلم اختلال شده و لهذا از عضویت استعفا داده و بعلیکده رهسپار شد و
از طرف فرمانفرمای هند رتبهٔ عضویت آن کمیسیون بپسر والا کهرش جناب سید
محمود مفوض کردید در اوایل سنه ۱۸۸۴ مطابق ۱۳۰۲ هجری مسافرتی به پنجاب کرد که وجوهاتی
برای تشیید بنای مدرسة العلوم فراهم آورد و در ضمن این مسافرت هرجا که میرسید
از طرف اهالی کمال توقیر و احترام نسبت بوی مرعی و نطقهای غرّا که حاوی از تشکرات

عمومی بود در هند برای مقاصدش اظهار میگشت و در یکی از آن بلاد بجواب نطق
عمومی خطابهٔ بسیار غرائی داد که شطری از آن برای استشهاد[1] خوانده کان
درج میشود فرمایند ماها یعنی هندوان و مسلمانان باید هر دو از دل و جان
ساعی شده خود مانرا متحد و متفق بسازیم زیرا که فقط در سایهٔ اتفاق میتوانیم
خود را تقویت و نگاهداری کنیم والّا اثرائی که از دوئیت حاصل میشود هر دو
فرقه را ضایع خواهد نمود در اینجا صداهای احسنت احسنت بلند شد البته در کتب
تاریخ قدیمه و روایات سالفه دیده اید و حتی حالا هم می بینیم که جمیع مردمانی
که ساکن یک مملکت هستند باسم یک ملت خطاب میشوند مثلاً طوایف مختلفه
افغانستان باسم یک ملت خوانده میشوند و شعب و قبایل متفرقه که ساکن ایران
هستند یک ملت نامیده میشوند و سایر قاطنین اکناف دیگر هم ولو اینکه مرکب
از عشایر و قبایل متعدده غیر مختلفه باشند یک ملت تصور میشوند و بنابراین از
زمان باستان اهالی یک مملکت باوجود یکه از حیث خصال و عواید و رسوم تفاوت
داشته باشند یک ملت خوانده میشوند حالا ای برادران هندو و مسلمانان من آیا
شماها جائی غیر از هندوستان مسکن دارید - آیا همه در یک کشور مقیم و ساکن نیستید
آیا شماها را در یک محل مدفون نمیکنند و نمیسوزانند[1] - آیا در یک طریق باهمدیگر مشی نکرده و در
همان سرزمین زیست نمیکنید - متذکر باشید که کلمهٔ هندو و مسلمان فقط برای
تشخیص مذهب شماها ست وگرنه تمام مردم خواه هندو و خواه مسلمان و حتی عیسویانیکه
در این مملکت زیست میکنند همگی در این مورد متعلق بیک ملت میباشند
احسنت احسنت - و چون جمیع شعب مختلفه باید فقط بیک ملت تعبیر و توصیف شود همه
باید در خیر و رفاه مملکت که مربوط بعموم میباشد متفق و یکرنگ باشند
کنگرهٔ معارف اسلامی نیز که در ۱۸۸۶ مطابق ۱۳۰۴ هجری تاسیس نمود یکی از اعمال

---

۱ - چون غالباً از هندویان مردگان خود را میسوزانند از اینرو سید این کلمه را در مورد ایشان بکار برده

عمدهٔ سر سید احمد خان بود که در تنویر افکار مسلمانان هندوستان اثرات مهمه بخشید مسلک کنگرهٔ مزبوره چنانکه جناب سید اشتهار داده این بود که هر ساله مجلسی مرکب از نخبهٔ مسلمانان هندوستان منعقد و فقط در مواد راجعهٔ بتربیت مسلمانان تعاطی افکار شود و این کنگره فواید عظیمه بهیئت جامعه مسلمانان رسانید چنانکه هر وقت که جلسهٔ از ان تشکیل میبافت تغیری که بیشتر بحال مسلمانان نافع بود حادث میگردید - در سنه ۱۸۸۷ جناب لارد رئین - فرمانفرمای هندوستان اورا بعضویت کمیسیون - پبلیک سرویس خدمت عمومی - منتخب نمود و از جناب سید خدمات فایقه در ان کمیسیون صادر گردید در سنه ۱۸۸۷ مطابق ۱۳۰۵ هجری بود که جناب سید نسبت به کنگرهٔ ملی هندوستان بنای مخالفت و ضدیت نهاد - جناب نواب مشتاق حسین رئیس کل مدرسة العلوم علیگره در این باب بیانی کافی فرموده که بنگارش مبادرت میکنیم :-

سر سید احمد خان تا سه سال حرکات کنگره را مراقبت کرد ولی همینکه مشاهده نمود که ان دایره از حیث مطالب خود چندان طریق اعتدال نمی پوید و فواید سایر طوایف را در نظر نیافته مسلک خود را نسبت بدولت چندان مقرون باحترام و توقیر نمیسازند انوقت لازم دانست که همکیشان خود را اخطار نماید که اشتراک ایشان در هیجانی که مقصود و مطلوب کنگرهٔ مزبور است بکلی مخالف با مصالح خودشان است و هنگامیکه مشاهده کرد هندویان اصرار دارند جلسه های کنگره را در مدراس منعقد ساخته و مسلمانان را باشتراک اندعوت نمایند و هرکس از مسلمین که بعضویت ان دایره داخل شده و برا رئیس و سرکردهٔ مسلمین میخوانند انوقت جناب سید فوراً جلسهٔ ثانوی کنگرهٔ معارف اسلامی را در لکهنو انعقاد کرده و خطابهٔ مفصل مهمی داد که مسلک ائمهٔ مسلمانان را نسبت بکنگرهٔ ملی معلوم و معین ساخت و از انوقت بجز یک دو نفر هیچیک از اعاظم مسلمانان در کنگره داخل نشدند و حتی بعضی از همکیشان سید که در سایر امور کمال معاندت با وی داشتند در امور سیاسی از آراء ثاقب وی متابعت و از کنگرهٔ ملی مفارقت نمودند



در ۱۸۸۹ء مطابق ۱۳۰۷ هجری بلقب نشان – کے سی آئی ای[1] – درجهٔ اعلای نجم الهند
که ترجمهٔ تحت اللفظی آن سردار اعظم نجم الهند است نایل آمد جناب سید را همواره
عقیده براین بود که مسلمانان از فرط جهالت امور اجتماعی و سیاسی را با مذهب مخلوط ساخته
و میان آنها تفاوت و فرقی نمیگذارند و بنهایت قوة قلب ساعی بود که بعضی رسوم مضره
که مایهٔ افتراق مسلمانان از اروپائیان شده مرتفع سازد در ۱۸۶۶ء مطابق ۱۲۸۲ هجری استفتائی
از یکنفر مولوی باو رسید که آیا برای مسلمان جایز است که با شخص فرنگی غذا بخورد در صورتیکه
خوراک حرامی در میان نباشد – جناب سید جواب قبول داد و بتقویت اظهار خود بعضی
آیات و روایات نقل فرمود و بعد از چندی رسالهٔ مختصری در آن باب نوشت و خودش
هم در محافل انگلیسها داخل میشد ایشان نیز از خوان او غذا میخوردند و او هم با آنها صرف طعام
میفرمود بشرطیکه مشروبات و ماکولاتی که در شریعت اسلام حرام باشد نیاورند این رفتار
وی موجب غیظ فرقهٔ علما شده و برا تکفیر کردند و قاصد مخصوصی بمکهٔ معظمه فرستادند
که فتوای کفرش را از انجا بیاورد در دهر یکی چو من و انهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود
جناب سید خیلی مایل بود که نسوان مسلمه تربیت بیابند ولی قایل براین بود که باید تدریس
ایشان در پس پردهٔ حجاب باشد – الغرض در قرن نوزدهم میلادی جناب سید یگانه قاید
سیاسی مسلمین بود و از حیث تهذیب اخلاق و نفوذش بر همکیشان و قوت قلمی که داشت
وحید عصر و فرید دهر بود – او وجود محترم دارای همتی عالی و عزیمتی متعالی بود بنهایت
وطن خواهی ممتاز بود و از حیث قوهٔ عقلانی بی مثال و انباز – جنابش صاحب اطوار حمیده
بود و حاوی خصال پسندیده – بی شبهه بزرگترین اعمالش همان مدرسة العلوم علیگره است
که بهترین معرف حسنات نیات ایشان میباشد در تمام مملکت هندوستان وجوه مسلمانان او را درة التاج معارف
و بزرگترین نصیبهٔ عوارف میدانستند – بتاریخ ۲۷ ماه مارچ ۱۸۹۸ این جهان فانی را وداع گفته روح پاکش بشاخسار جنان پرواز نمود
حشره الله مع اجداده الطاهرین

شرح فوق از کتابچهٔ موسوم سر سید احمد که ۱۹۰۹ اشاعه یافت ترجمه شد

K. C. I. E. – 1

فلیتز

ولتر[1]

فیلسوف مشهور فرانسه

سالیان دراز آثار توحش با قبح وجوه در ممالک عیسوی موجود بود و حریت افکار و حقوق سیاسیه ابداً وجود خارجی نداشت - شمشیر پادشاهان با صلیب ملانمایان توأم شده مردم بیچاره را به بدترین حالات متصوره تنزل داده بود و در حقیقت پادشاهان مالک رقاب و ملایان مالک ارواح مردم بودند که یکی از آنها بقوهٔ جبریه خراج و مالیات را جمع میکرد و دیگری بزور وحشت و خشیت صدقه و نیاز میگرفت و در معنی هر دوی آنها سارق بودند پادشاهان قوانین میساختند و ملانمایان فرق مذهبی تشکیل میدادند و هر دو چنین وانمود میکردند که منشأ قدرت و مصدر جلالشان همان ملأ اعلی و عالم بالا است زبان حال پادشاهان با رعایای خودشان این بود که خداوند شما را دهقان و ما را سلطان آفریده - شما باید بتعب و رنج گرفتار شوید و ما بهمه راحت و نعم برخوردار - شما را برای اطاعت و ما را برای سلطنت آفریده - ملایان نیز چنین میسرائیدند - حضرت سبحان شما را جاهل و نادان آفریده و ما را پاکدامن و مقدس کرده است - شما گوسفند هستید و ما چوپان و البته پوست و پشم شما تعلق بما چوپان دارد - ولی از خوشبختی مردم بعضی نفوس بزرگ پیدا شده و بفریاد مردم رسیدند - باید دانست که بزرگی و عظمت نه خودنمائی و حشمت ظاهر هست بلکه شخص بزرگ جویای تعریف و تحسین عامه نمیباشد اما در جستجوی حقیقت بذل مجاهدت میکند و آنچه را که میابد بدیگران میدهد :-

شخص بزرگ بر علوم دیگران میافزاید و دایرهٔ خیالات ایشان را توسعه میدهد نفوس را از زندان خوف نجات میدهد - و از بخار ظلمانی گذرانیده بساحت نورانی میرسانند

1 - Voltaire



شخص بزرگ مشعل ظلمات و مصباح نجات — هادی بنی نوع انسان است و فواید همان
اشخاص بزرگ فلاسفه و عقلا و متفکرات اند که ارواح بشر را از استعبادات دنیویه و اخرویه
مستخلص ساخته اند — شعرائی هستند که نغمات دلاویز و کلبانگ فرح انگیزشان نفوس را
متوجه میسازد — شجاعانی هستند که عفاریت جهل و خرافه را بحسام علم و معرفت کشته
و مردم را از چنگال آنها آسوده ساخته اند — مخترعینی هستند که بقوهٔ فکریه موجبات
رفاه ملیونها را فراهم آورده و ایشانرا براحت و رفاهیت نایل ساخته اند — سردستهٔ این
بزرگان ولتر است که اکنون بذکر حالش میپردازیم :—

در روز یکشنبه ۲۱ نومبر ۱۶۹۴ مطابق ۱۱۰۶ هجری طفلی متولد شد که از بس نحیف بود نفس
نمیکشید و والدینش میخواستند هرچه زودتر ممکن باشد ویرا غسل تعمید داده روحشرا
از عذاب اخروی مستخلص بسازند چرا که بعقیدهٔ خودشان اگر غسل تعمید نیافته بسر آید دیگر
بود بیشک روحش بعذاب ابدی معذب خواهد بود لهذا این سنت را در بارهٔ او معمول
و به — فرانسوا ماری اروئه — موسومش ساختند — در آنوقت مملکت فرانسه بنهایت
بدبختی ابتلا داشت — خرافات ملانمایان بطوری شیوع پیدا کرده بود که کلیهٔ علوم و فنون
نافعه منفور طباع گشته بود — آنهائیکه خودشانرا معتقد بخدای رحمن رحیم میدانستند
هزاران مردم را بجنایات موهومه متهم میساختند و بزنجیر و سر بریدن مجازات میدادند
در آن سال نحوست فال یعنی ۱۶۹۴ کلیهٔ مصنفین و مؤلفین گرفتار چنگ پادشاهان
و ملانمایان بودند و غالباً از آنها در زندانهای محبس محبوس و بجریمه و مصادره و سیاست
یا از مملکت نفی شده یا اینکه بکلی از دایرهٔ حیات نفی میکردند — همینکه مرغضبان از
کشتن و بریدن فراغت مییافتند بسوختن کتب و صحایف میپرداختند موهومات و مصنوعات
ملانمایان در کمال رواج و شیوع بود بطوریکه از امور روحانی گذشته باعمال جسمانیهم
اشتغال داشتند مثلا مرضاء آنزمان باطباء رجوعی نکرده بلکه ملانمایانرا ببالین خود
میطلبیدند و آنها هم تعاویذ مختلفه بر مرضاء و محتضرین میدادند و عقیدهٔ عامه بر این



بود که اگر اینگونه تعاویذ در گهوارهٔ بگذارند از چشم زخم و جادو مصون میماند و اگر یکی از آن
در انبار گندم بنهند موجب دفع موش میکرد و اگر یکی از آنرا در خانه نگهدارند اجنه
و شیاطین داخل نمیشوند و اگر در مزارع دفن کنند برف و تگرگ بتاخیر میافتد و
رحمت الهی در موقع خود باریده محصول انمی زروع بیش از پیش خواهد شد - بارے
ملایان مدعی بودند که کلیهٔ امراض را بواسطه لمس استخوان حواریین و اولیاء و افشاندن
آب و نمک مقدس و مالیدن روغن دعا رفع میکنند و گذشته از آن شفای هر
مرضی را مفوض بیکی از اولیاء ساخته بودند مثلا سنت والنسین شفا دهنده صرع
و سنت کرواسیس دافع مرض مفاصل و سنت میکائیل دافع مرض سرطان بودند و
سنت جوداس بدفع سرفه و زکام و سنت اوبیدیس بدفع کری و سنت سباستیان
بدفع گزیدن مار و نیش حشرات زهردار و سنت پولینا بدفع دندان درد - و
سنت کلارا بدفع چشم درد و سنت هوبرت بدفع گزیدن سگ هار اختصاص و امتیاز
داشتند ۱ هر صومعهٔ یکنفر جادوگر یا تعویذ نویس داشت که بخور و نمک و شمع و برگ
نخل و سایر اشیاء متبرکه میفروختند - از همه بدتر آنکه متشرعین آنها که کمال اعتقاد
بوجود اجنه و عفاریت و غول و دیو و شیاطین و جادویان داشتند هر کس را میخواستند
ایذاء کنند ویرا متهم بجن بودن میکردند و بدانواسطه معدوم میساختند :-
این عقیدهٔ باطله بطوری در نفوس مردم ریشه دوانیده و جایگیر شده بود که ابدا فیمابین
آنها اعتماد و اطمینان باقی نمانده زن از شوهرش شبهه میبرد و پدر از پسر و پسر از
پدر بدگمان بود - این اباطیل کلیهٔ مبانی انسانیت را مختل ساخت - ریشهٔ

۱ این اسامی را که ذکر کردیم همه متعلق باولیاء عیسویان هستند و لفظ سنت بمعنی
حضرت میباشد ۲ انکوئیزیشن محکمهٔ مذهبی و مرکب از کشیشان بود که هر کس
متهم بفساد عقیده بود در آنجا استنطاق میشد و این محکمه بسیاری مردم بیگناه را
موهومه زجر و شکنجه کرده از حیات عاری میساخت

عدل وداد را بر انداخت – عقد مودّت وصداقت را بر ید فکاس حیات جمهور را از سمّ
نفاق مملوّ کردانید – بلی نتیجهٔ اعتقادات باطلهٔ ایشان چنین و ثمرهٔ عاطل کنندهٔ
فکر وحواس انسانی همین بود – فایدهٔ اعتماد بر موهومات و اعتقاد بمزخرفات غیر
از این نبود و شگفت انکه نقاضت کاتولیک و پروتستان اشتداد یافته هر کاتولیکی
پروتستان را شیطان مےپنداشت و هر پروتستانی وجود کاتولیک را مسکن اجنّه
وعفاریت می شناخت – فی الحقیقة عالم عیسویّت در ان وقت دوچار کمال بدبختی
وشقاوت بود – در انکلستان آتش این بلیّه باسمان رفته هر روزه جمعی مردم
بیگناه را می کشتند و در قانون جنایات دویست وسیصد جنایت بود
که جزای انها سر بریدن بود – هیئت متشرعین انجا بخرافات واباطیل حسید ۲۰۶
و دولت نیز میخواست بزور قانون این مردم را اسوده سازد در اسپانیا انکوئزیشن
در کمال اقتدار بود و برای تهذیب نفوس مردم همه نوع آلات زجر و شکنجه را استعمال
مینمود – در پرتوکال نسوان و رجال را بگناه اینکه در روز مقدّسی گوشت خورده اند
زنده میسوختند – در ایطالیا اخوند وعالم نما وملّا و رهبان و راهبات و قسّیس وکشیشان
دیگر جائی برای کسی باقی نگذارده بودند و محکمهٔ انکوئزیشن نیز در انجا بر پا بود در
المان رجال ونسوان را بگناه اینکه با اجنّه وشیاطین نرد اخوّت وشطرنج مودّت باخته بودند
زنده میسوزانیدند – الغرض خرافات بر تمام ان ساحات فرمانروائی داشت وقتیکه
ولتر هفت ساله مادرش ببرای دیگر خرامید ومشار الیه برادر دیگری موسوم ارمند
داشت که خیلی دیندار ومتّقی بود وخیلی سعی میکرد برادر کوچکش را تقدّس مآب کند
پدر ولتر میخواست اورا در مدرسهٔ شریعت درس دهد ولی خود مشار الیه چندان میلی
بدینکار نداشت و در ده سالگی در مدرسة العلوم – لوی دکراند داخل شد این
مدرسه بملّایان عیسوی متعلّق بود وبقول خودش در انجا قلیلی لغت یونانی وسلیقی لاتینی
ومقداری عظیمی مزخرفات بیهوده اموخت در مدرسه مزبوره تاریخ وجغرافی وریاضی

تفصیل حال این کمیسیون در صفحه قبل ذکر شده



باعلوم جدیده درس بمیدادند در هفده سالکی ولتر مصمم شد که بادبیات مشغول کردد و در سنهٔ ۱۷۱۳ مطابق ۱۱۲۵ در خدمت وزیر مختار فرانسه بپایتخت هولند رفته و باصطلاح سیاسی در جرکهٔ دیپلومات داخل کشت ولی در انجا بر دوشیزهٔ عاشق شد و همینکه این راز اشکارا کشت ویرا ازان مأموریت خارج کردند و پدرش نیز او را عاق نمود بالاخره ولتر راضی شد که در مسائل شرعی تعلیم بکیرد و یک هفته در اداره یکی از وکلاء دار الشرع مشغول تحصیل بود اما عاقبت متنفر شده از امر فراغت ساخت در انوقت مسائل عظیمه خاطر و حواس مردم را مشغول ساخته بود در سنهٔ ۱۵۵۲ مطابق ۹۶۰ هجری یکنفر از حکماء فرانسه بعضی عناوین را در باب جبر و تفویض نوشته بود و ملایان ان زمان عقاید ویرا ناپسند بدعه مشرکش خوانده وازمحضر پاپ حکم تکفیرش کرفته بودند سپس در سنهٔ ۱۶۴۰ یکنفر دیکر جانسنیس نام در این عقاید افراط کرده و در مسئلهٔ جبر خیلی تجاوز نموده بود ملایان پنج باب از عقاید ویرا دست اویز ساخته فتوای تکفیر او و متابعانش را از پاپ کرفتند و در سنهٔ ۱۷۱۳ محابس فرانسه از اتباع او مملو بود در خلال این احوال لوی چهاردهم بمرد و نایب السلطنه انوقت امر کرد طوماری از اسامی محبوسین و علت حبس ایشان بنویسند همینکه انرا نزد وی اوردند دید بسیاری از انها بی هیچ جرم و تقصیری کرفته اند ولهذا انها را عفو فرمود غالب این بیچارکان انقدر در محبس مانده بودند که خودشان نیز سبب حبس خود را فراموش کرده بودند و یکنفر ایطالیائی که سی و سه سال در باستیل محبس مشهور فرانسه مانده و پیر شده بود از رفتن امتناع و خواهش کرد او را بکذارند که همانجا حیاتش را باتمام رساند و در انمحل بماند تا بمرد دران اوقات ولتر نامود سیاسی نمیپرداخت و فقط بشعر سرودن اشتغال داشت ولی چندی نکذشت که ویرا اینکارش بعضی اشعار رذلخواش متهم کرده و بر تل که سی و صد میل دور از پاریس بود اخراج کردند بعد از مدتی او را بمعاودت مأذون ساختند ولی پس از اندکی باز مأخوذ و در باستیل محبوسش داشتند تقریباً یک سال محبوس بود و در انجا اسم



خود را به ولیعهد مبدل نمود انوقت ولیعهد در عنفوان شباب بود و افکار خود را با نهایت ازادی
در حق پادشاهان و شاهزادگان بیان میفرمود لهذا وی را بانگلستان نفی کردند و در انجا
با فضلای بزرگوار و حکمای عالیمقدار مراوده و تبادل افکار میکرد در ان هنگام ولیعهد شروع
نمود که در مسائل دینی خیال و تفکر کرده بتحقیق و تشبث نماید لهذا تاریخ مذهبی را مطالعه
و دریافت نمود که اساس مذهب انوقت بر اسمانی بودن انجیل موجوده و عصمت و قدس
کلیسا و خوابهای رهبانان بیعقل و شعور و موهومات مقدسین و اغلاط و اکاذیب بعضی
مدعیان تقوی و زهد و اضغاث و احلام راهبات و بیشعوری مردم میباشد و غالب
عقاید بتوسط سلاطین و امراء مسجل کردید مثلا مشاهده کرد که امپراطور قسطنطین که
تنصر را بدرجهٔ اعلی و درجهٔ قصوی رسانید در همان سال که مجلس شورائی برپا نمود که ایا عیسی
پسر خدا یا انسان بوده زن خود مسمات فلستا و پسر بزرگ خود کریسپس را بقتل رسانید
در سنه ۳۲۵ میلادی مجلس مزبور فتوی داد که عیسی جزء لاینجزی خدا میباشد ولیعهد دید عجب اوضاعیست
کسیکه زن و پسر خود را از فرط شقاوت میکشد مسئله غامضهٔ قدس عیسی را میخواهد حل نماید
و نیز دریافت نمود که امپراطور طهودوسس در سنه ۳۸۱ مجلسی در قسطنطنیه منعقد
ساخت که فتوا داد روح القدس از پدر صادر شده و امپراطور طهودوسس کوچک
در سنه ۴۳۱ در افسس مجلسی دیگر منعقد نمود که فتوی داد حضرت مریم مادر خدا است
و در سنه ۴۵۱ مجلس دیگر در چالسدن مقرر داشت که عیسی دارای دو عزم بوده و نیز امپراطور
پوگناطیس در سنه ۶۸۰ مجلسی دیگر انعقاد نموده تصریح کرد که عیسی دارای دو طبیعت بوده
و مجلسی که در سنه ۱۲۷۴ در لیون منعقد شده بود این مسئله را توضیح نمود که روح القدس
نه فقط از پدر بلکه از پسر نیز صادر گشته بود ولیعهد دید که در مدت یکهزار و سیصد سال
طول کشیده تا بزعم ملانمایان بعضی اشیاء از طرف خداوند بر کنیسهای مقدسین الهام
کرده و این عقاید سفاهت امیز دنیا را از خوف و قساوت مملو ساخته است بنا بر
این ولیعهد مصمم شد که خرافات انوقت را از میان براندازد و با تمام قوای خود این عفریت بزرگ را



معدوم سازد و همذا با هر چه برو اسلحه که ذکاوت و عقل انسانی میتوانست تعبیه کند بجهاد
پرداخت تا چندین سال این مرد بکمال بیقراری و بیصبری فرنکستان را از نتایج طبع نقاد خود
که عبارت از مقالات و قصاید و حکایات و روایات و تواریخ و اشعار و افسانه بود
مملو نمود و در همان وقت بمعاملات تجارتی مشغول شده و مال هنگفتی میاندوخت
تا مدت شصت سال اتصالا بجنگ خرافات و موهومات مشغول و جاهد بود که از
ابناء جنس خود مستغنی باشد و در این باب نهایت پیشرفت را حاصل نمود چرا که مانند
شاهزادهٔ زندکانی میکرد و یکی از قوای قاهرهٔ اروپا شد برجمیع خرافات و مو
هومات آن زمان تیرها چون فرسا انداخت و این سهام جانگداز که نوک شان ذکاوت
و قوت شان فکر و زهر شان خفیفت بود همیشه بهدف اصابت مینمود اهالی کنیسه
مدعی هستند که ولتر در امور مذهبی چندان توقیر و احترامی که شایسته و لایق میباشد
مرعی نمیداشت ولی اگر بدقت ملاحظه شود غیر از این چاره و علاجی نداشت زیرا
که ملایان عیسوی بحدی در عقاید باطله و موهومات کاسده غلو کرده بودند که بالمره
بحرف حساب گوش نمیدادند چگونه ممکن است کسیرا متقاعد بسازید که معتقد است
همینکه یک قطعهٔ شمعی که متبرک شده می بلعد تمام اقانیم ثلاثه را در شکم خود جا میدهد
چگونه ممکن است ملائی را مجاب کنید که میگوید اگر شمع مقدس بدون حفاظت ماند باید
فوراً آنرا در جای محفوظی قرار داد تا موش نیاید و خدا را نخورد چطور میتوان کسی را
متقاعد نمود که معتقد است همینکه یک قطرهٔ شراب مقدس بیاشامد تمام الوهیت را
فرا میگیرد با وصف آن خرافات و موهومات و ظلم و تعدی که تمام ممالک را فرا گرفته
بود ولتر تا سالها معتقد بخدا بود و همواره حملات سخت بر مذهب عصر خود مینمود
زیرا که آن مذهب را مخالف عدل الهی تصور میفرمود مشار الیه ذات حضرت کبریائی را
مصدر عدالت منبع رحمت سرچشمهٔ فیض و مکمن هر گونه خیر میدانسته اما
کلیسای کاتولیکی وجود ذیجود واجب الوجود را بمشابهٔ مجسمهٔ ظلم و بیرحمی مجسم میکردند



سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون ولیکن بهترین ایام حیات خود را در اغاثهٔ ملهوف و اعانت
مظلوم مساعدت بیچارگان و دستگیری درماندگان استخلاص بیگناهان و رفع و دفع
فتاوی بی بنیان اصلاح قوانین و رفع زجر و شکنجه تنویر اذهان ملّیان و تزکیه نفوس
مردمان دلالت و هدایت پادشاهان و متمدّن ساختن عامّیان مصروف میداشت شاید
گمان رود که این مراتب مذکوره مقرون باغراق و اغلاق میباشد ولی در تعریف ولتر همین
بس که فیلسوف بزرگ المان گوئته نام در حقش سروده اگر بخواهید تعمّق بصر اصابت
نظر ذکاوت فکر سلیقه مدرك تعقّل فلسفه علوّ خاطر فطانت
خیال استقامت سهولت فهم ملایمت دقّت حدّت و حرارت سحر حلال
لطافت و دلربائی قوّت دانش کثرت بینش نفاست طبع ظرافت صحّت خلوص
وضوح طراوت سرعت بلاغت بلندی نظر و کمال قدر را مشاهده کنید انوقت
ولتر را تماشا نمائید بعضی اعمال او را محض نمونه و مثال درج میکنیم شهر طولوس
یکی از بلاد معموره بود و مردم انجا مانند قالب بیروح یا مجسمه های چوبین از مدرك و شعور
عاری بودند و بزعم خود شان جسد خشکیدهٔ هفت نفر از اولیاء و قطعهٔ از لباس حضرت
مریم ع و مشتی کلّه و استخوان بعضیها را که مقدّس می پنداشتند در تملّك خود شان داشتند
چند نفر پروتستانهم میان انها زندگی کرده و بسختی و تعب میگذرانیدند یکی از این پرو
تستانها جن کلاس بود که سقط بار میفروخت و تا مدّت چهل سال بدون اینکه خللی
باعتبارش برسد بدینکار اشتغال داشت و مردی متدیّن و مهربان و سازگار بود مشار
الیه یك زن و شش اولاد داشت که عبارت از چهار نفر پسر و دو دختر بودند یکی
از پسرها کاتولیك شده بود و یکی دیگر چون از شغل پدر نفرت داشت میخواست به
تحصیل شرایع مبادرت کند ولی تا وقتیکه بمذهب کاتولیکی داخل نمیشد حصول این مقصود
برای او ممکن نبود ولی مشار الیه ساعی شد که مذهب اصلی خود را مخفی داشته و اجازهٔ
دخول مدارس شرعیه را حاصل نماید سرّ او مکشوف شد و بالاخره دل شکسته گردیده



شبی در مخزن پدر ریش خود را کشت متعصبین طولوس انتشار دادند که پدرش محض اینکه او را
از کاتولیک شدن ممانعت نماید بقتل رسانیده و بر تهمت این عمل پدر و مادر و یک
پسر و یک نوکر و یکنفر مهمان را در منزل ایشان دستگیر کردند پسر مقتول را از جملهٔ شهداء
و سعداء محسوب داشته نعش ویرا بکلیسا بردند و مجلس استنطاقی تشکیل دادند و با وجودیکه
ابدا دلیل و شهودی برضد متهمین نبود فتوی دادند که جین کلاس باید اولا شکنجه و سپس
شود روز دهم مارچ ۱۷۶۲ مطابق ۱۱۷۶ پیر بیچاره را باطاق شکنجه بردند و میرغضب و معاونینش را بصلیب سوگند دادند که موافق فتوای محکمه باجرا و شکنجه مبادرت کنند دست او را
بحلقهٔ آهنین که در دیوار قرار داده و چهار قدم از سطح زمین بلندتر بود بسته و پاهای
ویرا بحلقهٔ دیگر روی زمین استوار کردند و پس از آن بندها و زنجیرهائیکه او را بسته بود
کوتاه‌تر کرده باندازهٔ فشار دادند که هر یک از اعضای دست و پایش از مفصل خارج گردید
آنوقت بنای استنطاق گذاردند ولی مشارالیه برائت ذمهٔ خود را اظهار نمود باز بندها را
کوتاه‌تر و بر تعذیب وی افزودند این ترتیب را سؤال معتادی مینامیدند و بعد از آن
سؤال فوق العاده در رسید ظرفی را که محتوی بر یک چارک آب بود در دهن او خالی کرده
و بدان طریق سی مرتبه هر دفعه یک چارک آب در شکمش ریختند و الحق فوق العاده بمنتها
الیه رسید اما باز ثابت قدم ماند پس از آن ویرا در عراده بقتلگاه برده و بصلیب چوبین
ببستند میرغضب چوبی از آهن گرفته پا و دست او را هر یک در دو موضع شکسته و
کلیتاً یازده ضربت بوی زد و بعد از آن او را گذاشت که جان بسپارد بیچاره تا دو ساعت
زنده بود و تا دقیقهٔ آخر اظهار تبرئه مینمود و چون دیدند باسانی جان نمیسپارد آخرالامر
ویرا مصلوب ساختند و بدن شکستهٔ خونین ویرا سوزانیدند این داهیهٔ وحشت انگیز
برای وحشیان طولوس بمثابهٔ عید بود و بدین هم اکتفا نکرده املاک آنخانواده را ضبط
کردند و پسر او را رها ساختند بشرط اینکه کاتولیک شود و نوکرشان را بدین شرط مستخلص
کردند که در جرگهٔ راهبات داخل گردد دو نفر دختر او را بصومعه فرستادند و بیوهٔ دلشکسته

اورا آواره و بی خانمان کردند ولتر این واقعه را شنید و در یک لحظه قلبش مشتعل گردید
یکی از پسران آن بدبخت را تحت حمایت خود گرفته و در منزلش جا داد و تاریخ این فاجعه را
مفصلا نگاشته با پادشاهان و ملکه‌ها و مشاورین آنها و منشی‌ها عین مکاتبه نمود
و در صورتیکه پولی لازم بود از جیب فتوت خود آنرا میداد تا چندین سال فرنگستان را
از انعکاس آواز دلخراش چنین کلاس مملو نمود و بالاخره بحصول مأمول نایل گردید آن
فتوی ظالمانه منسوخ شده و بیچاره مقتول را معصوم قلم دادند و هزارها ریال برای
نگهداری خانواده و مادر اطفال فراهم کردید این نمونه از اعمال ولتر بود
یکنفر پروتستان سیروین نام با زوجه و سه نفر دختر خود در لنکدک میزیست
و ملاهای آنجا مایل بود که یک از صبایای او را بمذهب کاتولیک در آورده و بر حسب قانون
ملاها میتوانستند اطفال پروتستانها را از والدین آنها گرفته و بدین کاتولیک داخل
ساخته آنها را بزعم خودشان از بادیه هلاکت بجاده نجات و سعادت کشانند و بنا براین دختر
کوچک او را گرفته بصومعه بردند چیزی طول نکشید که مشار الیها مراجعت کرده بدنش
از تازیانه مجروح بود و عقلش از سر بدر رفته مجنون وار حرکت مینمود بغتتاً دختره
مفقود گردید و بعد از چند روز جسدش را در چاهی که چند میل از منزلشان دور
بود پیدا کردند این حادثه وقتی بحدوث پیوست که چنین کلاس در محبس بود و فیمابین
این دو شهر فقط جزئی مسافتی بود خانواده سروین میدانستند که ایشانرا در معرض
استنطاق میاورند و لهذا فرار را بر قرار ترجیح دادند در غیاب ایشان فتوائی دادند
که اموالشان ضبط و پدر و مادرشان بقتل برسند و اطفال باید در هنگام قتل زیر
صلیب بایستند و سپس نفی شوند این خانواده بدبخت در عین زمستان فرار کرده و یکی از
دخترهائی که شوهر کرده بود در میان یخ و برف کوههای آلپ وضع حمل نمود و مادرشان فوت
شد و بالاخره وقتیکه بسویس رسیدند پدرشان خود را دوچار فقر و فاقه و بدون هیچ
یار و یاور دیدند ایشان نزد ولتر رفتند و مشار الیه اصلاح کار ایشانرا فریضه همت خود



شمرده وسایل معاش برای انها فهمیده کرده و تا مدت نه سال تمام زحمت کشیده تا ان
فتوای ظالمانه را باطل نمود در باب این مسئله بپادشاهان و امراء بزرگ مراجعه کرده
وجوهاتی برای دستگیری ان بدبختان فراهم اورد و از جمله بر ملکهٔ کاترین دوییم
روسیه هم رجوع نمود در این خصوص خود ولتر چنین بیان نمود که خانواده سروین
بتاریخ ماه جنوری ۱۷۶۲ مطابق ۱۱۷۶ در عرض دو ساعت غیابا استنطاق شده
و مقصر گردیدند و حالا که جنوری ۱۷۷۲ است بعد از زحمات ده ساله بحقوق خود
رسیدند از جملهٔ فقرات متعدده که مشارالیه باستخلاص نفوس محترمه مبادرت
نموده و انها را از ظلم و تعدی ملایان نجات داد یک دو مثال دیگر را ذکر میکنیم
اسپناس نام یکنفر پروتستان معتبر بود در سنه ۱۷۴۰ یکنفر ملای پروتستان را
در منزل خود راه داد و غذائی باو خورانید توحش ملایان کاتولیکی در انوقت باندازهٔ
بود که از این عمل در غضب شده اسپناس را در مورد استنطاق اورده و بر حبس ابدی محکومش
نمودند بعد از انکه بیست و سه سال در تنگنای محبس گذرانید مقدمهٔ او بسمع ولتر رسید
و معزی الیه در استخلاص وی سعی و مساعی کامله مبذول و بالاخره انمقصود مهم را حاصل
نمود اسپناس را رها کرده و بخانواده‌اش برگردانیدند در سنه ۱۷۶۵ در شهر ابویل
صلیب کهنهٔ چوبی که در وسط جسری قرار داده بودند شکسته یافتند و این عمل را از معاصی کبیره
تصور کرده فاعلش را مستحق مجازات شدیده میدانستند از همین مطلب میتوان اندازهٔ
سفاهت مردم را تصور و قیاس نمود که قدر و قیمت جان از دو سه تکه چوبی که بشکل صلیب
بود کمتر میدانستند بالاخره دو نفر جوان موسوم بچوالیه دلاباره و داتالند را متهم
ساختند چوالیه دلاباره ثابت قدم مانده و از جای خود حرکت نکرد اما داتالند بپروس
گریخته در سلک نظام منسلک گردید بیچاره دلاباره را بمعرض استنطاق اورده
و او و داتالند را غیابا محکوم ساختند که اولا شکنجهٔ معتادی و فوق العاده هر
دو درباره او جاری شود و ثانیا زبانهای هر دو را با مقراض اهنین قطع نمایند ثالثاً

واست ایشانرا در درب کلیسا ببرند رابعاً انها را بچوب ببندند و باتش متاذی بسوزانند
بعد از ان قضیه‌ها وارک رحم بحرکت امده و بمفاد ایه انجیل که میگوید خدایا خطیئات ما را
بیامرز چنانکه ما خطایای دیگران را اغماض میکنیم خواستند قدری مجازات را ملایم سازند
و لهذا امر کردند که قبل از انکه نعش انها را در اتش اندازند باید سر ایشانرا ببرند این
مرافعه بمحکمه پاریس استیناف شد ولی انهم تصدیق مجازات نمود و بتاریخ اول ماه جولای ۱۷۶۶
دلابار را بمجازات رسانیدند وقتیکه ولتر از حدوث این ظلم فاحش مخبر شد بطوری متألم
و متاثر گردید که میخواست از فرانسه مهاجرت نموده و بکلی از همچو مملکتی که چنین شنایع
در انجا رواج داشت قطع علاقه نماید اولاً رساله نوشته تمام تفاصیل این مقدمه را
درج نمود و سپس محل اقامت دانالند را تحقیق کرده و خطی در باب او بپادشاه پروس نوشته
و ابرا از نظام بیرون اورده بخانه خود برد و یکسال و نیم ویرا نگهداری کرده ضمناً ترتیبی داد
که نقشه کشی و ریاضی و مهندسی را فرا گیرد و بالاخره با نهایت مسرت برای او سمت یاور
مهندس در لشکر فردریک اعظم تحصیل نمود این شمه از افعال ولتر بود در حالیکه
مشارالیه هواخواه تربیت عمومی بود اهالی کلیسا ویرا منفور میداشتند در حالیکه میخواست
همه علوم کلیه دنیا دست رس داشته باشند متشرعین ویرا مردود میدانستند ولتر
معارف‌خواه حقیقی بود و همواره میل داشت که معلومات خود را بدیگران ایثار نماید و
خیلی بمساوات عمومی اعتقاد داشت و از سخنان اوست مردم بمساوات متولد میشوند
ما باید تقوی را احترام نمائیم ما بایست در خاطر خود این مطلب را بسپاریم که مردم
مساوی هستند ولتر از دل و جان مخالف رقیت بود و میگفت رنگ سفید پوستان انها را
مجاز نمیسازد که سیاهان را فقط چون سیاه هستند بربقهٔ عبودیت اورند. خیلی بفقرا
و دهاقین محبت داشت و کمال جد و جهد میفرمود که حیوانات و نسوان و اطفال از سوء
سلوک مصون دارد ولتر بود که بذر ازادی و حریت را در قلب و مغز فرانکلین
و جفرسن و طامس پاین افشاند ولتر مذهبش انسانیت و خیرات و مبرات بود و اکرم



اعظم شعراء یا نویسندکان آنزمان میبود ولی انصافاً بزرگترین شخص عهد خویش بود
بعد از آنکه ولتر تا مدت بیست و هفت سال در خارجه زندگی کرده و در محافل انسانیت
حایز اولین مقام میبود آنوقت بپاریس مراجعت نمود عودتش نهایت شکوه و جلال داشت
و تمام اصناف و طبقات مملکت از وضیع و شریف برنا و پیر بپذیرائی مقدمش شتافتند
اعضاء مجلس آکادمی انجمن علمی فرانسه نیز در این مراسم شراکت کردند و حال آنکه کاهی
اینگونه توقیر درباره کسی حتی خانوادهٔ سلطنت معمول نکردیده بود و در مجلس تیاتر حکایت
فاجعه تالیف او را مسمی به ایرین مجسم کرده و انقدر گل بر او افشاندند که تمام بدنش مستور
بود آنوقت به اوج جلالت و ذروهٔ عظمت و شرافت ارتقاء کرد و اهالی فرانسه در حق
او توقیر و تکریم بی پایان میکردند اما سنین عمرش به ۸۴ رسیده بود و در اواخر ماه می ۱۷۷۸
مطابق ۱۱۹۲ هجری در پاریس انتشار دادند که ولتر در شرف مرگ است و بتاریخ سوام ماه
می بود پنج ساعت و ربع بعد از غروب این جهان فانی را وداع گفته بسرای دیگر خرامید
فوت ولتر را از مردم پنهان داشتند و یکی از رفقایش ترتیبی داد که در صومعهٔ که متجاوز
از یکصد میل از پاریس دور است مدفون کردد و روز ۳۱ ماه می نعش ویرا ملبس بلباس
فاخر نموده بطوری در کالسکه نهادند که بنظر میامد مریض میباشد و یکنفر نوکر
پهلوی او نشسته و ویرا قایم نگاه میداشت و شش اسب بکالسکه بستند و در کالسکهٔ
دیگر سه نفر از اقرباء او نشسته تمام شب بحرکت مشغول بودند و روز دیگر بکلیسیای
انجا رسیده اوراق لازمه را نشان دادند و در حضور ایشان مراسم تکفین و تدفین او
بعمل آمد چند دقیقه بعد از آن مکتوبی از مجتهد پاریس بملای کلیسا رسید اکیداً
قدغن کرده بود که از دفن ولتر ممانعت کند ولی کار از کار گذشته بود در حقیقت
کسیکه تخم آزادی را در قلوب فرانسویان کاشت و انها را بحقوق خود مطلع ساخت ولتر بود
تا مدت چهار صد سال محبس باستیل برپا و مجسمه ظلم و تعدی بود و شریفترین نفوس
محصور در تنگنای دیوارش محبوس و معدوم میشدند این بنای منحوس همواره قلوب مردم را



دوچار وحشت و خشیت میساخت اولین و آخرین جهت پادشاهان و ملانمایان همین
باستیل بود زندانهای مرطوب و تاریك برجهای مرتفع حجرات مخفی و آلات زجر
و شکنجه که در آنها وت بود مردم را چنان متوحش ساخته بود که میخواستند بعدم وجود
واجب الوجود قایل شوند ولی در سنه ۱۷۸۹ مطابق ۱۲۰۴ هجری مردم از کثرت مظالم
و مشقت و شدت متاعب و مذلت بتنگ آمده بر باستیل حمله ور شده آنرا متصرف
گردیدند و در آنمعرکه همواره صدا را به زنده باد ولتر بلند میکردند در سنه ۱۷۹۱
اجازه دادند نعش ویرا در قبرستان پنطیون که در پاریس واقع و خیلی مشهور و
معظم میباشد دفن کنند اگرچه اولا ویرا یکصد و ده میل دور از پاریس بطور خفیه دفن کرده
بودند ولی حالا تمام ملت در توقیر و احترام او متحد شده مشایعت کنند کالسکش یکصد میل تمام را
فرا گرفته بودند و هر شهر و دهکده علم و بیرق فرستاده طاقهای قشنگ بسته بودند و همه
میخواستند فیلسوف محترم را تعظیم و تکریم نمایند وقتیکه بپاریس رسیدند یك شب
نعش او را بر زمینی که سابقا محل باستیل بود قرار دادند تا مفاد جاء الحق و زهق الباطل
بر همه ظاهر و باهر گردد تألیفات و تصنیفات ولتر راجع بهر شعبه
از معارف میباشد و در شعر و رومان و تاریخ و
فلسفه و حتی در علوم و فنون جدیده هم کتب نافعه
نوشته است [1]

[1] این شرح را از نطق کرنل انگرسال فیلسوف امریکائی که در کتاب (نطق و مقالات انگرسال) درج است انتخاب و ترجمه نمودیم



لارد شافتزبری ۱

دوستدار فقراء

برخی از نوع خواهان که شرح حالشان برشتهٔ تحریر و بیان آمده متعلق بدرجهٔ وسطی یا از خاندان پست بوده اند ولی موضوع این مقاله یکی از خانوادهای شریف و حسیب انگلستان تعلق دارد - لارد شافتزبری که اجداد و آبائش تا درجهٔ هفتم دارای لقب لارد بوده اند در سنه ۱۸۰۱ مطابق ۱۲۱۶ در لندن متولد گردید و در هنگام طفولیت تربیتش بیشتر از خادمهٔ خودشان یافت در این باب خودش گوید "مشار الیها زن شفیق متقی بود و بسیاری اشیاء را بمن آموخته خیالاتم را بمطالب عالیه معطوف ساخت و حتی حالا نیز میتوانم فقرات بعضی ادعیه را که بمن تلقین میکرد متذکر شوم و بعد از فضل الهی اولین خیالات مفیده که در ذهن من مضمر شد از تربیت مشار الیها بود" در آن ایام اطفال را باشدتی بیش از حالا بار میآوردند و والدین مشار الیه همچو گمان میکردند که اگر طفل باید مطیع و فرمان بردار باشد همواره باید از پدر و مادر خائف بماند در سن هفت سالگی او را بمدرسهٔ بزرگی بردند که پنج سال در آنجا ماند و در این موضوع گوید "کثافت و زجر و غفلت و بد سلوکی که در آنجا بود زاید از وصف است و از هیچ جهت فایده که جبران آن شناعتها نماید حاصل نمیگشت سوای اینکه شاید در بدایت حال خاطر مرا از ظلم و بیرحمی متوحش ساخت" هنگامیکه دوازده ساله بود او را برای سه سال در مدرسهٔ بزرگ عمومی هارو[۲] بردند و در منزل معلم اول سکونت گزید - وضع این مدرسه با مکتب سابق خیلی تفاوت داشت ولی درو هم رفته مشار الیه قلیلی تحصیل کرد امّا خودش میگفت - این تقصیر از خودم بود اگرچه بعضی

۱. Lord Shaftesbury

۲. Harrow

نام نیکی گر بماند ز آدمی ؛ به کزو ماند سرای زرنگا

Lord Shaftesbury.

(لارد شافتزبری)

(دوستدار فقرا و محب ضعفاء)





جوانی را تحصیل کردم ولی تنبل و بازی دوست بودم و موقع تحصیل علم را غفلت نمودم
دو سال بعد از آن آزاد در صحرا گذرانید و در این مدت هیچ کتابی را مطالعه نکرد و عمدهٔ مسرت
او اسب و تازی بود - در سنه ۱۸۱۹ مطابق ۱۲۳۵ وی را بدار الفنون کرایست چرچ اکسفورد[1] فرستادند
و اولین سئوالی که معلم از او پرسید این بود " آیا میخواهی رتبهٔ علمی تحصیل نمائی "
مشار الیه جواب داد " نمیتوانم بگویم ولی ساعی میشوم " - و فی الحقیقه بذل جهد نموده
رتبهٔ اول را دارا شد و در سنه ۱۸۳۲
در سنه ۱۸۳۲ مطابق ۱۲۴۸ درجهٔ عالیهٔ علوم متنوعه و در سنه ۱۸۴۱ مطابق ۱۲۵۷ درجهٔ
اعلای حکمت را تحصیل نمود در انگلستان مرسوم است که اگر پدری دارای لقبی باشد پسر
ارشدش در حیات پدر لقب دوم او را بر خود میگیرد و لهذا وی را لارد اشلی[2] نامیدند
و بدان اسم جستن بیست و پنجسالگی در دار الشورای انگلیس داخل شد تفوق که مشار
الیه بحکومت منبعد معمول راجع بکلیهٔ امور بود و در غالب موارد اگر اقدامات
حکومت را غلط میشمرد در صدد مخالفت بر میامد - وقتیکه دوک اف ولینگتن تشکیل
کابینه داد لارد اشلی را عضو کمیسیونی که برای تنظیم کمپانی هندوستان معین بود
ساختند - بدین واسطه در امور هندوستان بعضی اطلاعات را تحصیل نمود و علاقهٔ
تامه بهندوستان پیدا کرد که گاهی نقص و فتور نپذیرفت - اولین کاریکه کرد منع
سوزانیدن بیوه زنان بود که در آنوقت رواج داشت و این عمل را بیرحمی و جنایت فاحش
میناميد پس از آن ساعی شد که در تمام هندوستان فلاحت را اصلاح دهد و در
مسئلهٔ مالیات نمک نیز بذل سعی نموده و نقشه‌هائی کشید که اگر بموقع اجرا در رسیده بودند
بسی مایهٔ خیر و رفاه آنمملکت میشد لارد اشلی جوان ریاست طلبی نبود و مناصب و اختیارات
عالیه را مطرح نظر نمیساخت مخصوصاً متواضع و فروتن بود و در آنوقت هیچ نوشته
و اما تعریفات مرا منضجر میسازد زیرا وقتی خواهد آمد که نه تنها قاصر و عاجز باشم بلکه

Christchurch, Oxford. ۱
Lord Ashley. ۲

ناتوان بود رمانده بوده باشم   اولین نطق عمدهٔ که در دار الشوری داد راجع باحوال مجانین
بود و نطق من بور ذی المقدمهٔ دورهٔ شورائی او بود   فی الواقع در ایجاد و سند ار بیچاره گان
و مساعد مظلومان بود و از انروز تمام حیات وی در حفظ مصالح مبتلایان مصروف
گردید   معرفتی الیه در تمنای نقاط لندن و صحرای انجا بمنازلی که مجانین را نگاه میداشتند
رفته و حالت کثافت و فلاکتیکه ساکنین انجاها بدان دوچار بودند مشاهده میکرد
در انجاها ملاحظه نمود که مجانین را بر بسترهای خودشان زنجیر کرده و از ظهر شنبه تا روز
دوشنبه بدون پرستار مانده اند و فقط اب و نانی بمسافتی که دستشان میرسید برای
انها میگذاردند   مجانین تند خو را با انهائیکه ارام بودند در حجرات کثیف متعفن توقیف
کرده و در تاریکی و رطوبت نگاه میداشتند و در غالب موارد هیچ اتفاق میافتاد که بعضیها
که میخواستند مالهٔ دیگر انرا تصاحب کنند مالکین را اگرچه عاقل بودند دیوانه قلم
میدادند و در ان اماکن محبوس میداشتند   لارد اشلی از انچه دیده بود بطوری متأثر گردید
که عهد کرد هرگز از اصلاح احوال ان بیچاره گان دست نکشد مگر اینکه دست مرگ زبانش
بر بندد یا قوانین جاریه تصحیح یابد و انصافاً عهد خود را نگاهداشت   از مساعی لارد اشلی
اصلاح عمدهٔ حاصل گردید قوانین دار المجانین تنقیح و ابنیهٔ عمومی که برای مجانین معین بود
اصلاح یافت و امر شد که برای دار المجانین متفرقه اجازهٔ مخصوصی تحصیل گردد و هیچکس
در انها داخل نشود مگر اینکه از کسیکه ویرا فرستاده حکمی در دست و تصدیق دو نفر طبیب را
نیز دارا باشد   مجابر حمی و توحش ترتیبی عاقلانه جاری گردید و برای اجرای قوانین جدید هیئت
مخصوصی تشکیل گشت که تا پنجاه و چهار سال لارد اشلی عضو ان بود بدون اینکه مشاهرهٔ
قبول کند - در سنه ۱۸۳۰ که بیست و نه ساله بود دختر ارل اف کوپر ١ را بمزاوجت در اورد
و از هر جهه این مواصلت مقرون بخیریت بود و در عرض چهل و دو سالیکه باهم بسر
گذرانیدند حالشان در نهایت مسرت بود   زود بعد از ان لارد اشلی خواستند که مسئله

Earl of Cowper. ١

اطفالیکه در کارخانجات کار میکردند در دار الشورای مطرح مذاکره نماید معزی الیه
مبدا نیست که این کار یک کشمکش طولانی شدیدی خواهد بود و لهذا باعیال خود مشاوره
کرده و تمام آن فداکاریهائیکه در این عمل لازم بود بیان و زحمات وارده بر اطفال خورد
سال را تبیان نمود و از مشار الیها رأی خواست ،، مخدرهٔ مزبوره گفت وظیفه ات
همین است و ما باید ملاحظه نتایج مظنونه را بیکسو گذاریم پیش برو و نصرت را تحصیل کن
تا قرن اخیر هم بافتن و ریسیدن نراد در انگلستان با دست بانجام میرسانیدند و در هر
کوخه یک دوک ریسیدن موجود بود . وقتیکه شروع کردند ماکینه آلات بخار برای کار
بوند عمارات عظیمه بنا گذاردند و صدها عمله را استخدام نمودند چنین استنباط کردند
که پیر و شخص کوچک را ممکن است در کارخانجات بکار وادار نمایند وعدهٔ بزرگی از اطفال
مفلوک را در انجاها بردند ولی از رفتار بیرحمانه که نسبت بدیشان مرعی میکشت بزودی
با حیاترا وداع میگفتند بعضی اوقات در آن اماکن دو دستهٔ اطفال را در یک بستر میخوا
نیدند و مجبورشان میساختند که شب و روز بنوبت کار کنند قبل از آنکه لارد اشلی این
مطلب را مطرح بحث سازد بعضی مساعی در این خصوص بعمل آمده بود ولی چون مفتشین
از اجراء تفتیش تعلل کرده بودند لهذا چندان نتیجهٔ مطلوبه حاصل نکشته بود قاعدهٔ
لارد اشلی این بود که هر چیز را بچشم خود ببیند و کارخانجاترا معاینه و ماکینه و
منازل عمله جاترا مشاهده و کارهای انهارا مفصلا بازدید میکرد و در بکارخانجات
می ایستاد که اطفال را اگر بیرون میایند ببیند و میدید که شواهد تعب و مشقت
طولانی از وجنات و سیمای انها نمودار میباشد و ممکن است صدها مفلوجین
و مرضا را در انجماعت بشمارند یکی از اعضای دار الشورای انگلیس بیان کرد که وقتی
که خودش طفل بود روزی دوازده الی چهارده ساعت در کارخانها کار کرده فقرات
ذیل از نطق لارد اشلی است که در طی آن خواستگار شده ساعات کار را بروزی
ده ساعت محدود سازند ،، ما قرض سنگینی بر فقرای مملکت خود مدیون



هستیم واگرچه انها را بی تمیز و بد اخلاق مینامیم و بسیاری از انها نیز دارای انصفات
میباشند ولی بی تمیزی و بد اخلاقی انها تا چند درجه نتیجهٔ غفلت خود مان و خیلی
موافق رفتار خود مان میباشد حالا فقط تخفیف قلیلی در مصائب انها را خواستگاریم
و در واقع برای زیستن و مردن انها وقتی میخواهیم و برای راحتهائیکه حیات را حلاوت
میدهد و وظایفیکه انرا مزین میسازد موقعی میطلبیم و لهذا قلباً از درگاه باری
تعالی استدعا میکنیم که قلوب انهائیکه نطق مرا میشنوند بطریق رحم و انصاف متوجه
سازد و نتیجهٔ این مسئله را کاملاً بتمیز و انسانیت مجلس شوری واگذار میکنیم
چنانکه ترصد میرفت از صاحبان کارخانجات نسبت بر قانونی که در سنه ۱۸۳۲ مطابق ۱۲۴۷
هجری پیشنهاد شد خیلی مخالفت بظهور رسید و چون مادهٔ مهمهٔ اولی را رد کردند لارد
اشلی ان لایحه را رجوع نمود و اگرچه اقدامات معموله کمتر از انچیزی بود که مشار الیه
تمنا داشت اما حاوی بعضی شروط مفیده بود که بجهت نخستین مرتبه این اصول عمده را
برقرار داشت که عملجات باید تربیت شوند و در هیچ کارخانهٔ سوای کارخانهٔ ابریشم و
بادله باقی نباید اطفال را استخدام نمایند و انهائیکه سنشان کمتر از سیزده سال بودند
باید وقت کارشان محدود بروزی هشت ساعت شود و ارباب عملجات ملزوم بودند که
هفتهٔ اقلاً دو ساعت انها را تعلیم دهند چون برای اینکار مفتشی معین نشده بود از
این دو قوانین فوق بموقع اجرا نرسید در سنه ۱۸۳۸ لارد اشلی بواسطه انچه را که غفلت و تعویق
رسمی مینامید خودش بتجدید این مدعا پرداخت لارد موصوف بمجلس شوری عمومی
اظهار داشت که از سیصد و پنجاه و چهار هزار و ششصد و هشتاد و چهار نفر مستخدمین
کارخانجات متجاوز از نصف انها نسوان بودند و بعضی از اطفال باید روزی بیست الی سی
میل حرکت کرده بکار خود بروند و در منچستر نصف اهالی قبل از انکه بسن سالگی برسند
این جهان را وداع میکنند انوقت لازم داشتند که ساعات کار را اجباراً بروزی ده
ساعت محدود سازند غالباً اوقات خورده گیران از لارد اشلی عیب جوئی میکردند که فقط

خالت عمله جاترا بنظر آورده و تجار را که مستحق حمایت و رعایت بودند از نظر انداخته است
و لحمشادالیه در جواب این شغب اظهار کرده که باید هر کار را بوقت خود نماید و همه چیز را
نمیتواند در آن واحد بانجام برساند در سنه ۱۸۴۰ که اندکی فراغت یافت پیشنهاد کرده که کمیسیون
مخصوصی تشکیل یابد و مجال جمیع اطفال بکر در تحت قانون کارخانجات نبودند غور رسی کند
لارد دالهوسی(۱) که آنوقت هنوز دارای لقب نشده و اسمش مستر فاکس ماول(۲) بود و سمت
نیابت وزارت داخله داشت این کمیسیون را مستحسن داشته و چنین تصویب کرد که نظر بی
کامل داده شود و اس اساس کمیسیون مزبور بران قرار یابد وقتیکه لارد اشلی خواست نطق
خود را بدهد خیلی دیروقت بود و جلسه مجلس رو باختتام گذارده کسی غیر از رئیس مجلس
و مستر فاکس ماول و مستر اوارت(۳) و خودش حاضر نبود و لهذا لارد اشلی با حسیاتی که مقرون
بیأس بود نطق داده و بیان نمود که در کارخانجات تنباکوئی اطفالی که هنوز هفت ساله
بودند تا دوازده ساعت یا بیشتر در هوای عفن توقیف میشدند و معاونین قالی بافی
که غالباً سن آنها یازده سال بود دو سه ساعت پیش از طلوع آفتاب بیدار شده و تا ۱۶
الی ۱۸ ساعت در کار بودند و در کارخانجات چیت سازی نیز خیلی در هنگام شب کار می
میکردند و لهذا در عین زمستان مادران اطفال نصف شب نوباوگان خود را بکار میبردند
در سنه ۱۸۴۰ لارد اشلی بدیدن کارخانجات حرکت کرده و در مریضخانههای آنجا تفحص نموده بسیاری
مریضانرا که زانوها و پاشنه پا و سایر اعضای ایشان صدمه یافته بود ملاقات نمود و حکماء علت
این امراض را کثرت گرما و خوراک پست و عدم هوا و فور زحمت میدانستند در ضمن این
کشمکش تا مدتی مدید از طرف حکومت و صاحبان کارخانجات با لارد اشلی مخالفت شده و در سنه ۱۸۴۴
سر رابرت پیل(۴) رئیس الوزراء تهدید نمود که کابینه خود را منفصل سازد مگر اینکه مجلس شورای

Lord Dalhousie. ۱

Mr Ewart. ۳ Mr: Fox Maule. ۲

Sir Robert Peel. ۴



میلی رای خود را که در قبولیت قانون ده ساعتی داده ترک نماید و آخر هم رأی مذکور را رد کردند
لارد اشلی در نطق ثانوی خود اظهار کرد - شاید نصیب من نشود که بحصول این مأمول نایل شوم
مردمان دیگر که بهتر از من بوده اند سابقاً بذل جهد کرده اند و من فقط در متاعب آنها خود را
مشترک ساختم و هنوز هم ممکن است که مردمانی بهتر از من در این کار داخل شوند ولی من تا این
اندازه خود را تسلی میدهم که عاقبت در عین بی انصافی و فساد ملت شمعی را افروخته ام که گاهی
خاموش نخواهد گشت   در سنه ۱۸۴۴ قدری کارش پیشرفت کرده و قانونی پیشنهاد شد که
اطفالی که سنشان هشت الی سیزده سال بود روزی شش ساعت و نیم کار کنند و بجهت‌شان
وقتی بیابند که بمدرسه بروند در سنه ۱۸۴۷ مطابق ۱۲۶۳ طوریکه برای تحدید مدت پیشنهاد
شده بود قبول و قانونی جعل شد که اطفال فقط ده ساعت کار کنند و زحمات شبانه ممنوع
باشد   این قانون بسی نتایج مفیده داد در سنه ۱۸۳۵ مطابق ۱۲۵۰ از هر ده نفر یکه در
کارخانجات مشغول بودند هفت نفرشان ابداً خواندن و نوشتن نمیدانستند ولی در سنه ۱۸۷۴
مطابق ۱۲۹۱ از هر ده نفر هفت نفر تربیت معتدلی یافته بودند در انگلستان پیش از هر
مملکتی در دنیا ذغال را از معادن استخراج میکنند و در سنه ۱۸۴۰ کمیسیونی برای تحقیق امور
معدنچیان معین شده و اطلاعاتی را تحصیل نمود که مایه وحشت قلوب بود یعنی دختران
و پسرانی را که پنج سال و بیشتر داشتند مانند حیوانات بارکش بکار میانداختند و روزی
چهارده ساعت مشغول بودند جاده معادن انقدر تنگ بود که فقط اطفال کوچک
میتوانستند در آنها بایستند و بایستی آنها را مانند چاروا لجام کرده بکشیدن بار وا دارند
کمربندی اطراف کمرشان می بستند که زنجیری بدان متصل و از زیر پاهایشان گذشته بر
عراده ذغالی ملحق بود و طفل مجبور میشد که در معابر مرطوب تنگ روی دست و پا
حرکت کند در بعضی جاها حمالان ذغال فقط دختران بودند که سنشان مابین هفت و بیست و
یکسال بود و بواسطه کثرت گرما همگی لباس جوئی می پوشیدند و بعضی از مردان ابداً ملبس نبودند
در سنه ۱۸۴۲ مطابق ۱۲۶۰ لارد اشلی طرحی   پیشنهاد کرد که استخدام اناث و ذکوری که کمتر

از چهارده سال داشتند در معادن ممنوع باشد و طرح مذکور مقبول گردید و اصلاح عمده
باحوال کارکنان معادن داده شد کذلک حصه از وقت و زحمت لارد اشلی در حق فقراء
لندن مبذول گردید در حالیکه ساعی بود احوال اطفال معدنچی را مقرون بوفا سازد
از بابت نقضی که برای مدارس مجانی در لندن حادث گردیده مستحضر شد و بزودی بانی
و مروّج آن گردید و خودش بنفس نفیس در شهر مزبور گردش کرده پس کوچها و معابر انزوا
میدید که غالبا از کثرت تنگی و درازی هوا و نور آفتاب در آنها نبود بسیاری از
اطاقهای آنها مرطوب و کثیف و هوایشان متعفن و بعضی از آنها بکلی عاری از اثاث
البیت بودند و بسا اهالی آنها با لباس مندرس روی زمین میخوابیدند از همت وی
نهضت مزبوره ترقی کرد پانزده مدرسه مجانی دایر شد و دو هزار و سیصد و چهل و
پنج طفل در آنجا تعلیم مییافتند یکصد و شصت و دو نفر از آن اطفال اقرار کردند که
سابقا مرتکب جنایات شده و در محبس توقیف شده بودند یکصد و شانزده نفر دیگر
اظهار نمودند که از منزلشان گریخته اند و دویست و پنجاه نفر دیگر از گدائی تحصیل معاش
میکردند و دویست و چهل و نه نفر از آنها هرگز روی بستر نخوابیده بودند و همواره
بر زمین میخوابیدند و شصت و هشت نفرشان اولاد مقصرین و سیصد و شش نفر یتیم
بودند در سنه ۱۸۴۶ مطابق ۱۲۶۲ لارد اشلی رئیس انجمن اتحادیه مدارس مجانی شد و در تمام
حیات خود دارای این شغل بود و بدون تخلف در تمام مجالس سالیانه اش حاضر میشد در
این مدارس اطفالیرا که در نهایت فلاکت و بدبختی هستند قبول میکنند و تدریجا تغییری
در احوال آنها داده میشود و بمرور اوقات مانند اولاد اغنیاء بار آمده تفاوتی از آنها
ندارند در آنجا خواندن و نوشتن و ریاضی و حقایق عمده عیسویت را بدیشان درس میدهند
و غالب معلمین داوطلبانه باین کار مبادرت میکنند و از جهة خدمت خود هیچ
مشاهره قبول نمیکنند در سنه ۱۸۸۳ لارد شافتزبری بیان نمود ایام ترویج مدارس مجانی
سیصد هزار پسر و دختر را بعهده کفالت خود نگرفتیم که اگر از آنجهة نبود حالا در زمره



بدکاران مسلك بودند ما انها را گرفتیم و تربیت نمودیم و تعلیم دادیم که از خدا و خلق پسند
وانها را بشغل و خدمت وا داشتیم و بمستعمرات بعیده هم فرستادیم و از تفضلات الهی
سیصد هزار طفل را کاسب متمدن ساختیم در یکی از ان مدارس شاگردان متفق شده
بعضی قطعات پارچهٔ مختلفه را جمع کرده و یك روپوش قشنگی دوختند و انرا به لارد اشلی
تقدیم کردند که عرق گیر اسبش باشد ولی مشارالیه با نهایت تشکر انرا قبول کرده گفت خیر اطفال
من این پارچه عرق گیر اسب نخواهد بود بلکه تا مادامیکه زنده هستم در هنگام شب مانند شمد
مرا میپوشاند و وقتیکه زیر ان هستم خیلی راحت خواهم بود چراکه احساس میکنم نزدیك پسران
خفته میباشم لارد اشلی در هر نهضت مفیدی مشارکت میکرد و ساعی بود صحت عمومی را
ترقی دهد و میگفت جداول خوب و هوای پاك و خانهای خوب صحت مند و مقداری
اب خوب این قدر اثر دارد که بسیاری مردم را از استدعای خیرات شخصی و وجوهات عمومی
اسوده میسازد و تا درجهٔ اقصی موجب دفع ناخوشی و سوء عاقبه تخفیف تب میشود و وفیات
کمتر ساخته بر حیات مردان کارکن میافزاید و بیوه زنان جوان و یتیمان را کمتر میکنند وقتیکه
بر حسب قانون حفظ الصحه سنه ۱۸۴۸ کمیسیون مرکزی حفظ الصحه دائر کردید لارد اشلی را
بریاست ان انتخاب کردند در سنه ۱۸۴۹ مرض وبا در لندن بروز و شدت کرد و پانزده
هزار نفر از ان مرض بدرود حیات گفتند در تمام ان مدت که شدت ناخوشی مردم را دچار
تشویش و رعب ساخته و هر کس مقدرت داشت از لندن فرار کرده بود مشارالیه
در انجا اقامت نموده و هر محلی را که مرض بدان سرایت کرده بود تجسس میکرد و هر وسیلهٔ
معلومه را برای رفع و دفع ان بعمل میاورد در دفتر روزنامهٔ خود بتاریخ ۹ سپتمبر ۱۸۴۹
مطابق ۲۱ شوال ۱۲۶۵ چنین نوشته لندن خالی شده مجموعهٔ و بابت تو از پیشتر است
و عدهٔ اموات دیروز خیلی مایهٔ دهشت شده و مع هذا ظاهر است که بیش از دو ثلث
تلفیات ابر ان نمیدهند در این ناخوشی بحمد الله سالم مانده ام و بفضل باری در این شهر که وبا
نهایت شدت داشت از وظایف خود دست نکشیده ام و تاکنون مریض نبوده ام و

مسکنم

ومسکن نزدیک شده است   این نکته را باید گفته نگذاشت که اگرچه مشار الیه برای حفاظت خود بر ذات باری تعالی اعتماد داشت امّا از احتیاطات مرسومی صرف نظر نمیکرد و مدّتی بعد از آن در روزنامهٔ خود نوشته   امروز آبله کوبیدم و این مرتبه پنجم است که در حیات خود این کار کرده‌ام   خانهٔ فقرای لندن غالباً خیلی محقّر بود و پیر و جوان در اینجاها ازدحام میکردند و بالهم یکجا میماندند   منازل مزبوره پر از حشرات الارض بود و بدترین شکلی در آنها شیوع داشت   در سنه ۱۸۵۱ مطابق ۱۲۶۷ لارد اشلی طرحی پیشنهاد کرد که خانه‌ها را ثبت کنند و برای تفتیش و معاینهٔ منازل عمومی مفتّشین معیّن شوند و نیز معزّی الیه ما بست محفلی را قبول نمود که انجمنی تأسیس نماید برای اینکه خانه‌ها از زمان خوب برا جهت هر نوع خانوادهٔ بنیاد کند – از آن وقت اصلاحات عمده بموقع اجرا رسید در سنه ۱۸۵۱ پدرش که لارد شافتزبری ششم بود این جهان فانی را وداع گفت و لارد اشلی لقب املاک و پدر او را گرفت در روز تدفین پدرش چنین نوشت   حالا من دارای اسم جدیدی هستم که گاهی آرزو نمیکردم و در یک دورهٔ جدیدی داخل شده‌ام که از خدا میطلبم از امروز و مقدّس فرماید اگر بتوانم که بفضل وی اسم جدید را مانند نام قدیم مشهور بسازم و از عنایت وی دارای نام نیکی شوم البته باید خیلی متشکّر باشم   لارد شافتزبری دربارهٔ هر صنفی از مردم ولو اینکه فقیر و مفلوک بودند بذل التفات میفرمود   یک عدّه از مردم که مشهور بسبزی فروش‌اند باطراف لندن حرکت کرده سبزی آلات بمصرف فروش میرسانند و عرّاده‌های کوچک دارند که الاغ آنها را میکشد و غالب اوقات بحیوانات خود بدرفتاری کرده غذای قلیلی بآنها میدهند یکنفر داعی عیسوی در جرگهٔ آنها رفته و برای هدایت ایشان خیلی زحمت کشید و آخر تا چند درجه آنها را بجادهٔ نیکی کشانید لارد شافتزبری نیز بحسن تشویق ایشان در چندین مجلس متعلق بآنها حضور بهم رسانید و حتّی بعضویت محفلی که برای فواید خود تشکیل داده بودند اقدام نمود و محض اینکه آنها را وادار کند که بحیوانات خود خوش سلوکی کنند قرار داد هر ساله نمایشگاه الاغ منعقد شود   جماعت مزبور از حسن الطاف وی بسی مسرور شده یک رأس الاغ

خیلی خوب بر لارد معظم هدیه دادند و زنهای انها نیز یك تشك قشنکی که کار خود شان بود

بوی تقدیم کردند دختران کل فروش لندن نیز با وجود معظم فقر و تکریم شایان نموده و یك

دانه پنسل دان طلا را بوی تحفه دادند مکتوبی که با مضای چهل نفر دزدان مشهور لندن

بود بر لارد شافتز بری رسیده و در طی ان خواهش کرده بودند که ایشان نصف شب در

یکی از نقاط بعیده و حشتناك لندن ملاقات کنند و معزی الیه نیز قبول نمود در انجا چهار

صد و پنجاه نفر دزد دادند که یکنفر داعی عیسوی مشغول بود انها را موعظه مینمود همهٔ انها

شریران قهار بودند و یکصد و پنجاه نفر از انها دزد خانه بر بودند لارد شافتز بری

زبان ایا بند در کشوده انها را نصیحت فرمود که از اعمال شقاوت خود دست بکشند و دیگر بسیاری

از ایشان با چشم اشکبار قبول کردند که نصیحت وی را بکوش هوش بنوشند و مهاجرت کنند

و از ان چهار صد و پنجاه کس چهار صد نفر جا با مثر اترك کردند اکرچه غالب انها بجای هدایت

داعی مزبور از طرق نجات بجاده هدایت تمایل کردند ولی اظهارات لارد شافتز بری

خیلی در انها اثر کرد چنانکه پیش از این مذکور شد لارد شافتز بری

همیشه میخواست که هر چیز را بچشم خود ببیند و در این باب میکوید من در لندن بجاهای

مردم و مغاره هاء دزدان و هر جای کثیف میرفتم و این مشهود اتم یك قوهٔ بمن میداد که بطوری

دیکر نمیتوانستم ان را تحصیل کنم و در هر باب میتوانستم از تجارب واقعی سخن برانم و غالب

اوقات چیزهائی از مبتلایان میشنیدم که برای من خیلی ذیقیمت بود من بعادات و خیالات

و افعال انها مسبوق و باحتیاجات حقیقی ایشان مطلع میشدم و هزاران مرتبه پهلوی

انها می نشستم و چاهی صرف کرده مشغول صحبت میکردیدم مستر اُرسمن که یکی از رفقای

او بود غالبا با لارد شافتز بری بمنزل فقرا رفته پهلوی بیماران نشسته بنوبت انجیل

میخواندند و غالب اوقات لارد معظم باو میکفت اُرسمن بیا تا زانو زده بنماز مشغول

شویم دختر کوچکی مسمات تینی که در مکتب صناعی مشغول تحصیل بود مکتوبی

بر لارد شافتز بری نوشته استدعا کرد که یك بستر برای خانوادهٔ فقیری که

Tiny ۲ Mr: Orsman. ۱

(لارد شافتزبری است که در مغارهٔ دزدان رفته و
آنها را نصیحت میکند)

در همانوقت منزلی برای خود تهیه کرده بود مرحمت فرماید ـ لارد معظم جواب ذیل را باو نوشت بتاریخ ۱۱ فبروری ۱۸۷۰ مطابق ۲۰ ذیقعده ۱۲۸۷

ثبنی کوچک عزیز من ـ از وصول مکتوب ظریف شما بابیا ظهار امتنان کنم و اشعار نمایم که انشاء الله البته میایم و منزل جدید شمارا تماشا کرده خود تان اینی ملاقات خواهم کرد اینکه خواسته بودید که بستر جدیدی برای خانهٔ نو بدهم مطمئن باشید که از اخواهم داد و در صورتیکه بخواهید دو بستر میدهم و انهارا باین عرایض ثبنی بنامند ـ من مسرور دم مشاهده کنم که شما این طور خوب مینویسید و علاوه براین مسرت دارم که استماع نمایم شما دختر خوبی هستید و انجیل را خوانده نماز خود را ادا میکنید و دوستدار حضرت مسیح میباشید ـ امیدکه همواره نظر لطفش بشما معطوف باشد ـ دوستدار شفیق شما ـ شافتز بری

یک سال پیش از فوت لارد شافتز بری در هنگامیکه جوائز اسمند رسه را توزیع میفرمود ثبنی که در انوقت دختر بزرگی بود در انجا حضور داشت و وقتیکه مشار الیهارا بمعزی الیه معرفی کردند اگرچه در انوقت صدایش ضعیف شده بود اما از کمال شعف صوت خود را بلند کرده که در هر نقطه از ان خیمهٔ بزرگ شنیده میشد و گفت عجب عزیز من شما هستید ثبنی من خوشحالم شما را ببینم لارد شافتز بری دوستدار صمیمی معارف بود نیز در پیشرفت امور مذهبی هم کمال سعی داشت و همینکه انجمن انجیل انگلیس و خارجه را تاسیس کردند مشار الیه بریاست ان برقرار کردید و تا مادامیکه حیات داشت همه ساله در جشن انجمن حضور بهم سانیده و در مسند ریاست قرار میگرفت انجمن مزبور در اشاعهٔ نشر بسی مجاهدات کرده و ملیونها کتب را در تقویت از ائین نشر کرده و فقط در هندوستان کتب خود را بهیجده زبان ترجمه نموده است در سنه ۱۸۷۲ دو مصیبت عظمی بر مشار الیه وارد کردید یعنی در ماه دسیمبر دختر محبوبش مسمات کنستانس امیلی که مدتی مریضه بود در جنوب فرانسه این جهان را بدرود گفت و در ماه اکتوبر عیالش فوت شد لارد شافتز بری را

عمری طویل بود و وقتیکه هشتاد و سه ساله بود لقب متمدن محترم لندن یا آزادی شهر لندن
باو دادند و این لقب منحصر باشخاص مخصوص بود که فوق العاده محترم بودند در آن موقع لارد معظم
بیان نمود اگر بفضل الهی قادر بوده ام که کاری بکنم اجرا و انکار نه از قوت و رشادت خودم
بوده بلکه از تأییدات آسمانی و توفیقات رحمانی بوده است بعد از چندی بیان نمود در بدایت
عمر من بنهایت اشتیاق راغب بعلوم و فنون بودم و تا انقدر تعشق بان داشتم که هر چیز
دیگر را فراموش کرده و خاطر خود را فقط بدان معطوف نمودم ولی بعد از آن این تعشق رفع
گردید و میلی بمعارف پیدا کردم و امیدوار بودم که نه فقط با دیگران که در ادبیات مهارتی
داشتند هم چشمی کرده بلکه گوی سبقت را از آنها بربایم بهمین طور بسیاری اشیاء در
نظرم جلوه گر میشد و محو میگشت زیرا که مقدرات من غیر از اینها میبود و آخر الامر مجبورم
کرد از آنها و عمر طویلم نه فیلسوف و نه مصنف هستم بلکه پیرمردی میباشم که سعی نموده وظیفهٔ
خود را در دنیا که خداوند ویرا گماشته بانجام رساند تا دقیقهٔ آخر بزحمت و تعب مشغول
بود و آخر عمر خود را در فلکستن که در ساحل جنوبی انگلستان واقع است گذرانید و بکلی
از رنج و عذاب آسوده مانده با وجدانی خالص و خالی از شوائب در حالیکه پسران و دختران
عزیزش در اطرافش گرد آمده بودند مانده و با قلبی مطمئن انتظار موت می کشید روز اول
اکتوبر ۱۸۸۵ مطابق ۲۱ ذیحجه ۱۳۰۲ نوکرش چیزی باو داد و وقتی که مشار الیه اخذ کرد
گفت لطف شما زیاد و این آخرین کلماتی بود که از زبانش جاری گردید چند دقیقه بعد
از آن بدون هیچ اضطراب و سکرات روحش از بدن مفارقت نمود در وقتیکه تمام
ملت انگلیس از مصیبت او مهموم و مغموم بودند غالبی از مردم اظهار کردند که باید
نعش او را در کلیسای بزرگ وست منستر[1] دفن نمایند ولی نظر بخواهشی که در حین
احتضار نموده بود او را پهلوی قبر زنش در کلیسای قریهٔ خودشان مدفون نمودند
ولی در کلیسای اعظم وست منستر مجلس ترحیم منعقد نمودند و بسیاری از اعضا

1 Westminster.

خانوادهٔ پادشاهی و وجوه بزرگان و اعاظم حضور بهم رسانیده بودند و در جزو مشایعت
کنندگان مبعوثین مدارس مجانی و سایر ادارات خیریه که لارد شافتزبری در پیشرفت آنها
ساعی بوده آمده و هر یک بیرقی که کلمات مناسب بر آنها مرقوم بود در دست داشتند و روی
جنازه‌اش از جمله اکلیل متعدده مصنوعه از گل یک دستهٔ گلی بود که کاغذی بدان ملحق
کرده و روی آن نوشته بودند یادگار دوستانهٔ دختران گل فروش است اگرچه اهم
از کلیهٔ خیرات و مبرات لارد شافتزبری سخن برانیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود و همین
قناعت میکنیم که بگوئیم هر اساسی که برای ترویج امور مذهبی یا اجتماعی یا اخلاقی تأسیس مییافت
مشار الیه ریاست آنرا حاصل میکرد یا بنحو دیگر بدان ارتباط پیدا مینمود اگرچه اهم مساعی
از مساعی جمیله مشار الیه بیان نمائیم باید بگوئیم که علاوه بر تأسیسات خیریه مذهبی که معظم له با آنها
مربوط بوده بسیاری از دوائر خیریه دیگر از احسانات وی بهره‌مند میشدند و قریب پنجاه سال
با بعضی از آنها مربوط بود و از بذل اوقات و وقت خود در پیشرفت آنها دریغ نمیفرمود مشار الیه ریاست
این دوائر خیریه را داشت — انجمن مساعدت و ملجأ اطفال — انجمن مدارس مجانی — انجمن مدرسهٔ دختران
گل فروش — مدرسهٔ مجانی در فلکس کورت — مریضخانهٔ اطفال بیمار — مریضخانهٔ نسوان — انجمن کودکان
فقیر — یتیم خانهٔ لندن — اتحادیهٔ مدارس مجانی — اتحادیهٔ اخلاقی — مریضخانهٔ همایونی برای امراض سینه
مریضخانهٔ همایونی برای اطفال ناقص الخلقه — انجمن رفاه حال دیگ‌بران — و انجمن جراحی مجانی
بعضی ادارات خیریه را که مشار الیه نیابت ریاست آنها داشت بدین قرار است — مریضخانهٔ چلسی
برای زنها در لندن — مریضخانهٔ عمومی برای امراض سینه — دواخانهٔ فنزبری — انجمن اعانهٔ
بیکسانیکه دوچار پریشانی هستند — ادارهٔ خیریهٔ عمومی نوکران — مریضخانهٔ آلمان در لندن
انجمن اعانهٔ معمرین عیسوی در لندن — مریضخانهٔ نسوان لندن — انجمن دایگان ملی در لندن —
ادارهٔ مرضای پایتخت — مریضخانهٔ مدل‌سکس — مریضخانهٔ ملی برای امراض قلبی — انجمن
نوع خواهان در ردهل — انجمن اعطای مستمری برکوران پروتستانی — مریضخانهٔ همایونی
برای زنها و اطفال — خیرات همایونی برای عیال‌داران — و کالج طبی خیریهٔ همایونی



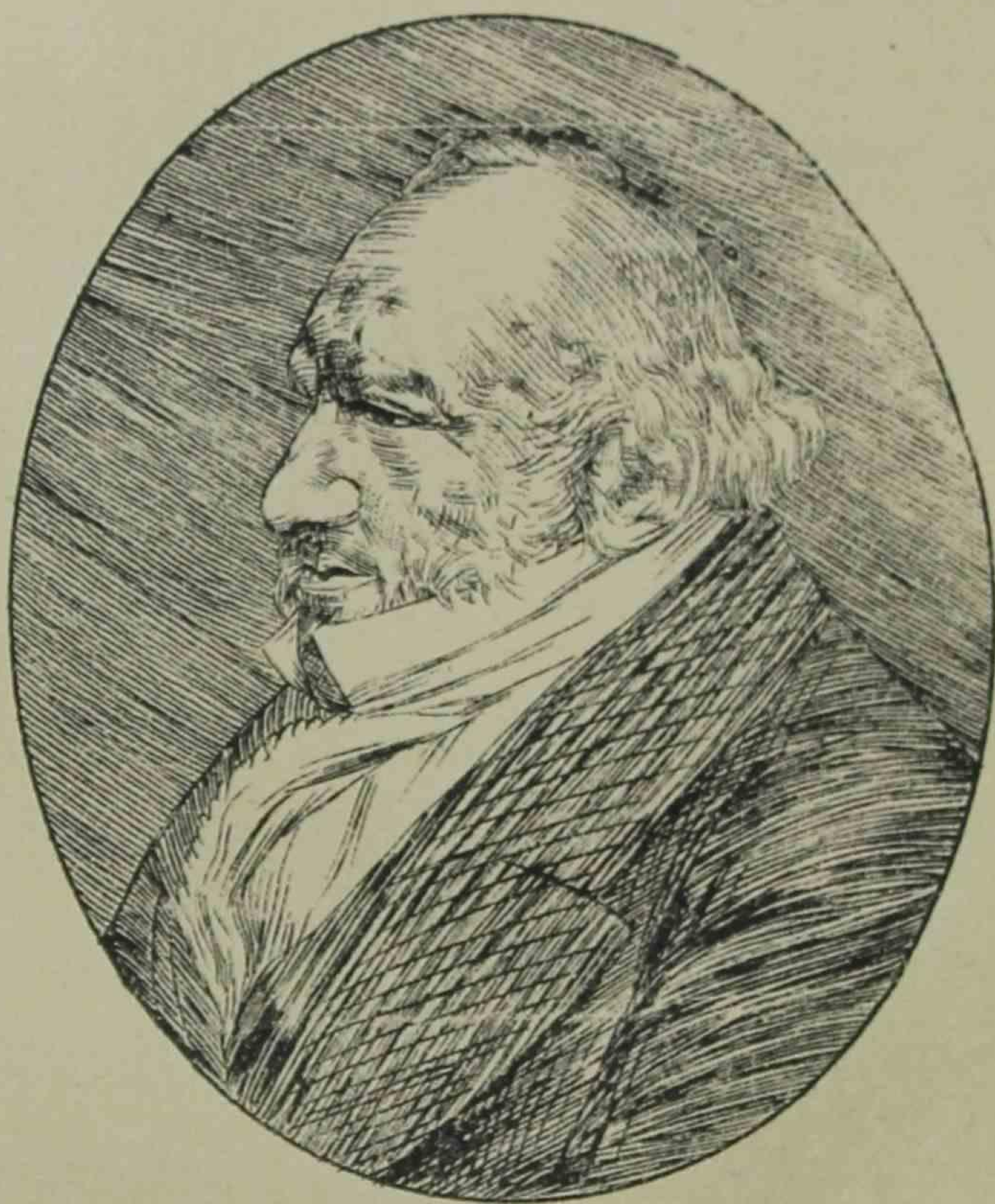
بعضی ادارات دیگر نیز که لارد شافتزبری سمت سرپرستی آنها را داشت بدین قرار است
انجمن کودکان عیسوی - انجمن خیریه ذاهبکان - مریضخانه مرض سل - انجمن مدارس مجانی و دعوت عیسوی
انجمن نگاهداری یتیمان انگلیسی - مریضخانه چیرنگ کراس - و انجمن لندن برای آموختن بکودان
لارد شافتزبری نه فقط احسانات خود را به شهر و مملکت خود اختصاص داده بود بلکه در امور خیریه
سایر ممالک توجهات تامه مبذول و مساعی کامله معمول مینمود - مثلاً در مسئله استخلاص ایطالیا
از حکومتهای ملوک الطوایفی که آنرا میان خود تقسیم کرده بودند تعب کشید و بعضی از اشخاص
که ناپلیون جبراً از فرانسه خارج کرده بود در منزل خود جا داد - در سنه ۱۸۶۱ و ۶۳ که پولندیها
از مظالم روس بتنگ آمده شورش کرده بودند لارد معظم در حمایت آنان حتی المقدور کوتاهی
نفرموده و در محفلی که در لندن بتاریخ ماه مارچ ۱۸۶۳ منعقد کرده بود از نطق خود حضار
بهیجان آورد و فرمود - آیا در انگلستان صاحبدل راستگوئی با خلوص و شرافتی هست
که فی الحقیقه کمال همدردی را با اهالی وطنخواه پولند نداشته باشد من این نهضت
پولند یا این شورش و عصیان نمیخوانم زیرا بنظر من آیا عصیان چیزیست که بر خلاف کسیکه
ذیحق باشد معمول گردد ولی این نهضت همانا شورش عظیم پرجلال جماعتی است

که از فرط بدبختی و ظلم بهیجان آمده و از مظالم و تعدیات
بی نظیر طاقتشان طاق گشته از شما میپرسم
که اگر جمیع صحایف تاریخ را بهم زده
و ملاحظه فرمائید
کجا همچو تعدیاتی که
امپراطور روس
درحق اهالی شجاع بیچاره پولند میکند
می بینید

شرح فوق از کتاب (شافتزبری و سوانح عمری و افعال و کار شرکت (پارتریج) اشاعه داده ترجمه شده



زنده جاوید ماند هر که نکونام زیست ٭ کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را



Sir Moses Montefiore.

سر موسس منتوفیور .— نوع خواه یهودی

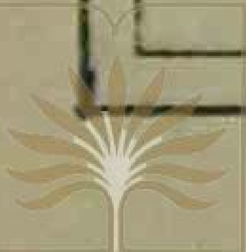
(در زمان کهولت)

الیور کرامول ۱ بتجدید دخول یهودان در انگلستان اجازه داد بدانمملکت آمدند و پدرش
تاجری ساکن لندن بود که بخرید و فروش امتعهٔ ایطالیائی اشتغال داشت و در سنه ۱۷۸۴
مطابق ۱۱۸۸ هجری که با عیال خود بشهری از انگلستان رفته بود که کلاه پوشالی بفروشد
موسس در آنجا متولد شد و همینکه پا بسنّ گذارد او را بمدرسه در لندن فرستادند
و عمویش هم لغت عبری و حکمت الهی و تاریخ قوم خودشانرا باو تعلیم میداد بمجردیکه
از مدرسه خارج شد او را بمعاونت تاجری که مأکولات میفروخت مقرر ساختند
و مذکور است که در عنفوان شباب قامتی بلند و ظریف داشت و اطوارش دلپسند
و خصائلش نیک بود که قلوب دیگران را خیلی جذب مینمود موسس چندان در آنکار
نماند و مقصودش این بود که دکان صرافی باز کند و نوط دولتی و سهام تجارتی بفروشد
در آنوقت عیسویان لندن قدری بچشم معاندت بر یهودان منگریستند و هیچ یهودی
نمیتوانست در آنشهر دکانی باز کند - اگرچه دوازده نفرشانرا مأذون داشتند که دکاکین
صرافی مفتوح سازند ولی در هنگام دخولشان بدانکار بایستی مبالغ گزافی بعنوان مصادره
بدهند - موسس خیلی نزد دو نفر عموی متمولش محبوب بود و همینکه مشار الیهما دریافت
کردند که میخواهد پیشهٔ صرافی اختیار نماید یکهزار و دویست لیره را که برای انجام کارش
لازم بود باو دادند و مشار الیه بطوری در این عمل پیشرفت نمود که برادرش که تجارت ابریشم
داشت باو ملحق شد و تجارتخانهٔ باسم برادران منتوفیور باز کردند در آنوقت و حتی چندی
قبل هم یهودان لندن منقسم بدو فرقه شده مساجدشان علیحده بود و لغت عبری را بطور
مختلف تلفظ میکردند انهائیکه در جنوب فرنگستان بودند چون خوش سلوکی بانها کرده
بودند متمول و با علم شده بودند ولی یهودان شمالی در روسیه و المان بطوری که گرفتار
ظلم و تعدی بودند و لهذا مفلوک و بیعلم ماندند یهودان جنوبی انها را بنظر حقارت
نگریسته و از مصاحبت ایشان تنفر داشتند همینکه موسس بسن بیست سالگی رسید او را

۱ Oliver Cromwell

بدخول مسجد یهودان پرتوکالی مأذون داشتند امّا دیگران با پستی برحسب معمول
سنّ بیست و پنج سالگی در اینجا داخل شوند معهذا مشار الیه مستمرّاً بمسجد میرفت
و پابند قوانین دینی و مواظب مراسم مذهبی بود در سنهٔ ۱۸۱۲ مطابق ۱۲۲۷ که موسس
بیست و هشت ساله بود - جودیث[۱] کوهن - دختر یکنفر یهودی المانی را بعقد خود
در آورد و اگرچه فرقهٔ یهودان جنوبی از مزاوجت با یهودان شمالی اجتناب میکردند
ولی مطلب موسس این بود که آن منافرت از میان بردارد و آخر بحصول این مأمول
نایل گردید - مهریهٔ جودیث ده هزار لیرهٔ انگلیسی بود که عبارت از شصت هزار تومان
است - این زن و شوهر خانهٔ پهلوی منزل ناطان روچیلد[۲] گرفتند که او هم یهودی بود
و بعد از آن بزرگترین صراف عالم شد و مشار الیه خواهر جودیث را مسمّات حنّا
کوهن[۳] بحبالهٔ ازدواج آورده و با موسس هم ریش بود - چندی بعد از آن ابراهیم
منتوفیوره همشیرهٔ روچیلد را تزویج نمود - برادران منتوفیوره در تجارت ترقی کرده
و متموّل شدند در سنهٔ ۱۸۲۴ ابراهیم فوت شد و موسس آنوقت چهل ساله بود و
بدین خیال افتاد که از کار دست بکشد چراکه خودش بلا اولاد بود و برادرش که
در کار تجارت با او شراکت داشت مرده و خود یکه و تنها مانده بود وقتیکه از عیالش
در این باب استشاره نمود مشار الیها گفت خدایرا شکر کن و قانع باش سال دیگر شغل
صرّافی را متروک ولی رابطهٔ خود را با چندین کمپانی عمومی برقرار داشت و از آن بعد
عمدهٔ آمالش همین بود که افراد نوع را عموماً و یهودانرا خصوصاً از رفاهیت و آسایش بر
خوردار سازد منتوفیوره مدّتی مدید شایق بود بر فلسطین مسافرت کرده آثار و بقایای
قوم خود را مشاهده نماید ولی همیشه از نیل این مقصود باز میماند بالاخره در سنهٔ ۱۸۲۷ مطابق
۱۲۴۳ بآرزوی قدیم خود رسید و قبل از آنکه حرکت نماید بمسجد رفته در عبادت مشارکت

۱. Judith Cohen ۲. Nathan Rotschild
۳. Hannah Cohen



نمود

نمود در آن ایام هیچ راه آهن وجود نداشت وفقط معدودی کشتیهای بخاری موجود
بود و از این رو مسافرت و سیاحت خیلی تأنّی وخرج داشت و کذلک مسافرین از
دزدان دریا و صحرا در مخاطره بودند منتوفیوری و عیالش برای نول خودشان از مالطه
تا اسکندریه چهارصد و پنجاه لیرای انگلیسی پرداختند که تقریبا بیست برابر وجهیست
که حالیه پرداخته میشود چون یهودان قدیم تا سنوات بسیاری در مصر اقامت کرده
بودند از این رو همینکه منتوفیوری در اسکندریه پیاده شد بیتشنگا خود در لندن
چنین نوشت - اکنون ما در کشوری پیاده شده‌ایم که فی الواقع گهوارهٔ قوم خودمان
میباشد در اینجا اسلاف ما بمظالم و تعدیات دوچار شده ولی رفته رفته رشد
کرده ملتی قوی شدند و حضرت قادر مطلق آنها را هدایت فرمود بعد از پنج
روز مسافرت به جافه بندر جنوبی فلسطین رسیدند و اگرچه در آنوقت تمام آن
مملکت مقرون باغتشاش و ناامنی بود ولی حکمران آنجا سربازی فرستاد که ایشان را
در عرض راه بیت المقدس محافظت کند - منتوفیوری مشاهده نمود که از مظالم و تعدیات
عثمانیها فقط معدودی که از خانوادهای یهود میتوانند کار معیشت خود را راه بیندازند
و غالب آنها از خیرات و صدقاتیکه از سایر ممالک رسیده معاش میکردند روز
شنبه هنگامیکه منتوفیوری بمسجد رفته و برای سلامت رفقای غایب خود صدقه
و نیاز داد و در آنموقع چنین نوشته - خیالات عظیمه که آنوقت بخاطر من خطور
نمود بسیار بود چه اگر خود را در ارض قدسی یافتم که مسکن پیشینیان و مصدر مذهب و مقرّ
جلالت سابقهٔ ما بود ولی اکنون دریغ است که منبع ظلم و جور میباشد قبل از آنکه از آنجا
حرکت کند منتوفیوری کمال سعی نمود که مابین یهودان پرتگال و المان احساسات دوستانه
فراهم آورد و آنها را بطریق یگانگی و آشتی بکشاند بعد از سه روز بوطن مألوف
حرکت کرده ندو از مالطه در کشتی جنگی که حامل بعضی نوشتجات دولتی بعنوان دوک آف کلارنس[1]

[1] Duke of Clarence.



که بعد از آن ویلیم چهارم شد) بود مسافرت نمود و یک روز بعد از آنکه مراسلات
مزبوره بشاهزادهٔ معظم رسید از منتوفیور تمنا نمود که بملاقات ایشان آمده در باب
امور مشرق بعضی اطلاعات را بعرض برساند - تا سنهٔ ۱۸۲۹ مطابق ۱۲۴۵ هجری یهودان حق
شهر عمومی انگلستان را نداشتند و در سنهٔ ۱۸۳۰ منتوفیور و رفقایش عرایضی بدار الشورای
انگلیس مرتب کرده بامضای یهودان و عیسویان رسانیدند و در طی آنها استدعا کردند
که قیود موجوده را از یهودان بردارند و ایشان را با دیگران مشترک الحقوق سازند در اینسال
عرایض مزبوره از طرف دار الشوری رد شد ولی در سنهٔ ۱۸۳۳ مطابق ۱۲۴۹ مقبول گردیده
از مجلس عمومی گذشت ولی مجلس اعیان آنرا قبول نکرد - غالب ترتیباتی که بالاخره مقبول
و مطبوع میشود از طرف مجلسین مزبورین همین نهج در مورد آنها مسلوک میگردد
در سنهٔ ۱۸۳۵ مستر داود سلیمانز که یهودی بود بسمت یکی از شریفهای لندن انتخاب نمودند
و برای تقلد این منصب لازم می‌آمد سوگندی یاد شود که آخرش این کلمات بود - من بدیانت
عیسوی سوگند یاد میکنم - ولی قانونی در مجلس گذشت که مشار الیه از این بیان معاف
گردید - در سنهٔ ۱۸۳۷ مطابق ۱۲۵۳ هجری منتوفیور را بمرتبهٔ شریف منتخب کردند و هم اینسال
مشار الیه بریاست دو جماعت مبعوثان بحضور ملکهٔ جوان انگلستان مشرف شد که علیا
حضرتها در موقع جلوسش بر تخت سلطنت تبریک و تهنیت بگویند و ملکه معظم مراتب
تبریک آنها را قبول و امتنان خود را بمشار الیها اظهار و ضمناً تذکار نمود که در وقت
طفولیتش منتوفیور نسبت باو احسانی کرده و کلید طلائی را بوی داده که هر وقت بخواهد
در باغ باصفای مشار الیه که کنار دریا واقع شده برود - منتوفیور در مراسم تاجگذاری
هم بسمت شریف مشارکت کرد و در همانسال روزیکه ملکه برای جشن انتخاب بیگلربیگی
لندن بشهر آمد لقب سر - را به منتوفیور مرحمت فرمود - در سنهٔ ۱۸۳۸ مطابق ۱۲۵۴
هجری که شغل سالیانهٔ شریفیش بانتها رسید مشار الیه بار دیگر بفلسطین مسافرت
نمود و در عرض آن سیاحت فواید عظیمه و منافع وافره به یهودان آنمملکت رسانید در ماه

استماع نمود که طاعون در بیت المقدس شدت دارد و از اینجهة دروازه شهر را
بر روی واردین بسته اند بسیاری از یهودانکه در انجا ساکن بودند از فرط
گرسنگی نزدیک بهلاکت و از شدت ظلم عثمانیها دوچار کمال مشقت بودند
مترهوسس میخواست به تنهائی به بیت المقدس برود و عیال خود را در مالطه
بگذارد ولی مشار الیها قبول نکرده اظهار نمود که باتفاق شوهران تلافی هر مهلکه و
خطر پروا ندارد و در اجراء خیرات و مبرات هیچ گونه زحمات اعتنائی نمیکند
در بیروت که بندر شمالی انجا است پیاده شده و از انجا تا بیت المقدس از راه
خشکی مسافرت کردند چون افواهی بود که در ان قطر حوالی بسیار است لهذا عیال
مشو نمود برای محافظت یک قبضه طپانچه با خود حمل مینمود و این نخستین مرتبه
بود که مشار الیها در عمر خود اسلحه برداشت در شهر زنان یهودان در کمال
شعف و شادمانی پای کوبان و هلهله کنان دستک زنان بپذیرائی مقدم مشار الیهما شتافتند
و توپها شلیک کردند در انجا هر مرد و زن و یتیم و طفلی که سنش متجاوز از سیزده
سال بود یک ریال که تقریبا مساوی هفت قران بود اعطا کردند و هر طفلی که کمتر از
سیزده سال داشت نیم ریال دادند و هر مرتبه سی نفر از انها در منزل خود داخل
نموده و بعد از اعطا عطیه انها را مرخص میکردند و این اعانه در حق مسلمین و یهود
بالتساوی مبذول شد در طبریاس جمعی کثیر مقدم انها را پذیرائی کرده موزیک
نواخته فریاد زنده باد حامی ما بلند میکردند و در انجا مهمان ترتیب غذا دادند
و در حق یهودان و مسلمانان بتساوی رفتار کردند اگر چه در بیت المقدس
طاعون شیوع داشت ولی ایشان مصمم شدند که بانجا بروند و مردم هم
ورود شانرا از خدا میخواستند و همینکه وارد شدند حکمران و اعاظم شهر
باستقبال ایشان شتافته با فوج سوار نظام و همه گونه عزت و احترام داخل شهر نمودند
و تعظیمات و تشریفاتیکه در حق ایشان معمول شد درباره هیچ پادشاهی ملحوظ نگشته بود

کوچه‌های شهر خیلی تنگ و از سنگ و آوار خانه‌های مخروبه مملو شده بود و در محلهٔ
یهودان تمام معابر و دریچه‌ها و بامهای خانه‌ها پر از تماشاچیان و دستهٔ موزیک
و سرود خوانان مقدمهٔ آنان را پذیرائی کردند و بعد از آن تمام ناظرین بکمال
سرعت دستک زدند . سرموسس چنان مبالغ هنگفتی در راه وطن پرستی
مصروف داشته بود که آنقدر وجهیکه میخواست در اینجا بدهد برایش باقی
نمانده بود و چون بیت المقدس دکان صرافی نداشت مشار الیه بر واتی بر
بیروت صادر نمود چون مظنون بود که یهودان فلسطین غالب اوقات خود را
بطاعات و عبادات مصروف میدارند لهذا همکیشان ایشان در سایر ممالک
انها دستگیری و معاونت میکردند و از اینجا بکثرت عدهٔ آنها و بفزونی نهاده و محتمل بود
که تنبلی و عطالت را شیوهٔ خود ساخته از شغل و کار پهلو تهی کنند از اینرو سرموسس
میخواست که در صورتیکه ممکن شود از ظلم و جور محفوظ بمانند و جوانان آنها عطف نظری
بفلاحت کنند مطلب عمدهٔ مسافرتش همین بود آنوقت فلسطین در حوزهٔ محمد علی
پاشای مصری بود و بنابراین سرموسس باسکندریه رهسپار شد و در ضمن ملاقاتیکه
با پاشای معظم نمود نقشهٔ خود را باو خاطر نشان و اظهار کرد که برای رفع فقر و فاقه که همواره
یهودان بدان مبتلا بودند میبایست مأذون شوند اراضی اجاره و زرع نمایند پاشای
موصوف استحسان خود را اظهار و وعده نمود که کتباً هم اجازه بدهد و تصدیق نماید سرموسس
احصائیه سرشماری یهود فلسطین را که محتوی بر اطلاعات دقیقه راجع بهر فردی از
افراد آنها بود با خود آورد و مشار الیه و عیالش بعد از غیبت ده ماه مراجعت کردند
از زمان قدیم تهمت ناشایستی بر یهودان وارد شده که خون افراد ملل دیگر را در عید بزرگ
مذهبی خودشان که موسوم بپاساور است بکار میبرند در سنه ۱۸۴۰ در جزیرهٔ رودس
پسری یونانی مفقود الاثر گردید و در دمشق هم یکنفر کشیش فرانسوی با نوکرش بطور خفیه
گریخت و هر دو وی این واقعه در قرب عید پاساور بوقوع پیوسته علی الفور مردم فریاد

زدند که یهودان اند و نفر را کشته اند تا خون آنرا در خمیر نان عید بکار برند یهودان را
در معرض شکنجه آوردند تا اقرار کنند که کدام شخص در این قتل موهوم مرتبط بوده و از شدت
زجر و شکنجه بعضی بیگناهان از الم جان دادند و بعد از یکماه استنطاق هم امر شد که ایشان نیز را
برسند ولی حکمران انجا مایل بود که مقدمه را بمرکز رجوع کند. همینکه این خبر بانگلستان
رسید خیلی موجب تأثر و تشویش گردید سرموسس مجلسی از یهودان معتبر را منعقد نمود
که بدولت انگلیس و فرانسه و اطریش یادداشت فرستاده مطالبه کنند که نفوذ خود شانرا
در حق یهودان شرق معمول و مبذول دارند. جناب لارد پالمرستون[1] که رئیس وزارت
خارجه انگلستان بود فوراً وعده داد که بنمایندگان در اسلامبول و اسکندریه دستوری
داده شود که برای رفع این مظالم هرگونه مساعی ممکنه مبذول دارند و کذلک قرار شد
که کمیسیون مخصوصی بریاست سرموسس بشرق فرستاده شود. همینکه کمیسیون مزبور
در ضمن مسافرت خود بمارسیل رسید مطلع گردید که در رودس محبوسین مستخلص
شده و حکمران انجا معزول گشته است در ورود خود شان بمصر استجازه نمودند که به
دمشق مسافرت کرده و شخصاً با محبوسین مذاکره نمایند ولی چون قونسول فرانسه مخالف
این معنی بود پیشرفتی حاصل نگردید. چندی بعد از آن محمد علی پاشا تکلیف کرد که محبوسین را
عفو نماید ولی سرموسس این مطلب را قبول نکرده و عمده مقصودش این بود که پاشای معظم
الیه بیگناهی ایشانرا قبول و اظهار نماید بالاخره اینهم بدست آمد و کذلک عهد کرده
شد که حمایت عمومی بر یهودانی که تحت حکم مصر بودند مبذول گردد. آنوقت خبری رسید
که سلطان عثمانی مجدداً شامرا بقبضه تصرف در آورده و اهالی دمشق باز بهیجان آمده
و عازم شده اند بهجوم بر یهودان نمایند. بمجرد این خبر سرموسس به اسلامبول مسافرت
نمود که از سلطان توثیق و تصدیق حقوقی که از محمد علی پاشا تحصیل شده بدست بیاورد
هیئت کمیسیون را بلطف پذیرائی کردند و سلطان وعده داد که همیشه یهودان از حمایت او

۱- Lord Palmerstone.

منتفع

منتفع و با سایر رعایایش بالمساوات مسلوک خواهند شد - اعلیحضرت معظم اظهار فرمودند آقایان من میدانم که چگونه از نوع خواهی خالصانهٔ که شما را باین پای تخت کشانیده قدردانی کنم - وقتیکه در اسلامبول بودند سرموسس بتماشای مدارس یهود رفت - در آنجا اطفال زبان عبری درس میدادند ولی غالب آنها عارف بلغت ترکی نبودند و این مطلب در بسیاری موارد آنها را از تحصیل خدمت دولتی ممانعت میکرد - سرموسس بروسای جماعت تأکید کرد که لغت ترکی را در جمیع مدارسشان تدریس نمایند - هنگام مراجعت سرموسس کمال شعف و شادمانی رخ داد زیرا که ملاحظه نمودند که نه فقط تفوق فوری بر دشمنان خود حاصل کرده بلکه مرتبهٔ اعلای سیاسی و اجتماعی دائمی را حایز شده اند لهذا روزی را برای سپاس حق تعالی معین کرده همهٔ افراد جماعت در مسجد حضور بهم رسانیدند و ظرف نقرهٔ قشنگی را بعنوان یادگار بسر موسس هدیه دادند - اگرچه کمیسیون مزبور خیلی خرج برداشت ولی سرموسس یکهزار و دویست لیره برای مخارجش از کیسهٔ خود عطا فرمود - محض اینکه صناعت را مابین یهودان فلسطین رواج دهد سرموسس یکدستگاه مطبعه به بیت المقدس فرستاد و کارخانهٔ بزرگ کتان بافی را در آنجا دایر نمود - اولاً سه نفر از یهودان بومی آنجا را بانگلستان آورده سبب شد که فن نساجی کاملاً بدیشان تعلیم کردند - کذلک سایر حرف و صنایع را ترویج داده گاو و آلات و ادوات فلاحت را بچندین نقطه آن مملکت فرستاد و در بیت المقدس دواخانهٔ تأسیس نموده طبیبی را بجهت مواظبت آن روانه فرمود - و نیز برای اعانهٔ مبتلایان حریقیکه محلهٔ یهودان در ازمیر را خراب کرده بود وجوهاتی جمع آوری کرد و سال دیگر بسلطان مراکش عریضهٔ مفصلی مربوط باحوال رعایای یهودی او نوشت - در سنه ۱۸۴۶ همکیشان او خواهش کردند که بسمت مبعوث بحضور نیکلای دوم امپراطور روس برود زیرا که سه سال قبل از آن امپراطور موصوف فرمانی صادر و بجمیع یهودانیکه بمسافت سی و پنج میل از سرحد آلمان و اطریش سکونت داشتند امر کرده بود بداخلهٔ روسیه انتقال نمایند

وعلت این مطلب همچو مذکور میشد که یهودان در قاچاق اجناس مشارکت کرده
و تنخواه را بدون اداء عشور میگریزانند ـ این فرمان روزگار بسیاری از انان را سیاه
و تباه نمود ـ اول ساعی شدند بعضی دول اروپا محرک شوند که در حقشان امدادی بعمل
اورند ولی چون در این خصوص پیشرفت نکردند سر موسس قبول نمود بپطرزبورغ
برود و انوقت در هریک از مساجد یهودیهء انگلستان برای انجاح مقاصد شان ادعیهء
مخصوصه خواندند ـ سر موسس و عیالش بروسیه رهسپار شدند و در انجا پذیرائی
شاهانه و تشریفات بی پایان در حق ایشان مرعی گشت و کالسکهء خود امپراطور را
برای انها فرستاده و مشارالیهما را مهمان شخص شاهنشاه محسوب میداشتند
در ضمن ملاقاتیکه با امپراطور نمودند اعلیحضرت معظم به سر موسس اطمینان داد
که برای اصلاح احوال یهودان روسیه نهایت اشتیاق دارد و از او خواهش
کرد که پیش از معاودت بانگلستان بشهرهای روسیه که یهودان در انجا اجتماع
داشتند برود و نصایح ناصحه بایشان بدهد ـ برحسب تصویب امپراطور رفتار
نموده اسبهای چاپار دولتی را برای سواری خود بکار میبرد و چون مراسلات دولتی
از مرکز باسم حکام ایالات و ولایات اورده بود از این جهة کمال تکریم و توجه را در حق
وی مبذول میداشتند ـ فرمان سابق الذکر را موقوف داشتند و بیهودان حق
تحصیل املاک دادند ـ همینکه سر موسس بانگلستان معاودت نمود جشنهائی برائی
شایانی در بارهء وی بعمل امد ـ اعضاء خانوادهء سلطنتی در جشنی که باحترام وی
منعقد شده بود مشارکت کردند و ملکهء انگلستان لقب او را رفیع تر ساخت ـ در
سنه ۱۸۴۹ باز بفلسطین مسافرت کرد و در طبریه باس مرض وبا بروز کرده بود و سر
موسس ساعی شد برای معاونت اهالی انجا اعانه جمع کند ولی چون بنیل این
مقصود موفق نگردید خودش با عیالش به بیت المقدس رفته متجاوز از پنج
هزار لیره از پول خود را میان محتاجین تقسیم کرد بدون انکه بعقاید مذهبی انها

ملاحظه داشته باشد بواسطه جنک روس که در سنه ۱۸۵۴ و ۱۸۵۵ مطابق ۱۲۷۱
و ۱۲۷۲ هجری رخ داد یهودان انجا قادر نبودند که اعانه موسوی خود را بر یهودان
فلسطین بفرستند وعلاوه بر این چند سال زراعت انقطر خراب شد و مرض طاعون
هم بروز کرد — سر موسس باز دفتر اعانه باز کرد و بیشتر از پیشتر پیشرفت نمود
یعنی بیست هزار لیره جمع اوری کردید — از حسن اتفاق یکنفر یهودیهم در امریکا
فوت شد و معادل چهل هزار تومان و ابسر موسس متروک ساخت که بهر نحوی صلاح
داند برای فواید یهودان فلسطین مصروف دارد — مجدداً سر موسس وعیالش بان
ناحیه روانه شدند ووقتی که از اسلامبول عبور میکردند مشار الیه حکمی از
سلطان عثمانی تحصیل نمود که او را مقدور میباشد در فلسطین زمینی ابتیاع
کند و لهذا در چندین محل بابتیاع اراضی پرداخت — در بیت المقدس شالوده
مریضخانه کذارد وطرح دار العجزه هم نهاد و مدرسه دختران و مکتب صنایعی
را افتتاح کرد و برای فایده جماعت یهود چندین اقدامات دیکر معمول داشت
در سنه ۱۸۴۴ مطابق ۱۲۶۰ مستر داود سلیمان داوطلب شد که ریاست بلدیه لندن را
تحصیل نماید واکر چه بلا منازعه انتخاب کردید ولی چون قادر نبود که سوکند مرسوم یاد کند
و بکوید — بدیانت حقه عیسوی قسم میخورم — ازاین رو نتوانست آن عهده را متقلد
شود — سال دیکر سر موسس که رئیس وکلای یهود بود سفارش نمود که وقت آن رسیده
برای ازادی یهودان فیصله شود وخودش و بارن روچیلد بملاقات سر رابرت پیل
رئیس الوزراء رفته تأکید کردند که لازم است در این خصوص قانونی جعل شود — اکر
چه در دار الشوری طرحی پیشنهاد کردند ولی بیش از این نتیجه نداد که یهودانرا بدخول ادارات
بلدیه مجاز ساخت وبا وجودیکه این مطلب تا اندازه مایه یأس بود ولی جماعت یهود با تشکر
انرا تلقی نمودند — در سنه ۱۸۴۶ مطابق ۱۲۶۲ — لارد جان رسل رئیس الوزراء شد و چند ماه

Lord John Russell ١



می همانسال بارون روچیلد بسمت وکالت دارالشوری از جانب اهالی لندن منتخب گشت ولی بواسطهٔ همان سوگند نتوانست بمقام خود نایل شود. بعد از آن لارد معظم در دارالشوری تصویب نمود که یک کمیسیونی تشکیل یافته و در رفع موانع رعایای یهودی انگلیس مذاکره کند. سر رابرت پیل اولاً طرح مزبور را مخالفت نمود ولی سپس نطق بلیغی در مساعدت آن اداء و اظهار کرد که اگر سر موسس میتوانست بهم کیشان خود اعلام دارد که هر گونه اجحافات قدیمه در اینجا از یهودان مرتفع و شخص یهودی در حقوق مدنی با افراد عیسوی بکمال مساوات میباشد البته بعثت مشارالیه بیشتر موجب جلب قلوب وجذب خواطر میشد. طرح مزبور از دارالشورای عمومی گذشت ولی مجلس اعیان انکار کردند و سال دیگر نیز بهمین طور معمول داشتند. در سنه ۱۸۵۱ سر داود سلیمان بعضویت دارالشوری بوکالت گرینویچ[1] منتخب کردند و مشارالیه نیز باظهار رأی خود قیام نمود و وقتیکه سوگند میخورد این جمله را. بدیانت حقهٔ عیسوی سوگند یاد میکنم. حذف نمود و از این جهت ویرا پانصد لیره مصادره و مجبور باخراج نمودند. تا مدتی که پیشنهاد رفع موانع یهودی صورت قانونی یافت ده سال منقضی گردید. غالب اصلاحات بهمین نوع تأخیر میابد و نصرت سیاسی بعد از کشمکش طولانی حاصل میشود

بعد از چندین روزی که از جشن سال پنجاهم ازدواجشان گذشت خانم منتوفیور این جهان فانی را وداع گفت و او را در حوالی مسجد یهودان در رامزگیت که کنار دریا واقع است مدفون ساختند. بعد از آن سر موسس قبهٔ سنگی بتقلید مرقد موهوی راحیل که در راه جریکو و بیت المقدس است روی آنقبر بنا گذارد و بنیاد بنام مشار الیها یک کالج عبری در رامزگیت[2] و یک باب خسته خانه نزدیک لندن تأسیس نمود فوت سلطان عبدالمجید موجب توهم شد که مبادا جانشین وی فرمانیکه در حق یهودان بسر موسس اعطا شده بود ابطال نماید لهذا سر موسس سفری دیگر به قسطنطنیه نمود

۱ Greenwich ۲ Ramsgate

وسلطان جدید یعنی عبدالعزیز خان ویرا اطمینان داد که رعایای یهودیش همان
حقوق وامتیازاتی راکه سایر رعایای عثمانی از آن منتفع میشوند بالمساوات خواهند
داشت - در اواخر سنه ۱۸۶۳ یهودان مراکش بتوسط یهودان جبل الطارق از سر موسس
استدعا کردند که در حق ایشان مساعدتی فرماید وایشانرا از زحمت ومصیبت تازه
برهاند - مجمل این مفصل آنکه در ساحل غربی مراکش یک نفر اسپانیولی بغتةً مرده
بود ومأمورین انجا نمیخواستند تهمت کشتن ویرا بمسلمانان مراکش بزنند مبادا دولت
اسپانیا در این خصوص اقدامی بنماید وچون شخص متوفی یک نفر نوکر یهودی داشت
از این رو مومی الیه را متهم ساختند که آقای خود را زهر داده ومسموم ساخته است
هرقدر انکار کرد فایده نبخشید و ویرا این قدر شکنجه کردند تا اجباراً بیان نمود
زهر با آقای خود داده وچند نفر دیگر را هم که با او اظهار کرده بودند در این جنایت
متهم ساخت اما وقتیکه ویرا از شکنجه رها کردند باز برائت ذمه خود را اظهار داشت
مع هذا ویرا با یک از اشخاصیکه نام برده بود بقصاص رسانیدند واین واقعه
کافةً اهالی انجا را بر ضد یهودان شورانید وموجب هیجان ایشان گردید لهذا
یهودان مراکش ببرادران خود در جبل الطارق التجاء وابرام از سر موسس
استدعا کردند که بتخلیص ایشان بپردازند وایشانرا از این مهلکه بزرگ که خطری
عظیم بجهة انجماعت داشت فارغ بسازند - یهودان مراکش از حمایت هیچ دولتی
مستفیض نبودند وبهذا غالباً بلیّات عظیمه ونوائب وخیمه برایشان وارد میامد
واگرچه در این مورد هیچ شک وریبی نبود که محبوسین بیچاره بری الذمه میباشند
اما مأمورین انجا از رهائی ایشان امتناع داشتند - سر موسس بوزارت خارجه
انگلیس رفته وفوراً تلگراف بسفیر انگلیس در مراکش مخابره شد که کلیةً نفوذ خودرا
در حق یهودان استعمال دارد وسر موسس خودش نیز بعزم ملاقات سلطان
مراکش حرکت نمود که برای جماعت یهود ترفیه حال واصلاح احوالی تحصیل نماید -

در مراکش مقدم وی را با نهایت شادمانی و کمال مسرت و شوق پذیرائی نمودند و یهودی از کلیه بلاد معتبر مراکش هیئت مبعوثین بخدمت وی آمدند - بقیه محبوسین مزبورین را مستخلص داشتند و وقتیکه سرموسس به پایتخت مراکش رسید مهمان شخص سلطان بود و قصر سلطنتی را برای اقامتش معین کردند - همینکه دربار منعقد شد مشار الیه بحضور سلطان شرفیاب گردید اعلیحضرت معظم خیلی اظهار بشاشت فرمود که شخصی را که اسمش بکمال خوبی نزد وی معروف بوده در دربار خود می‌بیند - سرموسس از جانب رعایای عیسوی و یهودی مراکش عریضه بحضور ملک معظم تقدیم نمود و بعد از چند روزی فرمانی صادر گردید که در آینده در بارهٔ یهودان و عیسویان بالمساوات بذل انصاف شود و بعد از آنکه سرموسس بحد ابلغ الطاف سلطانی نایل شد و از اعلیحضرت خداحافظی نمود بوطن خود عودت کرد در مملکت رومانیا که در مشرق اروپا واقع است تعدیات فراوان در بارهٔ یهودان میشد و جماعت کلیمی از سرموسس درخواست کردند که بدان مملکت شتافته و حتی المقدور مساعی جمیلهٔ خود را در بارهٔ مظلومین مبذول دارد - لهذا در سنه ۱۸۶۷ مطابق ۱۲۸۴ هجری بدان صوب عزیمت فرمود ولی چون اهالی آنجا در حق او ضدیت و معاندت داشتند چندان کاری از پیش نبرد و علاوه بران بعضیها میخواستند وی را بقتل رسانند و بقدر پانصد نفر زیر منزل وی اجتماع کرده بهرزه سرائی مشغول بودند و مشار الیه را تهدید بقتل میکردند ولی ابدا خوف و بیمی بخاطر خود راه نداد و دریچه را باز کرده فریاد بر آورد که اینک من حاضر هستم - اگر میل دارید بر من شلیک کنید مختارید من برعایت انصاف و انسانیت باینجا آمده ام - جمعیت مزبوره فقط براو نگاه کرده مکرر فریاد بر آوردند و بدون اینکه وی را تعرضی برسانند حرکت کردند بعضی متمولین یهود با چشمهای اشکبار نزد وی آمده و فریاد میکردند که ما را میکشند ولی سرموسس با نهایت حلم و وقار اظهار تسلی داد و نصیحت کرد که بر خدا توکل کنند و محض تسکین

قلبشان اثر کرد که لشکر سربازی برای او تهیه کنند و عصر آن روز در تمام معابر عمومی گردش
نمود در سنه ۱۸۷۱ مطابق ۱۲۸۸ برای دستگیری یهودان ایران دفتر اعانه باز کرد و تقریباً
یکصد و چهارده هزار تومان فراهم آورد و توزیع نمود سال آینده بسنت پطرزبورغ
مسافرت کرد که نطق تبریک آمیزی بحضور امپراطور الکساندر ثانی تقدیم نماید و
او را با کمال محبت و شفقت پذیرائی کردند و خیلی مسرور شد که از زمان مسافرت
اولیه خودش تا آنوقت اصلاح عمده در احوال یهودان داده شده در سنه ۱۸۷۴ مجدداً
ویرا بریاست وکلای جماعت یهود منتخب کردند ولیچون در سن نود سالگی بود از
تقلد آن رتبه جلیل امتناع نمود — نظر بخدمات شایانی که بحوزه انسانیت نموده
بود مبلغ دوازده هزار پوند را بعنوان یادگار جمع آوری نمودند و بخواهش خودش
آنوجه را در اصلاح حال یهودان فلسطین مصروف داشتند و تمنا نمود که چند
خانه ابتیاع نمایند و در جلو آنها قطعه زمینی را برای کاشتن سبزی آلات
بگذارند و آنها را وقف خانواده یهود سازند — در سنه ۱۸۷۵ ۱۲۹۲ هجری که
بسن نود و یک سالگی رسید مسافرت هفتمین و آخرین بفلسطین نمود و بعد
از معاودتش در رامزگیت بعزلت گذرانید ولی معهذا از حوادث دنیا عموماً
و از سرگذشت طایفه خود خصوصاً واقف بود — دخول سر موسس بسن صد
سالگی باعث کمال مسرت در حوزه یهودان شد و متجاوز از هفتصد تلگراف
و یکهزار و پانصد مراسله تبریکیه بمشارالیه رسید و از آنجمله تلگرافی از ملکه
ویکتوریا[1] بدین مضمون بود — صمیماً شما را در موقع دخولتان بسن صد سالگی
حیاتی که مفید و محترم بوده تبریک میگویم — ویکتوریا —
مخابره بهمین مضمون نیز از ولیعهد انگلیس بمشارالیه واصل گردید و چندین
نطق تبریکیه از طرف جماعت یهود باو تقدیم کردند ولی خود مشارالیه باندازه

Victoria [1]



دو چار ضعف و نقاهت بود که در ضمن ملاقات و خواندن نطق از ایستادن عاجز
داشتند - در سنه ۱۸۸۵ مطابق ۱۳۰۳ که بسن یکصد و یک سال رسیده بود این
دنیای فانی را وداع گفت و ببرای دیگر شتافت - سر موسس یکی از بزرگترین
نوع خواهان دنیا بود و در بارهٔ او گفته شده که حتی بدویان بادیه مصر و سقایانی
که مشک خود را از رود جیحون پر میکردند اسم او را شنیده و او را بخوبی و بتوقیر و نیکی

یاد میکردند - شرح فوق از کتاب موسیو - سر موسس منتوفیر - که شرکت پاتریج اشاعه داده ترجمه

جارج مور [1]

جارج مور در سنه ۱۸۰۶ مطابق ۱۲۲۱ در کوهستان انگلند [2] متولد گردید پدرش
که مزرعهٔ کوچکی داشت همواره اطفال خود را بنصایح پدرانه هدایت و بجادهٔ نیکوکاری
و درست رفتاری دلالت مینمود - جارج میگوید غالب اوقات گفته‌ام که گمان
میکنم پدرم در عمر خود حتی یکمرتبه هم دروغ نگفته - فقط وقتی که مشار الیه مرا
چوب کاری کرد از این جهت بود که دروغ گفته بودم و هرگز مثل وقتیکه او را بخشم میآوردم
متأسف نمیشدم - در آن ایام مدارس انگلستان خیلی از مدارس حالیه ابتدائیتر بود معلم
جارج پیرمردی بود که بشرب خمر و لوطی تمام رغبتی مالاکلام داشت و هر روزه
سه چهار مرتبه اطفال میرفتند که از برای مشار الیه بیاورند جارج اظهار
میدارد - معلم موی الیه مسطرهٔ کلفتی داشت و دروس لاتین را با الفاظ در مغز
ما فرو میکرد یعنی مسطره را با کمال شدت بر کمر ما میزد و غالبا آنرا بر سرهای ما پرتاب
میکرد از این رو عجب نیست که جارج غالبا از مدرسه طفره رفته ببازی اشتغال
داشت و تا اندازهٔ که میتوانست وقت خود را بکشتی گرفتن و بر درختهای خیلی بلند
سوار شدن و سایر بازیها مصروف میساخت - بعد از آن با برادر خود در نزد عمو

برگ عیشی بگور خویش فرست ٭ کس نیارد ز پس تو پیش فرست



George Moore.

(جارج موُر)

(تاجر نیکوکار)

کار میکرد ولی فقط غذا و لباسی از آن ممرّ عایدش میشد و محض اینکه
برای خود وجهی تحصیل کند همینکه مزرعهٔ برادرش را درو کردند
مشارالیه خود را بزارعین آن حوالی اجیر نمود و اجرتش از روزی یکقران
شروع شد و همینکه سنّش ده سالگی رسید روزی سه قران بوی
میدادند و چون بنیهٔ قوی داشت وقتیکه بدوازده سالگی رسید
کار یک مرد میکرد و روزی شش قران با خوراک عایدش میشد
در سیزده سالگی از مزرعه دست کشیده و در ویگتن (۳) شاگرد بزازی
شد و اگرچه در منزل ارباب خود میخوابید ولی در مهمانخانه غذا
میخورد رفته رفته ارباش بشرب خمر رغبتی پیدا کرده و ویرا سر
مشق بسیار بدی داد و از آنجائیکه جارج غیر از فسق و فجور چیزی در
اطراف خود نمیدید او هم بدین قبایح مایل شده تقریباً هر شب ببازی
گنجفه اشتغال و گاهی تا بامداد بدان کار امرار وقت مینمود همینکه
اربابش این مطلب را استماع نمود در پنجره را اگر جارج صبح زود از آن داخل
بخانه میشد میخکوبید ولی جارج روی بام بالا رفت و از دریچهٔ دیگر که بسته
نشده بود داخل آمد صبح آنروز که روز میلاد مسیح بود ناقوس کلیسا را
بنوا درآوردند و همینکه جارج آنرا شنید حسی تازه در وی پدید آمد
و بقول خودش با آن نغمات روح افزا خیالاتی بهم و حسیاتی خوش
در وجودم حادث شده بدکاری خودم را ملتفت گردیدم و در همان حال
متذکر احوال پدرم شده خائف گشتم که مبادا دل ویرا شکسته و ریش
سفید او را با غم و اندوه بلب گور رسانم و مصمم شدم که قمار را ترک کنم

George Moore (۱)

Wigton (۳) Cumberland (۲)

و از فضل الهی باجراء ان عزم موفق کردیدم - بعد از آن بجای اینکه در
مهمانخانه غذا بخورد با یك خانوادهٔ منزل گرفته و بزودی محبوب قلوب
انها کردید - همینکه مدّت اجیر نامهٔ وی باتمام رسید مصمّم کردید
که بلندن مسافرت نماید و هرچند اقوامش مخالف این معنی بودند معهذا
اعتنائی نکرده و بدان سمت حرکت نمود - در انوقت جوان صحرائی نوزده
ساله بود و بلهجهٔ صحرائی تکلّم کرده لباس بدی در بر داشت و پس از آنکه
در لندن محلّی برای اقامت خود تهیّه نمود بجستجوی کار پرداخته در
ظرف یك روز بدکان سی نفر بزاز رفته امّا مساعی وی منتج و مثمر ثمری
نکردید عاقبت همچو خیال کرد که اشتباه کرده و عازم کشت پیش از آنکه
تمام پولش مصروف شود بامریکا مسافرت کند ولی در همانوقت یك نفر
از اهالی کمبرلند مقیم لندن که خانوادهٔ ویرا میشناخت باستخدام وی
مبادرت کرده و سالی سی لیره برایش مقرّر نمود مور مجبور بود که
در این محلّ جدید کارهای خیلی سخت بکند ولی هرکز کله و شکایت نمیکرد
و بمدرسهٔ شبانه رفته از توجّهی که بتحصیلات خود مینمود تا درجات
شتّی خود را تکمیل کرد - بعد از آنکه تا مدّت شش ماه بانکار اشتغال
داشت روزی خانمی با دختری در ادارهٔ اربابش داخل شدند و همینکه
مور تحقیق نمود که ایشان چکاره اند یکی از رفقایش بوی کفت که مشارالیهما
عیال و صبیّهٔ ارباب ایشان هستند - مور اظهار نمود „ اکر کاهی من در
عمرم تأهّل اختیار کنم این دختر باید زن من باشد - رفقایش بی اندازه
براو خندیدند و بسی ویرا مورد مسخره و مضحکه ساختند ولی مور باجمعیّت
خاطر بکار خود پرداخت و هیچ محلّی باظهارات انها نکذاشت - روز
بروز بر مجاهدت و استقامت و ثبات قدمش میافزود و بعد از سنوات



عدیکه بسختی و محنت کار کرده بود عاقبت دختر من بوده را بحباله نکاح
خود در آورد جارج مور بزودی از کار کردن در دکان خسته شده آرزو
میکرد که بشغلی عالیتر اشتغال نماید و بعد از آن در مخزن نوار بافی مستخدم
شده سالی چهل پوند عایدش میشد - در بدایت امر بواسطه اطوار
و رسوم صحرائیش صاحب انمخزن چندان از وی راضی نبود و روزی
باو اظهار نمود که بسیار سفها و احمق از کمبرلند باداره او آمده اند ولی از
قرار معلوم مور مزبور اسفه السفهاء و احمق الحمقاء میباشد - جارج را
عرق غیرت بحرکت آمده با جدی وافر و جهدی متکاثر بشغل خود چسبید
و بجای اینکه کما فی السابق مورد خنده و معرض مضحکه گردد خیلی از ذکاوت
و شوقی که بکار داشت ویرا تمجید میکردند - بعد از آنکه یک سال در
انجا خدمت کرد شغل دلال شهر را بوی تکلیف کردند و وظیفه اش
این بود که در اطراف شهر لندن گردش کرده امتعه آن اداره را ترویج دهد
بهترین شغلی که بحال مور مناسبت داشت همین بود و مشار الیه بیشتر
از دلالان سابق امتعه میفروخت - پس از چند ماه ویرا به لیورپول[1]
و منچستر[2] فرستادند و در انجاها هنوز بیشتر خود را مشار بالبنان ساخت
و اگر چه در انوقت فقط بیست و یک سال داشت ولی ذکاوت مرد چهل
ساله را ظاهر میساخت و از چالاکی و تردستی بر همه رقباء خود سبقت
میگرفت - تمام روز بکار مشغول بود و عصر تنخواه خود را جمع کرده شب
هنگام بمسافرت میپرداخت و تا چندین هفته روی کالسکه میخوابید
ولی در انجام بخواب خوش رفت و خوب میآرمید - در ایرلند نیز بهمان

Liverpool ۱
Manchester ۲



طور پیشرفت کرد و همین مطلب سبب شد که تجارتخانه - کروکاک و کاپستاک سالی پانصد لیره باو تکلیف کردند که بوکالت انها مشغول شود در انوقت مور فقط سالی یکصد و پنجاه لیره عایدش میشد ولی جوابیکه بانها داد این بود که بشرطی انکار خود دست میکشد که ویرا در شرکت داخل سازند - انها هم قبول کردند و در سنه ۱۸۳۰ مطابق ۱۲۴۶ که مور ۲۳ سال داشت تجارتخانه مزبوره باسم کروکاک و کاپستاک و مور موسوم گردید - انوقت بمجاهدت مور بیشتر از پیشتر شده باطراف و اکناف حرکت و از شهری بشهری دیگر مسافرت و بترویج شغل خود مبادرت میکرد معهذا همیشه با دوستان و مشتریان خود بمودت و مخالصت سلوك میداشت و از حسن مقالات خویش ایشانرا مسرور میساخت ولذا هرجا که میرفت ویرا محترم میداشتند - در سه سال اول فقط یك ربع از منفعت را بوی دادند ولی بعد از ان چون تجارت ان اداره تا درجات شدید ترویج یافته بود فواید حاصله را بمساوات تقسیم کردند - در سنه ۱۸۳۵ مطابق ۱۲۵۱ که مشار الیه دارای چندین هزار پوند بود بهمان دختری که در عنفوان شباب دیده و گفته بود که ویرا بمزاوجت خود میاورد تکلیف نکاح کرد ولی مشار الیها امتناع نمود - هرچند از این مطلب بسی متأثر و مکدّر گردید ولی باز در کار خویش ثابت قدم مانده دلشکسته نگشت بلکه باتمام قوای خود بترویج شغل و تجارت پرداخت - پنج سال بعد از ان باز تکلیف مزاوجت بمشار الیها نموده و چون تلقی بقبول شد بی اندازه مسرور گردید در سنه ۱۸۴۴ مطابق ۱۲۶۰ اطباء تجویز نمودند که برای اصلاح مزاج بمسافرت بحر برود و بامریکا رهسپار شده در انجا تفرج و کار را با یکدیگر مجتمع ساخت

Groucock & Copestoke. ۱

ودر عرض سه ماه به بسیاری بلاد معظمه مسافرت نموده هرجا که میرفت
دوست و آشنا پیدا میکرد و بسیاری روابط تجارتی که برای تجارتخانه
خودش کمال فایده داشت برقرار مینمود - تا اینوقت مور چندان
اعتنائی بامور مذهبی نداشت و بایفاء مراسم دینداری نمیپرداخت
ولی رفته رفته لزوم دینداری را ملتفت گردیده و بیش از پیش بحفظ
آن اقدام مینمود - در همین اثناء برادر زن وی از این دار فانی بسرای دیگر
رفت و این حادثه خیلی مایه اندوه و افسوس وی گشت - شریک بزرگش
مستر کروکات نیز در آن اوان بدرود این جهان گفت - مور محض راحت
و رفاهیت عیالش عمارت رفیعی در خیابان قصر کنسینگتن ابتیاع نموده
و آنرا از هر جهة مکمل نمود و نیز در کمبرلند نیز ملکی خریده و میخواست
آنرا ییلاق خود قرار دهد - زود بعد از آن مزاج عیالش از صحت منحرف
و بعلالت و کسالت مبتلا گردیده و نمیتوانست که از آن عمارت قشنگ و
ملک جدید استفاده نماید - خود مور میگفت ،، مدتی طول کشید
تا وقتیکه من توانستم در آنمحل انس بگیرم - و آن عمارت بزرگ ابدا بر
راحت ما نیفزود - در ۱۸۵۸ مطابق ۱۲۷۵ عیالش فوت شد و مشار
الیه در نهایت حزن و اندوه بود و بنظر میامد که عظمت و بزرگی آن
عمارت بر افسردگی و وحشت او میافزود - طبیبش سفارش کرد که بخارجه
اروپا مسافرت کند و بعد از آنکه سه ماه در سفر بود بلندن مراجعت
نموده و مزاجش خیلی اصلاح یافته بود - همینکه بوطن خود عودت کرد
تلگرافی را در منزل خود دید که اهالی ناتنگهام باو کرده و خواهش نموده
بودند وکالت ایشانرا در دار الشورای ملی قبول نماید ولی مشار الیه
امتناع کرده دلایل خود را بدینطور بیان نمود - اولاً علم و تربیت من

باندازهٔ نیست که با آن عهدهٔ بزرگ برابری کند وخیلی هم از نطق
کردن در محضر عمومی متنفّرم - ثانیاً من میتوانم از جهات دیگر خیلی
مصدر خیر شوم تا اینکه بوکالت ناتنگهام[۱] اقدام کنم (مثلاً) این کار مرا از
عبادات وطاعات باز میدارد و بپرستش ونیایش حق تعالی موفق
نمیسازد - حتّی در بدایت حال هم مور باعمال خیریه میپرداخت مثلاً
وقتیکه اوّلا بلندن آمد برادرش - ویلیام[۲] در کار حمالی مشغول بود و
چون مشارالیه لیّن العریکه وضعیف البنیه بود جارج مور بمعاونت
او پرداخته شبها امانات مردم را بجای برادرش حمل میکرد - کذلک شروع
نمود که در بلاد کمبرلند ادارات کتابخانهٔ عمومی دایر سازد و از جهات دیگر
نیز همواره بخیر وسعادت هموطنان ساعی (و جاهد) بود و خیلی توجه داشت که
مدارسی برای اطفال تجار سیّاح تشکیل دهد و بالاخره بدان مقصود
عالی نایل گردید مدارس مزبوره تأسیس یافته و مخارجشان به بیست
پنجهزار لیره - که یکصد و پنجاه هزار تومان میشود) بالغ شد - چهار
صد نفر از جوانان در دستگاه تجارت وی در لندن مستخدم بودند
وبعض اینکه افکار اینهارا تنویر و اذهان ایشانرا تزکیه دهد یک نفر از
ملّایان عیسوی را موظف داشت که هر صبح وشام نماز جماعت بگذارد
وبعد از آن قلوب آنانرا بموعظه ونصیحت منوّر سازد - خودش هم
غالبا میامد ودر حلقه انجماعت داخل میگشت ویک دستگاه کتابخانه
برای ایشان تأسیس کرد که متجاوز از یک هزار جلد کتاب در آنجا موجود بود
وعلاوه بر مجلات ماهانه بیش از چهل روزنامه برایش میرسید گذشته
از اینها فضلاء ودانشمندان را دعوت مینمود که در آنجا خطابه‌ها نطقهائی

[۱] Nottingham

[۲] William

نافع بد هند و بر دانش و معرفت جوانان بیفزایند - علاوه بر اینکه خودش تا مدت بیست سال در امور خیریه نهایت مکرمت و سخاوت مبذول میداشت مع ذلک برای جمع اعانهٔ که جهت تاسیسات خیریه لازم بود بنفس نفیس حرکت میکرد و در این کار تا اندازهٔ ولوع و اصرار داشت که هر وقت با دارات دوستانش میرفت بخوبی میفهمیدند که مقصودش چیست و از وجنات و بشره اش میدانستند که چه حاجتی دارد - مکالمهٔ ذیل نمونهٔ مذاکراتیست که با دوستانش خود مینمود

رفیقش - خوب مستر مور حالا دیگر چه خبر است

مور - بلی حالا برای گدائی آمده ام

رفیقش - البته من این مطلب را خوب میدانستم ولی برای چه کار لیست

مور - برای مریضخانهٔ مجانی است که هر کس بتواند بدون سفارش شناسی و توسط در ان داخل شود - بیست لیره از جنابعالی میخواهم

رفیقش - این مبلغ خیلی زیاد است

مور - هر چه هست من این مبلغ را باسم جنابعالی درج کرده ام و امیدوارم که التفات خودتان را مبذول میدارید

انوقت برات همان مبلغ میگرفت و باز جهت حصول اعانه بجاهای دیگر حرکت میکرد - بعضی متمولین که فی الحقیقه دارای لاف و الوف بودند از بذل اعانه امتناع میکردند و این مطلب باعث تکدر و رنجش مور نمیشد و با دلی خسته بمنزل مراجعت مینمود ولی روز دیگر باز بجلب اعانه میپرداخت و تا وقتیکه وجوهات لازمه تحصیل نمیکرد دست بر نمیداشت - بر فقای خود اظهار میکرد - من نباید دلسرد شوم زیرا که در جادهٔ نیکوکاری قدم زده کارهای حضرت مسیح را سرمشق خود قرار داده ام - ند تا روزی

میکذشت که اوقات مشار الیه بکار و مراسلات و ملاقات و جمع اوری اعانه مصروف نباشد و همواره از یک مجلس بمجلس دیگر رفته در امور خیریه و کارهای نافعه مذاکره و مشاوره و معاونت مینمود مثلاً از مدرسهٔ خیریهٔ یتیمان بمریضخانهٔ مجانی میرفت و از مجلس خیریهٔ مذهبی بمحفل مدارس مجانی و از انجا باداره خیریهٔ عیسوی جوانان و سپس بمجمع کارکران میشتافت و بعضی اوقات بمجالسیکه نصف شب برای معاونت زنان فقراء منعقد میکشت میرفت — کرارا باو اصرار کردند که وکالت دار الشورای انکلیس را از طرف شهر لندن قبول کند ولی امتناع میکرد و جوابش این بود — خیر من میتوانم وقت خود را بکاری بهتر از ان مصروف دارم خیلی اشخاص قابل هستند که بدخول مجلس مایل هستند ولی معدودی بمعاونت و دستکیری اطفال بی کس بی پدر راضی میباشند کار من همین است و میخواهم همچنین حال بمانم — مود همواره ملجأ جوانانی بود که طالب کار و شغل بودند و هر وقت نمیتوانست ایشانرا در دستکاه خود معین و منصوب نماید ساعی میشد که نزد رفقای خودش جائی برای انها تحصیل کند و در این خصوص زحمات بی نهایت برخود هموار میکرد و پس از انکه جوانان دارای شغل و محلی میشدند مشار الیه بمواظبت و مراقبت احوال ایشان مداومت مینمود و عادتش این بود که اسامی جوانان و محل اقامت ایشانرا در دفتر قرمزی که مختص این کار بود مینوشت و ظهرهای یکشنبه انها را بنهار دعوت میکرد هنکام عصر بر حسب متداول انها را بکلیسا میبرد و بنصایح خیریه و اظهارات هدایت و مشفقانه ایشانرا دلالت مینمود — در روزنامهٔ او بسیاری نکارشات مانند مرقومهٔ ذیل است — بیست و دو نفر از جوانانیکه کار و شغل برای

انها پیدا کرده بودم با تمام اهل خانه مستأجرین بنهار دعوت کردم - گاهی
فراموش نمیکنم که اول وقتی که بلندن آمدم کسی نداشتم که مرا بخانه خود دعوت
کند و پذیرائی نماید - غالب اوقات مورخ بدیدن مواضع پست لندن تفریح رفت
روزی چنین نوشت - چند دفعه با داعی مسیحی نزد فقراء رفتم و آنها را از بد
بختی و فلاکت نجات دادم - عجب کثافت و فقر و فاقه دارند - از دیدن
اینکه نفوس انسانی در آن کثافت و فلاکت چنانی میباشند بسی متأثر و متعجب
گردیده و از خیرات و مبراتی که بی محابا و بدون تحقیق و تدقیق معمول میگردد
اظهار تنفر مینمود و میگفت - من یقین دارم که خیرات عمومی که بی محابا و بدون
تحقیق نسبت بفقراء مبذول میشود چندان فایده حقیقی ندارد بلکه مایه
تولید تنبلی و عطالت و موجب سستی و رخاوت میگردد و یک دسته
درویش بیکار میتراشد و عادات مضره میان فقرا حادث میگردد و آن
فلاکتی را که باید رفع کند ازدیاد میدهد - من هم مانند لارد بروهام (۱)
گمان میکنم که شرب خمر مادر احتیاج و دایه جنایت میباشد - مورد را
عقیده بر این است که بهترین وقتیکه میتوان فقرا را تعلیم داد هنگامی است
که جوان و خورد سال هستند و از این رو در تأسیس مدارس مجانی
و یتیم خانها کمال تقویت و نهایت مساعدت مبذول میداشت در سنه ۱۸۶۶
مطابق ۱۲۸۳ مورد بسمت امین صندوق مدرسه مجانی فیلد لین (۲)
مقرر شده و دفتر اعانه جدیدی باز نموده خودش سالی یکصد پوند
در آن نوشت این تأسیس مشتمل بر مدارس اطفال کوچک بود که
اطفال شیرخوار را که مادرشان در هنگام روز بکار مشغول بودند

(۱) Lord Brougham

(۲) Field Lane



پرستاری میکرد و مکتب پسران و دختران داشت که شاگردان در
انجا خواندن و دوختن را فرا میگرفتند — عمارت مزبوره برای زنان
و مردان بیکس یک نوع ملجأ و پناهی بود و زنها تا وقتی در انجا اقامت
میکردند که بحصول شغلی موفق میشدند — این اداره مشتمل بر بانک
مخصوصی بود که از یک پنس رو ببالا اعانه میگرفت و معبدی داشت
که هفتصد الی نهصد نفر در انجا اجتماع میکردند و مجلس مخصوصی داشت
که جوانان جمع شده و بمحاورات و مذاکرات مفیده که باعث تزکیهٔ
اذهان ایشان بود اقدام میکردند — فقراء و بیکسان همواره در مد نظر
مور بودند و بعضی اوقات از کثرت فکری که در بارهٔ انان مینمود بخواب
و راحت نمیپرداخت و تا اندازهٔ که میتوانست از سعی و مجاهدت دریغ
نمیداشت — یکی از طرق حسنهٔ خیریه که مور اختیار کرده بود این بود
که کتب و مجلات نافعه را خریده میان فقراء تقسیم مینمود و وقتیکه کتابی در
نظرش مطبوع افتاده و میدانست که مطالبش بحال مردم نافع و سودمند
میباشد علی الفور عدهٔ کثیری از ان ابتیاع و انها را نزد مردمی که گمان میکرد
خیلی منتفع می شدند انفاد میداشت و کذلک بعضی از انها را بدست
فروشان میداد که بفروش رسانند — یک از جهات و اسبابی که مور
میتوانست تا این اندازه باجراء خیرات موفق شود این بود که خیلی بوقت خود
مواظبت مینمود و کارها و وعدهای خود یک دقیقه هم تاخیر نمیکرد کذلک
در مراسلات خود نیز خیلی مواظبت داشت و جواب خطوط را با پستی
که بر میگشت مینوشت — در دستگاه خودش میتوانست بیک نظر
ادارهٔ را تفتیش کند و هیچ سهو و غلطی از نظر دوربین او مخفی نمیماند
همانطور که در صحبت و تکلم چست و چالاک بود در اقدامات خود هم

جدیت و چالاکی داشت - مشارالیه سریع التحریر و طلیق اللسان بود و هرگز
از چیزی مانند کلمهٔ محال متعجب نمیشد و هر وقت کسی اظهار میکرد که از عهدهٔ
کاری که بدو محول شده بر نمیاید بی اندازه منقلب میگردید و او را توبیخ
میکرد و توصیه مینمود که هرگز باین گونه معاذیر متعذر نشود و خود را
بدنام نسازد بلکه باکمال جد و جهد بانجام ان کار پرداخته عوایق و موانع را
از میان بردارد - مور ملکی در کمبرلند خریده و عمارات ان که خیلی نفیس و
قشنگ بود تعمیر کرده بطرز قرون اخیره مکمل و مرتب نموده در انجا هر گونه
نهضت خیریه را تشویق و ترغیب مینمود و جاهد بود که حسیات خودش را
در قلوب همسایگان خود جایگیر سازد و بهمان طوریکه کرارا رفقاء دولتمند
خود را در انجا ضیافت میکرد فقرای بیچاره کانرا نیز با کمال مسرت و خوشحالی
مهمانی مینمود و بعضی اوقات هر فقره یکهزار و پانصد نفر اطفال را بصرف چاهی
دعوت مینمود - با زارعین و دهقانان مخالطه مینمود و هر وقت مشاهده
میکرد که اختلالی در امور ایشان راه یافته کمال جد و جهد را باصلاح
ان معمول میداشت و بهیچ جه از معاونت انان فرو نمیگذاشت - محض
اینکه بکار و شغل خود شوق و ذوقی داشته باشند هدایا و انعام مخصوصی
برای بهترین باغها و بهترین گلها و بهترین سبزی آلات میداد - مور دو
منزل عالی داشت که یکی در لندن و دیگری در کمبرلند واقع شده بود
ولی چون عیال و اطفالی نداشت همیشه از سکونت انجا متوحش بود و چنین
میگفت - چون خودم تنها در ان منازل هستم خیلی وحشت بر من مستولی
میشود بالاخره با خانمی جمیله و کامله تلاقی کرده و برا بزاوجت تکلیف کرد
و اگرچه مخدره اولا از قبول ان تکلیف امتناع نمود ولی بالاخره چون مشار
الیه الحاح و اصرار کرد مشارالیها او را پذیرفت در سنه ۱۸۶۱ مطابق ۱۲۷۸

خانم مزبوره را که مستمات بریکس[1] وهمشیرهٔ مستر بریکس یکی از اموربین انکلیس
در مدراس بود بنکاح خود در آورد و این مزاوجت از هر حیثیت مقرون
بکمال خیریت و بهجت بود و مشار الیها در هر کار خیر و بر مساعدت ومعاونت
مینمود – چارج مور در روزنامهٔ خود نوشته – امروز پیرزنانرا بصرف چاهی
دعوت کرده‌ایم وخوشترین روزی که من وعیالم در یکبرلند کذرانیده‌ایم همین بود
بعضی اوقات نوکران خودرا ضیافت میکرد و تمام ایشانرا با مادر خود و معلم
مدرسه بخارج شهر میفرستاد که در انجا خوش بکذرانند وانروز خودش
در مدرسه بتعلیم اطفال مبادرت میکرد و عیالش با خانمی از دوستان
خود بطبخ غذا مشغول میشد – در ۱۸۷۰ جنک سختی میان فرانسه والمان
واقع شد و تا چندین ماه پاریس در محاصره افتاد – هیچ اذوقه ممکن نبود در ان
شهر داخل شود واهالی انجا بطوری مضطر ولاعلاج شدند که با نهایت مسرت
سک و کربه و موش و تقریبا هر چه بدستشان میامد میخوردند وحتی بعد از
انکه شهر مزبور تسلیم کردید باز مردم در کمال بدبختی وفلاکت بودند – در
لندن دفتر اعانه باز کرده یکصد و بیست هزار لیره انکلیسی – معادل هفت
صد و بیست هزار تومان فراهم اوردند و مور که یکی از اعضاء چالاک و
مجدان هیئت خیریه بود شخصا بپاریس رفت تا اعانهٔ مزبوره را تقسیم وتوزیع
نماید اولا هفتاد تن نان و پنج هزار لیره بدانجا فرستادند ووقتی که مردم
برای تقسیم اعانه اجتماع میکردند مور اظهار مینمود که کاهی در عمر خود
همچه اشخاص نحیف وضعیف راندیده است – فقط نانی ان بدبختان تحصیل
کرده بودند مرکب از سیاه دانه وخاشاک بود و سه ربع ان خس وخاشاک
و ربع دیکر ارد سیاه میبود – در بازار انجا فقط چند سک و کربهٔ مرده
برای فروش بود ارد و سبزی الات ابدا در انجا وجود نداشت و تا مدت

Breekes (1)

چهار ماه بالمرّه شهر تحصیل نمیشد - توزیع وجوهات خیریه از صبح
زود تا نصف شب طول می کشید و وقت رفتن ده هزار نفر مردم تمام
شب را بامید و انتظار اینکه فردا صبح باز وجوهات خیریه توزیع میشود
می گذرانیدند و تا روز دیگر مترصّد و منتظر میماندند - بعد ازان پارلیمنت
بلیشر و چار صدمه و بلیّه کردید یعنی بعضی اهالی بسبب انجا موجبات
زحمت و مشقّت برای مردم فراهم آورده ابنیهٔ عمومی و شخصی را آتش
میزدند - مورجدّ را بپار پس مسافرت و تا وقتیکه تمام وجه خیرات مصرف
کردید در انجا اقامت نمود - وقتی که بوطن خود عودت نمود خاطرش از
تذکار اندوه و مصیبت مردم مملوّ بود ولی ازاین مطلب خوشنودی داشت
که در وقت زحمت و بلیّه وظایف خود را نسبت بنوع خویش معمول داشته
وازان جهة هیچ فرو نگذاشته - در ۱۸۷۶ سنهٔ مطابق ۱۲۹۳ آثار و علایم
مرگ برخاطر مور مستولی کردیده در اوایل آن سال اظهار نمود که شاید
این آخرین سال حیوتش باشد - در نهم ماه جون چنین نوشت - من نباید
فراموش کنم که حالا هفتاد سال دارم و شاید دیگر در این دنیا چندان وقت
و مهلتی نداشته باشم - بالاخره مرکش ناکهان در رسید یعنی روزی
با دوستی در یکی از معابر کارلیسل - ایستاده بود که ناکاه دو اسب
رها شده با کمال سرعت و شدّت بدانطرف دویدند و یکی از انها لکدی
سخت بر وزده وی را از پای در آورد - وقتی که او را بخانه آوردند عیال
و بستکانش بتسلّی وی پرداختند ولی مشار الیه اظهار نمود که ابداً از
مرگ خوف و هراسی ندارد و یقین میداشت که دم آخرش در رسیده -
اگرچه قوّهٔ ناطقه اش از میان رفت و چند ساعت از تکلّم عاجز ماند ولی

Carlisle. ۱

باز در کمال مسرت و شادمانی بعقیدهٔ خود باقی بود و انتظار مرگ می کشید
ظهر امروز که ناقوس کلیساء باوث بصدا در آمد وخبر وحشت اثر فوت
او انتشار یافت همهٔ مردم قرین اندوه و حسرت شدند - زیرا یادگاری
که در کلیسای کارلیسل محض تکریم و توقیر او برپا کرده اند این کلمات را
در بارهٔ او نوشته اند - قوت قلبش بی نظیر و پاکی نفسش بی
عدیل بود - خلق کریم و رحم عمیم داشت از حیث نسب پسر یکی از فقراء
بود و بناز و نعمت و ثروت و دولت متولد نگشته بود ولی از کثرت
ذکاوت بحصول ثروت موفق شد و همواره از آن در راه خیر مصروف
داشت - مشار الیه بندهٔ مطیع خدا و بپیشرفت کلیهٔ امور خیریه
تابع و پیرو حضرت عیسی بود -

حیوة مور سر مشق شریفی میباشد - باوصف اینکه نسبش پست و
احوالش در نهایت فلاکت بود مع هذا از فرط ذکاوت و صحت عمل
بحصول شرافت و ثروت نایل شد و چنان برتبهٔ نامی زیست نمود
که محبوب بعموم شد - از صداقت و مجاهدت تحصیل ثروت نمود و
از حسن عقیدت و پاکی فطرت بنهجی ثروتش را مصروف داشت که
ظلمت و فلاکت نوع انسانرا مرتفع و مندفع نمود -

B-ow 1



جان کیتو

معدودی از مردم مثل جان کیتو گرفتار زحمت و عسرت و دوچار رنج و مشقت بوده اند - ولی مع ذلک از کثرت جدّ و جهد و ثبات قدم و حسن اخلاق بر کلیهٔ متاعب و نوائب غلبه کرده و برتبهٔ مفید محترمی نایل گردید - مشار الیه بتاریخ ۴ دیسمبر ۱۸۰۴ در پلیموث متولد گردیده و خیلی علیل و نحیف بود - پدرش خمّار بود و مادرش غالباً مجبور میگشت که بیرون رفته کار بکند و قوتی برای خانوادهٔ خود تحصیل نماید - وقتیکه چهار ساله بود جدّه اش او را بخانهٔ خود برده و با محبت مادرانه و شفقت صمیمانه بحال او توجّه نموده او را با خود بمزارع میبرد که بچیدن گل و گردش باغها مشغول شود یا او را بساحل دریا میبرد که حرکت امواج را مشاهده و ملاحظه نماید - در سنّ هشت سالگی او را بمدرسه فرستادند ولی نمیتوانست مستمرّاً برود بعضی هم اختلال مزاج مانعش میشد و هم جدّه اش از ادای مشاهره عاجز بود - اوّل مشار الیه بیک مدرسه و بعد از آن بمدرسهٔ دیگر رفته و چیزی در آنجا نیاموخت و خواندن و نوشتن او خیلی بد بود - فیمابین هشت سالگی و ده سالگی در چهار مدرسه رفته و تمام تربیتی که باو رسید منحصر بهمین بود - جدّه اش کمال سعی و کوشش میکرد طفل را مشغول و مسرور سازد و کلیهٔ امثال و حکایاتی که میدانست باو میگفت و یک نفر نقّاش خوش طبع هم که در آن حوالی میماند در بارهٔ او بهمین قرار مرعی میداشت - وقتیکه شنید حکایات مزبوره بطبع رسیده و در کتب مندرج میباشد با کمال مسرّت هر فلسی که بدستش میرسید بابتیاع آنها مصروف میداشت و از همسایگان



نیز کتاب بعاریت میگرفت و در اندک مدتی کتبی را که بدستش میامد
در همان معبری که توطن داشت قرائت مینمود - وقتیکه فقط ده ساله
بود جدّه اش از کثرت فقر و فاقه مجبور شد که با دختر خود یعنی مادر
جان کیتو اقامت نماید و این طفل نحیف و ضعیف که کمال شوق بکتاب
داشت بمنزل خود شان که از شناعت پدرش مظلم و تاریک شده بود مراجعت نمود
تا مدّت دو سال این طفل بیچاره باپدر خود که شغل معماری داشت
کار کرده و تازه رفته بود در دوازده سالکی داخل شود که روزی در حالتیکه
زنبیلی پر از سنگ ببام خانه میبرد پایش لغزیده و از ارتفاع سی و پنج فوت
در فضای انخانه افتاد - اکرچه بالاخره از ان صدمه جان بدر برد
ولی مدّتی مدیدی ناخوش و بستری بود - قوّهٔ سامعه اش بکلّی معدوم کردید
بعد از ان ابدا اواز و صدائی نمی شنید - مدّتی طول کشید تا اینکه
فهمید قوّهٔ سامعه اش وداع کفته و مرض کری دو چار وی شده
اکرچه میدید رفقایش صحبت میدارند ولی کمان میکرد که نجوی میکنند
بالاخره انچه را میخواستند باو بکویند نوشتند و بدستش دادند
ولی مشار الیه را دهشت و وحشت عارض شده با کمال تعجب فریاد
زد - چرا می نولسید و صحبت نمی دارید - سپس انچه موحش را
کتبا باو ابلاغ کرده و نوشتند - شما کر هستید - وقتی که کیتو از
بستر بیماری برخواست ابدا نمیتوانست فایده و نفعی به پدر خود رساند
و جدّه اش باندازه فقیر و محتاج بود که نمیتوانست و یرا مساعدت و معاونت
نماید و از انجا حرکت کرده بجای دیکر انتقال نمود - حالت پدرش
روز بروز نیز بدتر شد و چندی ان پسر بیچاره بفقر و فاقه و کرسنکی
و تنکدستی کرفتار مانده از شدّت سرما میلرزید و با پای مجروح خون

الود بکوشه ها میخزید - بالاخره همسایگان بحال او توجه نموده و پرا در
کداخانه پلایموث فرستادند و انوقت سنش پانزده سال بود - خوشبختانه
ان طفل بدبخت بیکس دوست و یاری پیدا کرد و رئیس کداخانه خیلی
بحال او رحمت آورد - اولین کاری که کرد این بود که کفش دوزی بیاموزد
و در اندک وقتی کمال مهارت را در انحرفه حاصل نمود - یک سال بعد
از دخولش در انجا شروع کرد روزنامه از شرح حال خود ثبت نماید و
کلیه مکارم و محبتهائی که از طرف جده اش بدو مبذول شده بود برشته
تحریر آورده در هیجدهم اپریل ۱۸۱۹ مطابق ۱۲۳۵ هجری نوشته که مشار الیها
این دار فانی را وداع گفته است - اندوه و حزنی که از حدوث ان سانحه
حاصل نمود زاید الوصف بود و بطوری مکدر و منزجر گشت که بتعریف
و توصیف نمیاید پسران بد اخلاق ان اداره با جان کیتو خیلی بد رفتاری
میکردند ولی یکی از رؤساء انجا نسبت باوی محبت و عطوفت نموده
کتب خود را باو عاریت میداد و او را بنوشتن مقالات تشویق میکرد
و نگارشات وی را بسایرین ابراز و قرائت مینمود - بعد از انکه دو
سال در انجا اقامت کرد او را نزد کفاشی موسوم بودن بشاگردی
نهادند که حرفه مزبوره را تکمیل نماید - انوقت هفده ساله بود و بایستی
تا سن بیست و یک سالگی بشاگردی باقی بماند - این مطلب را اولین
قدم خود بسمت ترقی پنداشته و با یک نوع نخوت و استکبار در روز
نامه خود چنین نوشت - بیش از این ساکن کداخانه نیستم بلکه شاگرد
کفاش میباشم - ولی این امیدهای عالی و خیالهای متعالی بزودی
مبدل بیأس گردید و همین شغلی که با کمال اشتیاق اولین قدم خود بسمت
ترقی میپنداشت سخت ترین و ناگوارترین حصه عمرش بود - ارباب نظامی



بی رحم و غداری سنگ دل بود و این پسرۀ کور را بدانجهة انتخاب نموده بود که شاید کری وی از اظهار شکایت ممانعت کند و وی را از حصول عدل و انصاف محروم سازد - غالب اوقات مجبور شدی سلخت کمشا نزده یا هیجده ساعت کار کند و بدون رحم باو میزد - حالت ان بیچاره باندازۀ دوچار شدت و مشقت بود که عازم شد خود را بکشد و شقاوت و بدبختی خود را خاتمه بدهد - ولی چون از حسن خط بنوشتن توانا بود از این رو شرح حال خود را کاملا نوشته بعدلیه فرستاد - رؤسای عدلیۀ از حسن تحریر وی متعجب و مسرور شدند و نمیتوانستند گمان کنند که ملت نفر شاگرد بدبخت کر بتواند بدین فصاحت و بلاغت خیالات خود را بتحریر اورد لهذا او را مستخلص کرده و مجددا بکداخانه فرستادند ولی عشق و شعف کیتو بر حصول علم و دانش چنان بود که حتی هنگامیکه نزد انظالم غدار توقف داشت فرصت بدست اورده مطالعه میکرد - چگونگی احوالش در این وقت معروف و مشهور گردید و بعضی مقالاتش در یکی از جرائد انجاد رج گشت - بعضی دوستداران عالم انسانیت دفتر اعانه باز کرده واو را از گداخانه بیرون اورده ترتیبی دادند که بیشتر بتواند از لذت مطالعه متلذذ گردد -- دوازده ماه بدینطور گذرانید و بعد ازان مستر گروز نام دندان ساز ساکن اکستر تکلیف نمود که کیتو را بشاگردی خود مقرر نماید و شرایطی مطبوع و مستحسن با او مرتب داشت که برای مطالعه و تحصیل وقتی کافی داشته باشد - هنگام اقامتش نزد مشار الیه اولین کتاب او را که موسوم بر مقالات و مراسلات بود انتشار دادند مستر گروز مایل بود که حرفۀ پرمنفعۀ خود را ترک کرده و داعی عیسوی شود لهذا کیتو در سنه ۱۸۲۵ بمدرسۀ بزرگ انجمن دعات در ا ستینگتن

لندن رفت که فن طبع بیاموزد - در سنه ۱۸۲۷ او را بمالطه فرستادند
که اداره مطبعه آن انجمن را سرپرستی نماید و هیجده ماه در انجا اقامت نمود
همینکه کیتو بانکلستان مراجعت نمود مشاهده کرد که دوست شفیقش
مستر گروز تهیه می بیند که بمشرق برود و مردم را بدین عیسوی
دعوت نماید - کیتو نیز قبول کرد که با او برود و معلم اطفالش باشد
بعد از مسافرت طولانی از وسط روسیه در ماه اکتوبر ۱۸۲۹
مطابق ربیع الثانی ۱۲۴۵ به بغداد رفت که در انوقت بشهر صد
مسجد مشهور بود و در ماه اپریل ۱۸۳۰ مطابق شوال ۱۲۴۶ مدرسه
ارامنه افتتاح کردیده هر دوی انها کمال امید واری بحسن استقبال
خود داشتند ولی مرض طاعون تدریجا بسمت بغداد میامد و
زود بدانجا سرایت کرد - در مدت دو ماه قریب سه ربع اهالی
یعنی متجاوز از هشتاد هزار کس این جهان را وداع کفتند و بعضی
اوقات عدهٔ اموات هر روزی بسه چهار هزار نفر رسید - اشخاصیرا
که داخل خانها میمردند در دجله میانداختند تا بجانب سفلای
شط بروند و انهائی را که در معابر میمردند بحال خود می کذاردند
تا هزاران سکانی که در انجا میکشتند انهارا طعمه خود سازند - کرارا
فقرای بیکس در معابر دیده می شدند که باستغاثه کف نانی طلب
کردند و در خانها صدها مردم ترک حیات می کفتند و پشت
بامها صدها مردم دیده شدند که دست تأسف را بیک دیکر
سائیده فریاد میزدند - قسمت چنین است - قسمت چنین است
عیال مستر گروز بطاعون مبتلا شدند و زنش بعد از هشت روز
فوت نمود و از اعضاء آن خانواده که ۱۳ نفر بودند فقط ۵ نفر باقی ماندند



بالاخره خود مستر گروز مبتلا شده ولی بعد از ناخوشی سختی عافیت یافت - هنوز طاعون رفع نشده بود که بلای دیگر بران شهر وارد گشت یعنی دجله طغیان نموده و خانها را برده و پانزده هزار نفر زیر آوار رفته هلاک شدند - نصف خانهٔ مستر گروز منهدم گردید ولی اهالی ان قبل از وقت فرصتی بدست آورده جان خود را بسلامت بردند نوائب و بلایای انجا منحصر بهمین نبود بلکه بعد از طاعون و سیل شهر مزبور در محاصره افتاد - شرح ان اینست که سلطان عثمانی با پاشای بغداد منازعه کرده و پاشای حلب را بسر کوبی وی فرستاد - تا مدت دوماه بغداد هدف تیر محاصرین بوده و بالاخره تسلیم گردید و امنیت حاصل گشت - در ماه جولای ۱۸۳۲ مطابق صفر ۱۲۴۸ مستر گروز و کیتو هردو متفق الرأی شدند که برای کیتو مناسب است بانگلستان مراجعت کند زیرا که لزومی برای تعلیم و تدریس نبوده ولی مسافرتش از طریق ایران ۹ ماه طول کشید - مشارالیه بلباس شرقیان ملبس گردیده و چون اقامت خود در بغداد معرفت کامل باطوار و رسوم و عادات و خصال شرقیان حاصل کرده و این مطلب بعضی از کتب ویرا ذی قیمت ساخته بود - در ماه جون ۱۸۳۳ مطابق محرم ۱۲۴۹ کیتو بانگلستان رسید - انجمن اشاعهٔ علوم مفیده که چند سال قبل احداث شده در تحت ریاست مستر چارلس نایت بود و مشارالیه نسبت به کیتو محبت تامه پیدا کرده و او را موظف نمود که مستمرا برای جریدهٔ پینی مگازین مقاله بنویسد و سپس تمام اوقاتش بنیابت مدیر انجریده مصروف گردید - در ماه سپتمبر ۱۸۳۳ کیتو تأهل اختیار نمود و این مطلب خیلی بر راحت و مسرت او افزود - چهار طفل برایش متولد

شد ولی باکمال دلسوختگی مینویسد – هرگز صدای یکی از انها را
نشنیدم – دران اوقات کتابی موسوم بحواس مفقوده اشاعه داد
وبعد ازان کتاب دیگر موسوم به سیاحت نوشت ولی هنوز
کارهای مهمّ برایش اماده بود و مستر نایت او را بنوشتن دایرة
المعارف مختصری که موسوم به پنی سکلوپیدیا بود گماشت – وقتیکه
بعد ازان مستر نایت عزم خود را بتألیف انجیل مصوّر جزم نمود انجام
ان را بکیتو محوّل داشته و سالی دویست و پنجاه لیره انگلیسی باو داد تا
وقتیکه کار مزبور انجام پذیرفت و انوقت جایزهٔ خوبی باو عطا نمود – همینکه
در سنه ۱۸۳۸ ان کار باتمام رسید کیتو بنوشتن تاریخ فلسطین شروع
نموده و سه سال بدان مشغول بود – بعد ازان کتاب موسوم سیّاح
عیسوی را انتشار داد ولی چون امور مالیه مستر نایت دوچار اختلال
بود ازاین فقط سه جزء ان بطبع رسید – کیتو مجبور شد نسخهائی که
ابتیاع کرده بفروشد و خسارت هنگفتی ازاین معامله بروی رسید
درانوقت شهرت کیتو باطراف و اکناف پیچید و مستر بلک و شرکاء
ساکنین ادنبرگ او را موظّف داشتند که تاریخ فلسطین را از زمان
مسیح تا الان بنویسد و بعد از اتمام این عمل کتاب دیگر موسوم بدایرة
المعارف انجیلی را که دو جلد بود نوشت – از انجائیکه در کلیهٔ بلاد
اروپا مشهور گردیده بود دار الفنون گیسن لقب فیلسوف را بدو اعطاء و
ازاین جهة قرین افتخارش نمود – سپس ده نمره از مجلهٔ معروف –
بمعارف مقدّسه نوشت – از سنه ۱۸۴۵ مطابق ۱۲۶۱ تا ۱۸۴۹ مطابق ۱۲۶۷
ازکثرت زحمت و کار و فقر و اضطراب بالام روحانی و اسقام جسمانی
گرفتار بود و دوستانش در پلیموت بمعاونت وی برخواستند دفتر



اعانه باز کردند و پرنس البرت شوهر ملکه و یکتوریا مبلغی معتنا
به مرحمت فرمود - در ۱۸۴۹ سنه بنوشتن کتاب اخیر خود
مبادرت نمود و دو مرتبه از ابطبع رسانیدند - هنگامیکه کتاب
مزبور تحت طبع بود چندین نفر فضلاء بزرگ و دوستان با نفوذش
عریضه بدولت انگلیس نوشته استدعا نمودند که در حق کیتو بذل
مرحمتی شود - در ۶ ماه دسمبر ۱۸۵۰ مطابق محرم ۱۲۶۷ لارد جان رسل صدر
اعظم انگلیس خطی بدینمضمون باو نوشت - علیا حضرت ملکه امر فرموده اند
در ازاء کتب مفیدیکه نوشته اید و خدمات نافعه که بعالم معارف کرده اید
سالی یک صد لیره از کیسهٔ خودشان بشما اعطا شود - ولی محل افسوس است که
از این عطیه که کمال استحقاق بدان داشت متلذذ و منتفع نگردید
از کثرت کار و فرط تشویش صحت مزاجش اختلالی بهم رسانید -
صداعی که از زمان طفولیت بدان گرفتار بود باندازهٔ شدت یافت که نمی
توانست بیش از نیم ساعت پشت میز تحریر بنشیند - اطبا کرارا
بلو اخطار کردند که غیر از استراحت تامه چاره و علاجی نیست ولی
جوابش همیشه این بود - من باید اول کاری که بدان موظف هستم بانجام
رسانم و اگر بدانم در حالیکه قلم در دستم هست میمیرم باز کار خود را
ترک نکرده و تا دقیقهٔ اخر که خدا مرا حیات داده مشغول خواهم بود
بدین طور تا یک سال دو چار کشمکش بود و عاقبت همینکه کار
خود را بانجام رسانید حیاتش نیز باتمام (انتهاء) رسید یعنی بمجرد یکه کتابش را
تمام کرد احوال او خیلی مختل گشت و رفقای معارفخواه او اعانه
جمع کردند که بتواند یک سال در نزهتگاهی از المان استراحت نماید
و با زن و هفت طفل خود بدانجا شتافت - در کانستانت یک پسر

و یک دخترش در مدّت هفت روز فوت شدند و متعاقب انها خودش نیز در ۲۵ نومبر ۱۸۵۴ مطابق ۴ ربیع الاوّل ۱۲۷۱ بسرای دیگر شتافت عدّه بزرگی از اهالی بمشایعت جنازه اش شتافتند - احوال این شخص خیلی قابل توجّه و دقّت است - اگرچه شخصاً طفل فقیر بیکسی بود و از فواید تربیت و منافع علم و معرفت منتفع نگشته بود امّا از کثرت جدّ و جهد و خصائل حمیده و ملکات عالیه بمدارج علمیه ارتقا کرده و چندین کتاب از خود بیادگار نهاد که در زمان خودشان نافع و سودمند بودند -

جوزف لیوزی (۱)

هرچند میخواستیم این رساله مختصر را بپایان آورده از تطویل و اطناب صرف نظر کنیم ولی چون این مقاله اثنیه تا درجات شتّی بحال مسلمانان مفید و قابل توجه میباشد از این رو بدرج احوال این مرد بزرگ مبادرت میکنیم - پیش از شروع بموضوع لازم است اظهار شود مفاسد شرب خمر برارباب فطانت و ذکاوت واضح میباشد و سر اینکه در شرع طاهر اسلام بحرمت آن امر شده اینستکه مفاسد آن امّ الخبائث لا تعدّ و لا تحصی و باندازه ایست که هیچ جه در مخیله ما مسلمانان نمیگنجد - همه عقلای عالم در این موضوع متّفق و با وجودیکه بقوانین اسلام پابند و معتقد نیستند مع هذا با کمال بیغرضی این حکم نافع را تحسین و تمجید کرده حکمت و اصابت آنرا تسلیم دارند - فرمایشات اولیاء و علماء و فضلاء اسلامی در این باب بطوری وفور و شیوع دارد که هم در این مختصر مقاله نمی گنجد و هم از کثرت اشاعه در نزد مسلمانان تکرارش تطویل بلاطائل و تحصیل حاصل

(۱) Joseph Livesey

میباشد - امّا گفتار دانشمندان خارجه هم برای مسلمانان جدّت و تازگی دارد و هم برهان ظاهر می سازد که حکمت این حکم مبارک تا چه اندازه مسلم و مقبول قلوب فضلاء عالم شده است - یکی از فضلای انگلستان گوید - شرب خمر شناعت ملّی و منبع غالب جنایات و فلاکت این مملکت است - لارد بروهام یکی از امراء و دانشمندان انمملکت گوید - شرب خمر مادر احتیاج و دایه جنایت است - دیگری از بزرگان فرماید - شرب خمر دست را مرتعش و چشم را پُر آب و خواب آدم را مغشوش ساخته باعث اضغاث و احلام و کثافت تنفّس و نسیان کامل میگردد در امثال عبریست - جائی که شیطان نمیتواند خودش برود شراب را بر نیابت میفرستد - دیگر از خردمندان سراید - انکه شراب را دوست دارد نباید محل اعتماد کرد زیرا که از عهدهٔ حفظ اسرار بر نیاید - خمر نه فقط انسان را دیوانه می کند بلکه بحالت سبعیّت تنزّل میدهد و اگر تو بدان دوستی داشته باشی البتّه عیال و اطفال و احباب باتو دشمنی خواهند داشت - شیکسپیر چندین گفتار نفیس در این باب دارد و از اجمله فرماید - دریغا که انسان چنان دشمنی را در دهان خود بگذارد که عقل و خردش را دزدیده و او را از آدمیّت بی کانه سازد - چرا آدم باید با کمال شوق و شعف ذوق و طرب چیزی بیاشامد که وی را بحیوانیّت انتقال دهد - کسیکه باده خوار و می کسار است در بد و امر احمق میشود و چیزی نمی گذرد که حیوان میگردد مفاسد این امّ الخبائث و امّ الفسادها چنان ظاهر و باهر گشته که با وجودیکه عیسویان بر حسب ظاهر باستعمال مسکرات مجاز هستند حالا که بنتایج وخیمه و ثمرات مضرّهٔ ان مطّلع شده اند با کمال جدّ و جهد برفع

تن آدمی شریفست بجان آدمیّت ؛ نه همین لباس تنهاست نشان آدمیّت

Joseph Livesey.

(جوزف لیوزی)

(اوّلین مروّج پرهیزگاری)



و دفع ان اقدام دارند - در هر مملکت و هر شهر و هر قریه و قصبه
انجمن مخصوصی تشکیل داده اند که اعضایش بترک مسکرات متعهد شده
و در اشاعه این طریقه حتی المقدور ساعی و جاهد میباشند -
این انجمنها که موسوم به محفل پرهیزکاری[2] - هستند از اوروپا و امریکا
باسیا و افریقا اشاعه یافته و اعضاء انها بچندین ملیون نفوس بالغ
میشود و در مواقع معینه جشنهای باشکوه گرفته و بایك ذوق
وشوق ناگفتنی خطابه ها و نطقهای غرا در حرمت مسکرات و لزوم
ان میخوانند و علاوه بر این اقدامات و عملیات مقداری هنگفت کتب
و رسالات و لوایحی که مفاسد شرب خمر را با بیانی فصیح و بلیغ تشریح
میکند طبع و انتشار میدهند و محض تشویق و ترغیب یکوان هر
یك از اعضاء خود شان که در پیشرفت این امر ساعی جمیله بظهور
رسانیده نشانهای مخصوص اعطاء و بشرافت ایشان ضیافتهای شایان
میدهند - پیشرو این ذوات محترمه که برحسب استحقاق باید انها را
خیرخواه نوع بشر نامید جوزف لیوزی بود که اکنون مختصری شرح حالش را
درج میکنیم - مشار الیه در سنه ۱۷۹۴ مطابق ۱۲۰۹ هجری در قریه
نزدیك پرستون[1] از بلاد انگلستان متولد شد و پدرش نساج
فقیری بود - جوزف برادر و خواهری داشت اما هر دو فوت
شدند و زود بعد از ان والدینش نیز از این حیات مستعار بدار
قرار انتقال یافتند - در سن هفت سالگی جوزف کوچك بی پدر
و مادر و خواهر و برادر بود و معلمش منحصر بپیره زنی بود که مکتبی
داشت - یتیم مشار الیه را بخانه جدش بردند و پیر مرد بساختن

Preston. (۲) Temperance Society. (۱)

منسوجات پنبہ اشتغال داشت و باوجودیکہ جوزف خیلی کوچک بود مع ھذا بمعاونت جدّ خود اقدام مینمود ولی کار شان ابداً پیش رفت نکرد زیرا کہ ھر دو بیعلم بودند و اطلاعی نداشتند ازان کار بنابرین ان کار را متروک ساختند و بریسیدن ریسمان پرداختند و چون خیلی بفقر و فاقہ دوچار بودند از عھدہٴ استخدام نوکر برنمے امدند و جوزف بامور خانگی مانند شستن و شو و پخت و دوخت وغیرہ متوجہ می شد ولی ھرگز از تصدی این اعمال کلہ و شکایت نداشت و در اواخر عمر خود میگفت - اگر باز فلاکت و ضیق معیشت برایم دست دھد ھمیشہ ھمچو احساس میکنم کہ در حالیکہ دیگران از وقوع اشکالات و زحمات متحیر و مضطرب مانده و شاید از گرسنگی بھلاکت میرسند من میتوانم بکمال راحت زندگانی کنم - بمجرد یکہ بحد کفایت توانائی و مقدرت حاصل نمود پشت چرخہ ریسمان ریسی نشست و تا مدت ھفت سال در گوشہٴ سرداب مرطوبی کہ فقط دکان ایشان بود بتحمل زحمت و مشقت اشتغال داشت و این عادت موجب حدوث مرض مفاصل شده و ویرا مادام العمر قرین رنج و الم نمود - وقتیکہ ویرا بکار طافہ بندی گماشتند قادر شد کہ قلیل وجھی برای خود ذخیرہ کند و بدین وسیلہ بعضی کتب برای خود ابتیاع نمود عشقش بمطالعہ ان قدر مفرط بود کہ اغلب شبھا بعد از انکہ جد و عمویش بخواب رفتہ بودند بیدار میماند و بمطالعہ می گذرانید و چون ھیچ شمع و چراغی نداشتند از این رو نزدیک بخاری نشستہ و بدان طور کتاب خود را می خواند - مشار الیہ ندرتاً بدون اینکہ کتابی در جلو خود نگھدارد بخوردن غذا مشغول مے شد و کذلک ھنگامیکہ

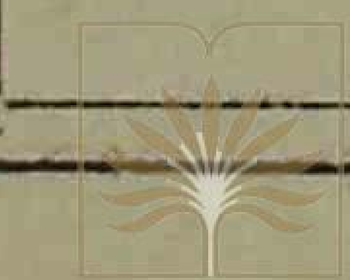
پشت کارخانهٔ ریسمان بافی می نشست کتابی پیش روی خود مینهاد و در آن
واحد دست و پا و چشم وی همگی مشغول بودند - همچو بنظر میاید که
نادانی و شرارت در آنوقت عمومیّت و شرب خمر در هر جا رواج داشت و بحدی
اشاعه پیدا کرده بود که غالب شبها ساعت کلیسا میایستاد و زنگ
نمیزد و همهٔ مردم فردای آنشب بجهد بکر میگفتند - در شب هم متولی
کلیسا باز مست بود - در شانزده سالگی لیوزی بخانوادهٔ عیسوی
دینداری مراوده و آشنائی پیدا کرده و بعد از چندی مستمرّا با آنها
بکلیسا رفته بعبادات و طاعات قیام می نمود و از آنوقت بمذهب خود
مقیّد و پابند بود - همینکه بسنّ بیست و یک سالگی رسید تأهّل
اختیار نمود و چون آنوقت ماکینه آلات و کارخانجات وجود نداشت
و با دست کار میکردند مدخولش خیلی قلیل بود و اذوقه هم بسیار گران
بود و بنا بر این صحتش را خللی بهم رسید - طبیبش اظهار نمود که
بایست بهتر زندگی کند و اگر قدری نان و پنیر هنگام عصر بخورد فایدهٔ
کلّی حاصل خواهد کرد - آنوقت پنیر را از قرار و قیّه یک قران میفروختند
ولی همچو دریافت نمود که اگر یک قالب پنیر را تماما بخرد قیمتش فقط
۱۵ شاهی خواهد بود و خیالش بدانجا رسید که یک قالب بخرد و بعد
آنکه بحدّ کفایت جهت خود بر داشت بقیّه را بهمسایگان فروخت
و مشاهده نمود که از دو سه قالب ۳ قران منفعت برده - اینو جبر
بیش از مداخل وی از ممرّ ریسمان بافی بود و این فقره وی را ترغیب
نمود که حرفه پنیر فروشی اختیار کند - چرخهٔ ریسمان بافی خود را
بهمسایه فقیری هدیه داد و بعد از چندین سال آنرا از مشار الیه
ابتیاع کرده و از تختهٔ آن میز تحریری ساخت و بعنوان یادگار نگاه داشت



وی می‌گفت - وقتی که من در قبر خود آرمیده ام[۲] این مز بهمهٔ اطفالم یاد
آوری کنند که پدرشان مرد فقیری بوده و وظیفهٔ که بیش از هر چیز برانها
وجوب و لزوم دارد اینست که هرگز فقرا را فراموش نکنند - هر
روز دوشنبه لیوزی به بولتون[1] که بیش از بیست میل از منزلش مسافت
داشت میرفت که در بازار آنجا بفروختن پنیر اشتغال نماید و چون در
آنوقت هیچ راه آهن وجود نداشت بایستی تمام اینمسافت را پیاده طی
کند ولی رفته رفته وجهی ذخیره کرده یابوئی ابتیاع نمود و بالتدریج
کارش پیشرفت کرده نسبتاً متموّل و باثروت شد —
بعد از آن لیوزی عمر خود را به نیکوکاری مصروف داشت و از سخنان
اوست - حیات عیسی یک سلسلهٔ برکت بود و باطراف حرکت و
به نیکوکاری مبادرت مینمود و اگر ما ترجیح میدهیم که تابع او هستیم
بایستی مسلک او را پیروی و سجایای حمیدهٔ او را اقتفا کنیم - لیوزی
تعشّقی به گل داشت و اسب و سایر حیوانات زبان بسته را بسی دوست
می داشت و بنی نوع خود را بیش از همه محبوب می داشت - هر قدر مردم
فقیرتر بودند در نظر وی قدر و عزّتشان بیشتر بود مخصوصاً اطفال را
بطرف خود جذب مینمود و همواره با ایشان بطریق رأفت و محبّت
مسلوک میداشت - نیکی صفاتش باندازهٔ بود که همیشه بعضی مقواهای
کوچک در جیب خود حمل مینمود که این عبارت بران نوشته بود —
محض اشاعهٔ نظافت مستر لیوزی بهر دلاّکی که سر این طفل را بتراشد
پنج شاهی میدهد - و هر وقت اطفالی را که مویشان ناتراشیده بود
ملاقات مینمود یک عدد از آنها را بوی میداد - مبلغ عمدهٔ از وقت

(1) Bolton

۲ اصل است



خود را بملاقات فقراء و ضعفاء مصروف میداشت و همواره ساعی
بود که ایشان را فواید روحانی و جسمانی بخشد و حتی المقدور موجبات
آسایش و رفاه آنها را فراهم آورد - مثلا وقتی فقیری را دید که با بدن
پر آبله روی زمین خوابیده و برنج و الم گرفتار بود - فوراً بخانه خود شتافته
بستر نرم خودش را با چندین شمعدان در کالسکه نهاده و نزد آن بیچاره
آورده بدو داد و همین عمل باعث تشویق بعضی خیرین و نیکوکاران شده
انجمن مخصوص موسوم به - بستر خیراتی - تشکیل یافته هزاران فراش
پاکیزه بفقراء بدبخت عاید گردید - در انگلستان که هوا خیلی سرد است
هنگام زمستان مردم از سوختن زغال لابد هستند و زغالها را گونیهائی
که میکشند یک صد و دوازده قدر دارد بفقراء میفروختند ولی واقعاً
وزن گونیها نقص داشت و منتهایش بر نود الی یکصد و قدر میرسید -
لیوزی گاریهای مخصوص را پر از زغال کرده برای فقراء میفرستاد و
امر میکرد که قبل از تحویل دادن آنها را وزن نمایند - همینکه جنگ
امریکا شروع گردید و مردم از کسب و کار باز ماندند زراعت پنبه
در پرستون رو بتنزل نهاده اهالی آنجا دوچار بدبختی و فلاکت شدند
لیوزی مجلس عمومی تشکیل داد که برای معاونت آن بدبختان چاره و تدبیری
کنند و از مجلس مزبور نتیجه مطلوبی حاصل گردیده مبلغی هنگفت فراهم آمد
و متجاوز از پنج ملیون بلیط برای غذا و زغال و لباس و غیره از حضار بر فقراء داده
شد و در یک وقت چهل هزار نفر را از ورطه مذلت و فلاکت رهانیدند
چون لیوزی وکالت انجمن بلدیه را داشت همه همت خود را بر این گماشت که
منازل کثیفه مضره را خراب نماید معابر کج و معوج را درست کند و
خیابانها را پاکیزه و منقح بسازد برای ضعفاء و فقراء در کوچها کرسیها



بکذارد و چشمهای اب خود اکی را برای مردم و حیوانات مفتوح سازد ـ
در سنهٔ ۱۸۲۸ لیوزی اعلانی اشاعه داده بعضی از اهالی شهر را دعوت نمود
که اجتماع نموده مشورت کنند که ایا مناسب است ادارهٔ را برای تعلیم و
تدریس کارکنان مفتوح سازند یا خیر ـ فقط شش نفر حاضر شدند که چراغ
ایشان منحصر بشمع کوچکی بود ولی از انجائیکه جدیت داشتند بزودی دائر
تاسیس یافت که حالا مفید ترین اساس موجودهٔ ان شهر است و کتابخانه اش
محتوی بر هزاران مجلدات نافعه میباشد ـ یکی از ارزوهای لیوزی این
بود که مدرسهٔ خصوصی باز کند و کارکنان را در روز یکشنبه که فراغت
داشتند درس دهد ـ قلیل مدتی بعد از انکه عیال گرفت مدرسهٔ
مزبوره را در خانهٔ خود افتتاح نموده خودش بنفسه مباشر تعلیم مردان
و عیالش متصدی تدریس زنان گردید و از انجائیکه رفته رفته عدهٔ
محصلین ازدیاد پذیرفته منزلش برای انجماعت گنجایش نداشت خانهٔ
مخصوصی کرایه کرده و در انجا بانکار خیر اشتغال ورزید ـ دران اوقات
هر نسخهٔ از جراید تقریبا یك قرانی قیمت داشت و بنابراین کارکنان از
حصول ان محروم بودند ـ لیوزی بدین معنی پی برده اطاقی باسم
قرائتخانهٔ عمومی ـ افتتاح نمود و اجرت قلیلی از واردین می گرفت ـ پیش
رفت این کار باندازهٔ بود که مشار الیه شش قرائتخانهٔ دیگر را در
نقاط مختلفهٔ شهر افتتاح نمود ـ لیوزی از بدایت حال بر قدر و
قیمت مطبوعات عموما و جراید خصوصا پی برده و قبل از انکه بسن
۲۱ سالگی برسد چندین مکتوب مفصل بر جراید محلی نوشت و بعضی
اوقات لوایح راجعه بمفاسد اخلاق عمومی نوشته بطبع میرسانید و
بر در و دیوار شهر می چسبانید ـ رفته رفته از لوایح برسالات ـ

پرداخت و یکی از رسالات اولیه اش که بر ضد شرب خمر نوشته
موسوم به گناه بزرگ بود در سنه ۱۸۲۵ لا بحز مشهور خطاب به فقیر
ترین طبقات اشاعه داده و تقریبا در هر امر راجع بترتیبات معاشی
نصایح مفیده بآنها داده بود - در سنه ۱۸۳۱ مطابق ۱۲۴۷ هجری شروع
بنشر مجلهٔ ماهانه - تهذیب الاخلاق نمود و این مجله از اقدم مجلاتی بود
که مردم را باجتناب از شرب خمر دعوت مینمود - مشار الیه مدتی
مدید شایق بود که جریدهٔ مرسومی انتشار دهد و در سنه ۱۸۴۴ مطابق ۱۲۶۰
هجری بدان آرزو نایل گردید یعنی روزنامه - پرستون کار دیان
دایر کرد که بمرور ایام خیلی اهمیت بهم رسانیده و اکنون یک از جراید
نمرهٔ اول انمملکت است - تمام این کارها را در عین سرگرمی بشغل
خود انجام میداد عمدهٔ شهرت لیوزی از این است که یکی از قدیمترین
و غیورترین اصلاح خواهان انگلیس بوده و مخصوصا در جلوگیری شرب
خمر مساعی جمیله مبذول داشته - در سنه ۱۸۲۶ مطابق ۱۲۴۲ بعضی نیکو
کاران امریکا اجتماع کرده و بر رفع و دفع شرب خمر همت نمودند و در
سال ۱۸۲۹ نهضت مزبوره بانگلستان سرایت کرده انجمنهای عدیده تشکیل
یافت و اعضاء آنها متعهد و ملتزم شدند که از مشروبات مسکره اجتناب
نمایند ولی شراب و آب جو را باعتدال استعمال کنند اما بعضی از مردم را
عقیده چنین بود که بایستی هر گونه مشروبات ممنوع سازند - در سنه ۱۸۳۲
یکی از رفقای لیوزی موسوم جان کنگ از دکان مشار الیه عبور نمود
و لیوزی او را تکلیف نمود که داخل بیاید و از او سؤال نمود که آیا اجتناب
جمیع مشروبات را قبول میکنید یا خیر - کنگ جواب داد که با نهایت مسرت
بپذیرفتن این مطلب حاضر است - لهذا لیوزی عهدنامه نوشته و برفیق

خود داد که امضا نماید و بعد از ان خودش نیز امضا کرد - چند روز بعد از ان که این موضوع در جلسهٔ خصوصی انجمن پرهیزکاران مذاکره شد فقط شش نفر راضی شدند که عهد نامهٔ مزبوره را که بمضمون ذیل بود امضا نمایند - ما امضا کنندکان ذیل قبول میکنیم که از کلیهٔ مشروبات مسکره خواه شراب خواه غیر از ان باشد اجتناب کنیم مگر اینکه برای دوا باشد یکی از اولین اشخاصیکه در این جرکه داخل شد ماهی فروشی بود موسوم ریچارد ترنر - وشبی در اطاقه مدرسهٔ که انجمن پرهیزکاران در انجا مجلس مخصوصی منعقد کرده بودند امده همینکه مقالات سخنوران را شنید با کمال شعف در این حلقه داخل کردید قبل از حرکت عهد نامه را امضا نمود و چون طبعی غیور و نطقی فصیح و بلیغ داشت تا چند سال باطراف حرکت کرده در مضرت مسکرات نطقها داد - خدماتی که این ماهی فروش بینوا در این خصوص بعالم انسانیت کرده خیلی ذی قیمت و دارای اهمیت است و اکرچه شخصا فقیر و بی سامان بود اما خدماتش از بزرکی غالب متمولین و باثروتان فزونی داشت -

لیوزی در بسیاری از بلاد انکلیس خطابهای عمومی داده و در رد مسکرات داد معنی داد تا دم اخر نیز بترتیب وارسال رسالات ولوایح راجعه بدین موضوع مشغول بود و هر کس بعلامهٔ قانش میرفت دستهٔ از ان اوراق را بدو داده توصیه می نمود که در پیشرفت ان مقصود بذل مجهود نماید - حیاتش بکمال مسرت و خوشی بپایان رسید یعنی اطفال و اولادش همه بکرد وی جمع شده و با نهایت شعف و توقیر بتسلی وی میپرداختند - همینکه یوم مولودش در رسید از جمیع نقاط مملکت مخابرات و مراسلات تهنیت امیز باو واصل کردید و مخصوصا هم شهریانش

توقیرات و تکریمات وافرهٔ در بارهٔ وی ابراز نمودند ـ بتاریخ دوّم ماه سپتمبر ۱۸۸۴ مطابق ۱۱ ذیقعده ۱۳۱۵ این دار فانی را وداع گفت و در انوقت عمرش به نود و یک سال رسیده بود ـــ

مساعی جمیله و مجاهدات حسنهٔ این وجود محترم بی اندازه در مجامع انسانیّت مشکور میباشد و ذکر خیرش در افواه و السنهٔ ملل متمدّنه شایع چونکه پیش از او هیچ کس تا ان اندازه در رفع مفاسد شرب خمر کوشش ننموده و تا ان درجه پیشرفت نکرده بود ـــ

خاتمه

در رسالهٔ که برخی مندرجات این کتاب را از ان منتخب کرده ام سخن را به بعضی نصایح مفیده و اظهارات نافعه خاتمه داده است و بنده هم باقتداء ان شیوه پرداخته واین مختصر را بکتابچه افزودم ـــ

علت نگارش این رساله همین است که بعضی یا همهٔ خوانندگان را به پیروی محاسن اخلاق و محامد اوصاف محرّک شود و ایشانرا باقتفاء بزرگان و اقتداء نیکوکاران مهیّج گردد ـ حسّ بزرگواری در قلوب انان بپروراند و ایشانرا مجادهٔ ترقی و تعالی بکشاند ـ یکی از عمدهٔ امال انسانی همان تحصیل نام نیک و ذکر جمیل است که برخی در حصولش از بذل مال و منال دریغ نکنند و جمعی هم از دادن جان مضایقه ننمایند و اگر کسی اندکی تفکّر و تعقّل نماید البته ملتفت خواهد شد که اهمیّت همچو مقصودی بیش از مال و نقود است زیرا که ان یک هر گونه زحمت و مشقّت بر صاحبش وارد میسازد و این یک وی را در هر جا محتشم مینماید ـ در تعریف این مقصود بزرگ هر یک از حکماء و علماء و شعراء و ادباء سخنها گفته و درّ معانی سفته اند ـــ



شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی فرماید

نیك و بد چون همی بباید مرد — خنك آن کس که گوی نیکی برد

وله

زندهٔ جاوید ماند هر که نکو نام زیست — کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

کذلك

نام نیکی گر بماند ز آدمی — به کزو ماند سرای زر نگار

ایضا

زنده است نام فرخ نوشیروان هنوز — گر چه بسی گذشت که نوشیروان نماند

دیگری گوید

بنام نکو گر بمیرم رواست — مرا نام باید که تن مرگ راست

اگر بخواهم اقوال همهٔ آنها را در این موضوع ذکر کنم مثنوی هفتاد من کاغذ شود - این است که مشهود میشود در جمیع قرون و ادوار و در هر قطر و امصار بنی نوع انسان در جلب نام نیك بی اندازه ساعی و جاهد بوده و بهر وسیله و ذریعه که توانسته خود را بآن مقصود مهم رسانیده است - یکی نام نیك خود را بواسطهٔ نشر عدل و داد و دفع ظلم و بیداد مخلّد و مؤبّد ساخته و دیگری بتعمیر بلاد و رفاه عباد بیرق نیك نامی افراشته - یکی در مصر بنای اهرام و اسفنکس را مایهٔ تأبید نام خود ساخته و دیگری در شیراز ببنای تخت جمشید یا پرس پلیس بدان مقصود عالی نایل گردیده - یکی دیگر در هندوستان عمارت تاج محل را که مایهٔ غبطهٔ ملل است برای بقای نام خود ساخته و دیگری سدّ اهواز را بهمان قصد و عزم پرداخته است - مختصرا همهٔ آثار بزرگ دنیا خواه قدیم و خواه جدید از سدّ اهواز - تخت جمشید - بیستون کرمانشاه اسفنکس و اهرام مصر - تا مدارس عالیه - دار الفنونهای بزرگ - آکادمیهای معظم - مریضخانه‌های عدیده - انجمنهای خیریه و سایر تأسیسات نافعه که در ممالك متمدّنه موجود است همگی بدون استثناء برای حصول آن مأمول بوده است - عبارتنا شتّی و حسنك واحد

وکلّ الی ذالک الجمال یشیر - امروزه یگانه طریقی که برای نیل المقصود موجود است همان معاونت نوع و نیکوئی با ابناء جنس میباشد و چون در اینوقت حاضر هنوز نفوس بشری باعلی درجهٔ تمدّن حقیقی و انسانیّت واقعی اعتلاء وارتقا ننموده و بانواع فلاکت و مذلّت دوچار و باقسام مشقّت و زحمت گرفتار است لهذا برای ابراز حسّ انسانیّت عرصهٔ وسیعی موجود است و انسان باید این چند روز عمر را غنیمت شمرده باتمام قوای خود در طیّ این طریق بکوشد - هرکس خود را از افراد یک جماعت و ساکنین یک مملکت میداند باید همیشه متذکّر باشد که نسبت باجماعت و مملکت وظیفه بزرگی بدوش است و بروی فرض میباشد که در ایفاء المقصود یعنی نوع خواهی از هیچ جهة فروگذار نکند - علاوه بران اساس معاش انسانی براصول تعاون و تعاضد قرار یافته و دوام ان بحسن رعایت ان اصول منوط و مربوط است که اگر در این خصوص اندکی از افراد بشری فتور و قصوری رخ دهد البتّه نظام عالم و ترتیب زندگی بنی ادم بهم خورده حیات بممات مبدّل و راحت بزحمت متغیّر شود - بنابراین مشهوداست که در هر جا این تعاون و تعاضد بیشتر است سعادت و رفاهیت مردم افزونتر میباشد و در هر جا که تعاون و تعاضد کمتر است تعب و الم مردم بیشتر - بنی ادم اعضای یکدیگرند که در افرینش زیک گوهرند

چه عضوی بدرد اورد روزگار دیگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی نشاید که نامت نهند ادمی

بنابراین مراتب می بینیم که هر کس در هر جا نسبت بافراد نوع نیکی و احسانی نمود فوراً ذکر خیرش در افواه و السنه جاری و در اطراف و اکناف ساری میشود و اگر از روی دقّت و صحّت ملاحظه شود مشهود میشود



که نام نیک از هر چیز ذیقیمت تر و با دوام تر میباشد - نام نیک است
که بعد از ممات سرمایهٔ ابقاء ذکر جمیل میشود - نام نیک است که مطرح
نظر و مطمح بصر عقلاء میباشد - نام نیک است که صاحب خود را در هر جا
و در هر حال بین اقران و امثال سر بلند میسازد - نام نیک است که بهترین
ثمرهٔ حیات انسانی و در واقع حیات جاودانی میباشد - نام نیکست
که صاحبش اگر چه بظاهر مرده ولی در حقیقت زنده است و لو اینکه در
قعر قبر خفته اما در قلوب اولو الالباب آرمیده است - هر کس که دارای
نام نیک است هم خود را در این جهان سرفراز ساخته و هم ابناء جنس
خویش را بفواید مهمه نایل داشته است - هر کس جز نام نیک در
این دنیا مقصود و غرضی داشته باشد و غیر از اعانت و مساعدت کو
خود طریقی پیش بگیرد باید وی را از عقل و خرد عاری و از حس سلیم
بری دانست - هر کس از نام نیک محروم ماند باید گفت از حیات
خود ثمری نچیده و از زندگی خویش نتیجه نبرده است - مختصر اهم
مقاصد و اعظم مطالب باید جلب نام نیک باشد و در حصول
آن هر گونه مساعی جمیله را که در حیز امکان است معمول دارد -
حال بچه وسیله تحصیل نام نیک میسر است - برای حصول آن عامل
مقدس ذرایع و وسایل مختلفه موجود میباشد و دانایان را عقیده
این است که هر کس و لو اینکه دارای شوکت و ثروت نباشد بخوبی میتواند
خود را از مذلت گمنامی به عزت نیکنامی برساند و هر فردی از افراد
باید در عالم خود تا اندازهٔ که مقدرت دارد همیشه وظایف انسانیت را
نصب العین خود ساخته از برخی فضایح و قبایح که شناعتشان بر هر
ذیعقلی واضح و لایح است اجتناب نماید - شک نیست که اگر این اصول



مفیده را سر مشق خود قرار دهد در اندک زمانی میان ابناء نوع خویش
محترم و مکرّم خواهد گشت - علاوه بر ان این سوانح اعمار بهر کسیکه ذرهٔ
عقل و شعور داشته باشد بهترین درس اخلاقی میدهد و ببیانی واضح
و مؤثر وی را به تقلید نیکوکارانی که احوالشان مندرج گردیده دعوت
میکند - برای هر ایرانی که این صفحات ناقابل میخواند ممکن و میسر است که
باثار حسنه و اخلاق پسندیدهٔ انها اقتفاء نماید و لزوم همچو کارها در وطن
عزیز ما بیش از انست که بتحریر اید - صاف تر بگوییم گوی سعادت در میدان
مردانگی افتاده و برای ابراز حسّ انسانیت در هر گوشه و کناری عرصهٔ
وسیعی و فضای پهنی موجود است - خوب تعمق فرمائید که اگر یک
نفر با حسّ پیدا شود که شیوهٔ مرضیهٔ - هوارد - را پیش گرفته و در صلاح
معاش که لزومش ابداً قابل انکار نیست اقدام کند تا چه اندازه بنوع
خود فایده میرساند - بیشک نام نامیش تا ابد برقرار و ذکر خیرش
همواره مستدام و برقرار خواهد بود - کدام نام نیک بالاتر از این
خواهد بود که جوانمردی ظاهر شود و رویّهٔ (جان پوندز) را تعقیب
نموده بافتتاح مدارس مجانی نونهالان ایرانی را از ورطهٔ جهالت و
تنگنای حماقت و خرافت باوج عزت و شرافت برساند و حیات انها را
که از کثرت نادانی بهر گونه بلایای جانی ناگوار شده قرین رفاه و سعادت
سازد - کدام سعادتی بیشتر از این خواهد بود که یک نفر زنده دل
عقل خود را حَکَم ساخته و بعد از انکه فهمید مال و منال دنیوی فقط
مایهٔ خسران و وبال میباشد انوقت دامن همت را بر کمر زده طریقهٔ انیقهٔ
(سر سید احمد خان) را مسلک خود ساخته در نفوس ایرانی نفخات
حیات جاودانی بدمد - روح انها را تزکیه و نفوس تیره و تار ایشانرا



منوّر بسازد و بواسطهٔ تأسیس اساس معارف و ترویج و نشر فضایل و
عوارف ابنأ وطن خود را دارای ادب حقیقی نماید و باب نیکبختی و برو
مندی را بروی آنان کشاید - البتّه مساعی همچو کسی در عالم انسانیّت -
مشکور و اجر وی نزد خالق و مخلوق موفور میباشد - چه قدر شایسته
است که یک نفر باهوش پیدا شود و محاسن اخلاق و محامد اخلاق
(ولتر را) سرمشق خود قرار داده باعانت ضعفأ و ملهوفین و مساعدت
فقراء و مظلومین قیام فرماید - تا چه اندازه مناسب است که یکوجود
محترم قدر و قیمت اوقات عزیز را بدرستی دانسته صادرات افعال
(لارد شافتن بریرا) اقتضأ نماید و بدون هیچ ریو و رنگ و زرق و ریا
خالصاً مخلصاً بابراز حسیّات انسانی پرداخته این همه مردم بدبخت را
که تشنهٔ علم و معرفت محتاج فتوّت و مکرمت هستند دستگیری و
اعانت فرماید - برق بزرگی و نیک نامی خود را در صفحهٔ که تا هنوز انوار -
انسانیّت و آدمیّت حقیقی نتابیده برافرازد و خود را زندهٔ دو جهان بسازد -
چه شرافت از این بالاتر که آدم از رفتار فتوّت آثار کسی مانند (منتوفیور)
عبرت گرفته بر خود فرض کند که در مورد ابنأ نوع خویش همان گونه اعمال و
افعال را بعمل آورد - اگر یکنفر یهودی که بزعم ما نجس و پلید است تا این درجهٔ
اعلی در اعانت نوع عموماً و مساعدت هم کیشان خود خصوصاً جدّ و جهد کند
و از بذل مال و منال دریغ ننماید - آیا برای ما مسلمانان سرشکستگی نیست
که تاکنون یک نفر از ما انقدر حسّ انسانی ابراز نداده - که بتوانیم در مقابل وی
کسی را ذکر کنیم - هر نفری که شرح احوال وی بخواند باید بفهمد که میدان
شرافت و سعادت برای او هم باز و وسیع است و اگر از تنبلی و کسالت
دست کشیده با قلبی راسخ و عزمی جازم سعی و کوشش نماید خیلی احتمال دارد



که همچنان پایه و مایه برسد - هر متمولی هم که سوانح عمرش قرائت میکند بایست ملتفت شود که اگر او نیز در حب نوع و اعانت ابنا جنس همچنان اندازه بذل مال و وقت نماید شک نیست که اعتبار و نیک نامیش باندازهٔ (منتوفیون) بل بیش از او خواهد بود —

فریدون فرخ فرشته نبود | ز عود و ز عنبر سرشته نبود
بداد و دهش یافت او فرهی | تو داد و دهش کن فریدون توئی

خیرخواه نوع و دوستدار بشر را انکس باید گفت که از احوال و افعال (خارج مورد) متنبه گردیده و تا میتواند ساعی شود که اگر تنگدست و بدبخت است خودش را از ان بلیه رهانیده و برفاهیت و اسودگی برساند و اگر متمول و با ثروتست در اسودگی و راحت بنی نوع خود تا اندازهٔ که از دستش بر میاید کوتاهی نکند - ما ایرانیان بحکم محکم ایمان از شرب مسکرات ممنوع هستیم ولی ابدا انکار نمیتوان کرد که اگر شخص عیسوی یا دیگری که در مذهبش استعمال خمر جایز است فقط برای هضم غذا یا حصول فرح یکدو جرعه میاشامد بعضی از افراد خودمان بطوری در میگساری افراط میکنند که جرعه و پیمانه سد اشتهاشان نکرده باید سبوها و اقداح بپیمایند و فساد انهم بر هر عاقل و کاملی اعم از ایرانی یا فرنگی و غیرهما واضح و ظاهر شده و میتوانم بگویم که هیچ شب و روزی نمی گذرد مگر اینکه در صفحات مختلفهٔ دنیا از مفاسد این ام الخبائث هرگونه فتنه و فساد رخ میدهد - ایا بزرگواری از این بیشتر میشود که یکشخص صاحبدل با ایمان قدردانی علم کرده برای رفع و دفع این مفسده جان و مال خود را مبذول نماید - اسم خویش را بحرف طلا در دفتر محسنین ثبت فرماید و نزد خدا و خلق هردو ماجور و مثاب شود — بعضی وظایف مهمه که هر عاقل مدرکی بهیئت جامعهٔ انسانی عموماً و ملت خود خصوصاً



مدیون میباشد بتحریر معاودیم - اکرام واحسان - احسن کما احسن
الله الیک والله یحب المحسنین - ان الله لا یضیع اجر من احسن عملاً -
اگر کسی خوب در نکات مندرجهٔ این صفحات دقت نماید البته دریافت خواهد
کرد که هزاران اشخاص فقیر مانند جان پوندز - ولیوزی - هم پیش از انها وهم
بعد از انها بدنیا امده وحیاتی گذرانیده سپس رهسپار دیار عدم گردیده اند
ولی چون هیچیک از ایشان مصدر خیری برای نوع خود نشدند از این رو هم
در زمان حیات وهم بعد از ممات اسمشان مجهول وکأن لم یکن بوده اما بر عکس
این چند نفر که بر تنگدستی وعسرت گرفتار بوده اند چون قصد ونیت ایشان
خالص بوده واز خیر نوع غرضی نداشته اند نامشان تا ابد بنیکی مذکور است
در مملکت ما معنی حقیقی اعانت نوع از میان رفته وانچه این کلمه بران اطلاق
میشود همانا تنبل پروری میباشد یعنی از بس بفقراء دروغی ومحتاجین ساختگی
اعانت شده الان کسب کثیف گدائی پیشه وکار جمعی کثیر وجمی غفیر گشته -
هزاران نفوسی که باندک سعی وکوشش میتوانسته اند خود شانرا از احتیاج
ونکبت برهانند فقط برای جزئی راحتی که حصولش را ترصد دارند به بیعاری
ومفت خواری بار امده عزیز بی جهت وشریف بی شرافت هستند همهٔ
عقلاء ودانایان دنیا تسلیم دارند که صدقه ونیاز را نباید بفقرائی داد که دست
قوی وبنیه صحیح البدن دارند والا همین مسئله مروج تنبلی وکسالت ومشوق بیعاری
ورخاوت میگردد - امروز بهترین موردی که اکرام واحسان حقیقی را درخور
شایسته است همان نشر معارف وفضایل است که ضمیر انسان را از لوث جهالت پاک کرده
وبنور ادب منور میسازد واکرام واحسان وقتی حقیقت بهم میرساند که در چنین موضع
بمنصهٔ شهود اید در مملکتی که هر صد نفر شاید بیش از چهار کس باسواد نباشد نباید
معارف وعلوم تا این اندازه مورد غفلت شود - یکی از رؤسای عمومی جمهوری سویس

(یا سویت زرلند) در ضمن مکالمه بیکی از اعاظم انگلستان اظهار نموده
که اگرچه اطفال ما همه نوباوگان فقراء میباشند ولی ما مراقبت و مواظبت
کرده انها را تعلیم و تربیت میدهیم و همینکه بدولت دانش و معرفت رسیدند
دیگر خوف نداریم که بگدائی و تنگدستی گرفتار بمانند - یکی از دانشمندان
انگلستان در تاکید بنیکوکاری شعری سروده است که ترجمه منظومش این است

نکوئی بکن هر قدر میتوانی | بدان شیوه جاهد بشو تا توانی
بهر جا میکن نکوئی و احسان | بکن جهد وافر باکرام انسان
تو اکرام بنما بهر کس توانی | غنیمت شمر وقت تا در جهانی

نظامی را درین موضوع گفتاری نغز هست که از ذکرش نتوان گذشت فرماید

عمر بخوشنودی دلها گذار | تا ز تو خوشنود شود کردگار
سایه خورشید سواران طلب | رنج خود و راحت یاران طلب
درد ستانی کن و درمان دهی | تات رسانند بفرماندهی
گرم شو از مهر و ز کین سرد باش | چون مه و خورشید جوانمرد باش
هر که به نیکی عمل آغاز کرد | نیکی او روی بدو باز کرد
گنبد گردنده ز روی قیاس | هست به نیکی و بدی حق شناس

پیشرفت تربیت نسوان — یکی از علماء اروپا گوید شالوده اصلاحات
حقیقی همان تربیت نسوان است بالفعل نسوان جاهل بزرگترین عایق ترقی
میباشند ولی اگر تربیت بیابند قویترین سایق اصلاحات خواهند شد - دیگری فرماید
اگر مردی را تربیت کنید فقط یکفردی از افراد را تربیت نموده اید ولی اگر زنی را تربیت کنید
در حقیقت یک خانواده را بشرافت علم مزین ساخته اید - گمان نرود که العیاذ بالله نگارنده را
مقصود آنست که برخلاف اوامر مقدسه شرع اطهر حجاب رفع و نسوان مکشفات الوجوه
در مدارس بتحصیل مشغول شوند بلکه بهمان عقیده مرحوم سر سید احمد خان معتقد میباشد



وطالبست که زنان این ادر پس پرده مانند لی تربیتی شایسته وشایان بدیشان برسد تاچنانکه بایدوشاید ازایفا وظائف خود برامده هم خود در نهایت سعادت واسوده مانده وهم دیگران اکه با ایشان مربوط هستند قرین رفاه وراحت سازند —

براهرکس ممکن است بفکر خودی کاکند) سرهادا ورد (یکی از دانشمندان هندوستان گوید - بهترین طریقیکه انسان میتواند خودرا سعید ومسرورکند این است که دیگرانرا بخوشنودی ومسرت برساند - کنکسلی مصنف وفیلسوف معروف انکلیس فرماید - اگرخواهی ملول ومحزون باشی انوقت ازبابت خودخیال بکن وببین چه ضرر دادی وچه ارزو میکنی وچه اندازه مردم بتواحترام میکنند وچه خیالی درباره تومینمایند انکاه عیش تو منغص ومنظوره هرچیزدر نظرت تیره وتار خواهد شد وبدرجه اعلی ملول ومحزون خواهی بود (جان استوارت میل مشهور گوید - اگر جمیع عمررا در این کا مصروف بداریم که اوضاع خود وبستگانرا قرین راحت ورفاه سازیم وخود وایشانرا یکدرجه بالاتر در پله اجتماع بلندتر سازیم انوقت حیات انسانی بدبختانه وبی اهمیت خواهد بود - پس باید ساعی شده خودمانرا بطوری کامل ومستعد کنیم که بتوانیم در این دنیا هم خود وهم دیگران را بنعمت راحت رسانیم - دیگری فرماید ما دردنیائی زندگی میکنیم که پر از مشقت وجهالت است وواضحا وظیفه هریک ازما اینست که در هر گوشه وکنار تا اندازه که میتوانیم جهالت وبدبختی را مرتفع ساخته وفوراني تراز پیشتر بنمائیم„ — انتها —

امروز که روز عمر بر جاست ... فردا که اجل عنان بگیرد ... عذر تو جهان کجا پذیرد

امروز بخود جهد کن سود ... تا بوی خوشت باشد از رود ... اینوشدن که شبر باشد ... مرداند ودیگر گشته باشد

ارام دلیست مرد میرا ... پایانی نیست هر غمیرا —

سکراوطن وتو را وطن نیست ... تو ادمی در این سخن نیست

کادمئی تو ادمی باش ... ورد بوجود بود زمین باش

تمام شد کتاب وسیت داران بشر بعون الله تعالی اواخر شهر شوال المکرم سنه ۱۳۳۱

در نجف اشرف ... علی ساکنها السلام



تألیفات مؤلف این کتاب

طلوع تمدن

کتابی مصور و مشتمل بر ۱۳۱ صفحه راجع بآداب و عواید ملل و انتقال نوع بشر از عالم توحش بحالت تمدن و کیفیت ظهور اختراعات و شرح عص
قیمت ۳ قران -

احوال کرستوف کلمبس

کتابی مصور و مشتمل بر ۹۲ صفحه حاوی سرگذشت کاشف دنیای جدید یا امریکا و کیفیت آن اکتشاف و اوضاع آن زمان و خیالات معاصرین شخص مشار الیه و احوال اهالی اصلی امریکا و سلوک بعضی اهالی اروپا با آنها است - قیمت ۳ قران -

انشاء جدید

کتابی مختصر و محتوی بر چندین فصل در انشاء فارسی میباشد که جهت اطفال دبستان تألیف شده و برای مبتدیان خیلی مفید است -
قیمت ۲ قران و نیم -

انشاء اعلی

کتابی محتوی بر ۲۷۳ صفحه و ۱۲ فصل و مشتمل بر نمونه های متعدده از نگارش فضلاء متقدم و متأخر ایران در موضوعات متفاوته میباشد و مراسلات و مکاتیب فارسی را در مباحث مختلفه مانند امور شخصیه - مواد شرعیه و غیرها است قیمت ۶ قران این دو کتاب اخیر در مراکز ذیل بدست میآید - بوشهر مدرسه سعادت - بمبئی - مطبعه مظفری - نجف - مدرسه علوی -

آثار دیگر که تاکنون بطبع نرسیده

دوستداران بشر جلد ۲

مشتمل بر احوال برخی زنان مرد صفت است که خدمات عظیمه بهیئت جامعه بشری نموده و مصدر اعمال فوق العاده گشته اند با تصاویر آنها -

دوستداران بشر جلد ۳

محتوی بر حالات بعضی فلاسفه و حکماء بزرگ اروپا که در جادهٔ نوع خواهی قدم زده اند با ترجمهٔ بعضی مقالات و تصاویر ایشان -

ارمغان ایرانی

کتابی مفصل و مشتمل بر منتخبات مفیده در موضوعات مختلفه مانند تراجم مشاهیر - تاریخ طبیعی - ادبیات - سیاسی - شیمی - فزیک - هیئت - حفظ الصحه - اختراعات مفیده - جغرافی و غیرها میباشد -

هیئت مختصر

کتابی در موضوع هیئت بطریق محاوره میان اطفال و مشتمل بر دروس مطالب هیئت و نقوش و اشکال عدیده میباشد -